

ژوندون

مجله هفتگی: شنبه ۱۰ آغوس
۱۳۵۲ - شماره ۲۴

Ketabton.com

رئيس دولت در فاتحه مرحوم تورن جنرال عبدالقادر اشترک نمودند

بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم قبل از ظهر روز پنجشنبه ۸ قوس در فاتحه مرحوم تورن جنرال عبدالقادر رئیس اخذ خبر وزارت دفاع ملی که از طرف آن وزارت و خانواده مرحومی در مسجد جامع شیرپور انعقاد یافته بود شرکت فرمودند. بناغلی محمد داؤد مراتب تسلیت شانرا نسبت وفات تورن جنرال مرحوم به بازماندگان مرحومی اظهار کردند.

همچنان اعضای کابینه صاحب منصبان ارشد اردوی جمهوری، مامورین عالیرتبه و علاقه مندان آن مرحوم در فاتحه خوانی اشترک ورزیده بودند.

تلگرام تبریکیه به مناسبت روز ملی یوگوسلاویا به بلگراد مخابره شد

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر داد که از حضور بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم تلگرام تبریکیه به مناسبت روز ملی جمهوریت فدرالی سو سیالیستی یوگو سلاویا عنوانی مارشال جوزف بروز تیتو رئیس جمهور آنکشور به بلگراد مخابره شده است.

ضیافت :

روز ملی یوگو سلاویا شام پنجشنبه ضمن ضیافتی از طرف سفارت کبری

آنکشور در کابل تجلیل گردید. در این دعوت که ساعت شش شام ۸ قوس ترتیب شده بود دوکتور عبدالمجید وزیر عدلیه و پوهاند دوکتور نسوین وزیر اطلاعات و کلتور، مامورین عالیرتبه عسکری و ملکی و کور دیپلو ماتیکی مقیم کابل باخانم های شان اشتراک کرده بودند.

روز نامه های مرکز در شماره های روز پنجشنبه خود با چاپ فوتوی مارشال جوزف بروز تیتو رئیس جمهور یوگو سلاویا و سر مقاله ها از این روز ملی کشور دوست استقبال نمودند.

روز نامه ها ضمن تذکر از روابط حسنه و علایق دوستانه دوکشور تجلیل این روز را به ملت یوگو سلاویا تبریک گفته و پیشرفت های مزید آنکشور را خواستار شدند.

رادیو افغانستان نیز به این مناسبت پروگرام خاصی نشر کرد.



مارشال جوزف تیتو رئیس جمهور یوگو سلاویا

تاسیس انستیتوت پتالوژی منظور گردید

مجلس عالی وزراء در جلسه اخیر خود به اساس پیشنهاد وزارت صحت تاسیس انستیتوت پتالوژی را در چوکات آنوزارت منظور نموده است. دوکتور محمد عمر محبت سابق آمرموسسه صحت عامه ولایت ننگرهار به حیث آمر این انستیتوت مقرر گردید. يك منبع وزارت صحت گفت هدف این موسسه مطالعات و تحقیقات امراض نسجی بوده که علاوه بر تشخیص امراض راجع به عملیه جراحی و طرز قناعت بخش تدویریه دوکتوران مرکز و ولایات رهنمایی های لازم را بعمل خواهد آورد.

کشف يك مجسمه تاریخی

يك مجسمه هرکول که ارزش تاریخی زیاد دارد در اثر حفريات باستانشناسان افغانی و شوروی از دلوزمین تپه ولایت بلخ کشف گردید.

يك منبع مدیریت عمومی باستان شناسی و حفظ ابدات تاریخی وزارت اطلاعات و کلتور گفت این مجسمه که از آثار مکشوفه

مهم چارمین دوره حفريات هیات مذکور میباشد يك متر بلندی داشته و علائم رنگ سبزی در آن دیده میشود.

منبع علاوه کرد که مجسمه مذکور بدون سو بوده و فعلا مطالعات برای تثبیت قدمت تاریخی آن جریان دارد.

هیات باستان شناسان افغانی و شوروی تقریباً يك ماه قبل چارمین دوره حفريات شانرا در شمال ولایت بلخ آغاز کرده اند.

د افغانستان مرستی مصر ته

ولیتولی شوی

د دولت د ریاست مقام دلار شوی په اساس د مصر د عربی جمهوریت مصیبت خیلو ته دافغانی سړی میاشتی دولتلی دمرستی مواد دلیندی په ۳ نېټه ولیرل شول په امدادی مواد کی ۱۴ زرو دالرو برابر درمل او شیدی داریانا په الوتکه کی مصر ته ولیرل شول. دولتلی د امرسته دافغانی سړی میاشتی دولتلی د صحنی خدمتو نو دمنډیر داکتر عبدالهادی زیاد لخوا د مصر د عربی جمهوریت سره صلیب ته سپارل کیری.

نماینده افغانی در کمیته حقوقی مجمع عمومی م. م. متذکر شد که :

افغانستان در مساله توارث دول موقوفه حقوقی خود را حفظ نموده و در مواقع لازم آنرا توضیح و دفاع کرده است. این مطالب را دوکتور فرید رشید نماینده افغانی در کمیته حقوقی مجمع عمومی ملل متحد هنگام بحث بر راپور اجلاسیه بیست و پنجم کمیسیون حقوق بین الدول طی بیانیه اظهار کرد. نماینده افغانی در مورد بعضی موادی که توسط کمیسیون حقوق بین الدول در زمینه تهیه گردیده است توجه کمیته را جلب و تقاضا نمود تا کمیسیون موضوعات مورد نظر را باریکتر باکمال دقت و به اساس احترام به پرنسپپ های مدرن و پیشرفته حقوق بین الدول و حق خود ارادیت مردمان و صلاحیت انتخاب کتله های مربوط مطالعه و تدوین نماید تا موقوف های حقوقی با واقعیت های واضح و قابل فهم تطابق کند.

تاسیس دو فابریکه نساجی

درکندهار وهرات منظور گردید

همچنین فابریکه های نساجی بگرامی و بلخ نیز انگشاف و توسعه می یابد

مجلس عالی وزراء انگشاف و توسعه فابریکه های نساجی بگرامی ، بلخ و تاسیس فابریکه های جدید نساجی کندهار و هرات را که از طرف وزارت معادن و صنایع پیشنهاد شده بود منظور کرد.

یک منبع وزارت معادن و صنایع پیرامون این پیشنهاد گفت باتوسعه فابریکه های

نساجی بگرامی و بلخ و تاسیس فابریکه های نساجی در کندهار و هرات چهل میلیون متر تکه سالانه بر تولیدات نساجی کشور افزوده میشود .

منبع علاوه کرد توسعه و تاسیس فابریکه های جدید در ظرف پنج سال آینده تکمیل

و آماده بهره برداری میگردد.

منبع علاوه کرد بابکار افتادن فابریکات متذکره برای ده هزار نفر کار میسر خواهد شد. برای مصارف توسعه و تاسیس فابریکه های جدید نساجی یک هزار و پنجاه میلیون افغانی را وزارت معادن و صنایع پیشبینی نموده است .

در ۷ دوسیه قباحت که تحت مرور زمان قرار گرفته تو صیه به شاملین آن ها در حسن انجام خدمت تجویز گردید

یک منبع شورای عالی قضا دبروز اطلاع داد اخیرا به تعداد هفتاد دوسیه نسبتی قضات مبتنی بر تغلغات قضایی که قباحت تشخیص گردیده و قابل تادیب شناخته شده است از طرف دوکتور سعید افغانی عضو شورای عالی قضا و متصدی امور محکمه عالی قضات پس از واریسی جهت اخذ تصمیم قانونی به شورای عالی قضا که طبق حکم مندرج ماده هفتم فرمان جمهوری شماره سوم مورخه چهارماه اسد ۱۳۵۲ به صفت محکمه عالی قضات نیز اجرای وظیفه میکند محول گردید. دوسیه ها از دیر زمان تراکم کرده و محل و فصل نشده بود.

منبع علاوه کرد چون اتساع منسوب به مشمولین دوسیه عاقباحتی تشخیص شده و مطابق حکم ماده ۱۱ قانون اجراء جزایی تحت مرور زمان قرار گرفته شورای عالی قضا توصیه به قضات مذکور را در حسن انجام خدمت در روشنی نظام نوین جمهوری که آرزو دارد به تمام اولاد وطن فرصت خدمت بهتر جهت انجام اهداف عالی کشور مساعد گردد تجویز نمود.

نوت: تغلغات قضات جزئی بوده و به دوسیه های دیگر اشخاص تعلق ندارد.

پارک صنایع منطقه صنعتی کابل

تاختم سال ۱۳۵۳ تکمیل میگردد .
یو هاند عبدالقیوم وزیر معادن و صنایع و شاعلی مهتا سفیر کبیر جمهوریت هند مقیم کابل قبل از ظهر ۳ کوس از امور ساختمانی پارک صنایع در منطقه صنعتی کابل دیدن نمودند.

پارک صنایع در ساحه ۷۰ جریب زمین به همکاری حکومت تاختم سال آینده به منظور انگشاف و رهنمایی صنایع کوچک آماده استفاده میگردد.

آمر پارک صنایع گفت فعلا امور ساختمانی ده ورکشاپ ، مرکز تسهیلاتی و مرکز اداری جریان دارد.

وی علاوه کرد با ۱ کمال این پروژه ورکشاپهای مجهز با کارگران مسلکی در امور تولید و ترمیم مهیا گردیده و مشکلات تخنیکی را مرفوع خواهد ساخت .

دفعه آسیا نیاز له امله چه جمهوری دولت له خوا دکار گرو دیاره برابری شوییدی د نساجی د فابریکو تولیدات دیادیونی ووزیات شوییدی .

دکانو او صفا یغو دوزارت د صنایعو رئیس وویل: دکلیهار د نساجی د فابریکو د تولیداتو لره اندازه دورشی ۸۰ زره متره وه شو اوس ۱۱۵ زره متره وه ته زیسات شوییدی .

همدغه راز دیلخیری د نساجی تولیدات چه پخوا دورشی دیرش زره متره وه اوس دوو برابره شوییدی .

همدغه راز دمزار شریف د نساجی د فابریکی دیر شوییدی .

ده وویل: دکارگرو د کار د ساعستونو، د اجرت او د تقاعد د حقوق د پاکلو لایحه ددی سبب شوه چه کارگر دکار سره زیاته علاقه بیداکری اوزیات عاید ترلاسه کری.

د کارگرو د کار د شرایطو تامین د تولیداتو د زیاتوالی سبب شو

خان عبدالولی خان :

خاک پنبته نه جا یاد اعمال پاکستانی فیست

۱۰۰۸ تن شکر هر فابریکه قند بغلان تولید کرده است

یکهزار و هشت تن شکر در یازده روز اخیر ماه عقرب فابریکه قند بغلان تولید گردیده است.

یک منبع فابریکه گفت در تولید تاریخی امسال این فابریکه ۱۵۳ تن شکر نسبت به همین مدت سال گذشته آن بیشتر بدست آمده.

منبع لیبوی امسال را از نگاه مواد قندی نسبت به سال گذشته بهتر خوانده علاوه کرد انتظار می رود امسال شصت و چهار هزار تن لیبو بدست آید.

فابریکه قند بغلان در ۲۴ ساعت نود و نه تن شکر تولید مینماید.

منبع افزود مجموع حاصل شکر امسال فابریکه بیش از نه هزار تن تخمین میگردد.

آوران حفاظت میکنند. شاعلی مولانا مفتی محمود که درین سفر باخان عبدالولی خان همراه میباشد در بیانیه خود به جر که گفت هیچکس از مردم ماهر قانون زور گیر پاکستان را قبول نکرده و قبول نخواهد کرد.

وی گفت پنبته و بلوچها به اسلام عقیده دارند و تحت قانونی که به میل خود شان تدوین شود زندگی خواهند نمود.

مولانا اضافه کرد برای حفاظت این خاک

ما قربانی داده ایم و هر وقت دیگر قربانی خواهیم داد.

برای تباهی پنبته کمر بسته و برای هر نوع اقدامات در زمینه دست زده اند.

همچنان وی گفت که عمال پاکستانی به این هدف نا شایسته خود هیچوقت کامیاب شده نمی توانند .

رهبر حزب عوامی ملی گفت این مطلب را یکبار دیگر تکرار میکنم که خاک پنبته جا یاد عمال پاکستانی نیست بلکه برای آزادی و حفظ این خاک ما و بزرگان ما قربانی داده ایم و جان خود را به شکنجه های استعماری هر وقت سپرده ایم.

وی گفت مردم پنبتهون تصمیم قاطع گرفته اند بهر قیمتی که باشد خاک خود را از زور

به اساس یک راپور اسو شیئنتد پرس خان عبد الولی خان رهبر حزب عوامی ملی و همراهان وی به سلسله بازدید از مناطق پنبتهوستان از کوهات به بنو، پنبتهوستان وسطی مواصلت کرد.

خان عبدالولی خان در یک جرگه قومی در بنو گفت که حزب وی برای بدست آوردن حقوق پنبتهوستان و بلوچها هیچ وقت از مجاهدات خود دست بردار نیست زیرا این مردم برای کسب حقوق و حفظ آن به حزب عوامی ملی رای داده اند.

وی گفت یکدسته محدودی عمال پاکستانی

از یادداشت های هیکل

چرا مصری ها خواستند بار دیگر نبر در ابا اسرائیل آغاز کنند

اخطار را تنها نزد خودش نگه داشت زیرا فکر میکرد که اخطار مذکور بر روحیه قوای هوایی اثر نامطلوبی خواهد داشت. این گفته ناصر که مصر باید ضربه اولی را از طرف اسرائیل قبول کند صدقی محمود قوماندان قوای هوایی مصر را دستخوش ناراحتی ساخت و گفت که در این صورت قوای هوایی مصر متضرر خواهد شد. بعد ناصر از وی سوال کرد که بیمانه این ضرر تاجه حد خواهد بود، محمود بوی جواب داد که بین پانزده تا ۲۰ فیصد.

باز ناصر از وی پرسید آیا میخواهید ضربه نخستین را شما وارد کنید، و خود را در برابر اسرائیل و امریکا قرار دهید و یا اینکه حاضرید به حمله نخستین را از طرف اسرائیل قبول کنید و صرف با اسرائیل مواجه باشید.

صدقی محمود موافقه کرد بهتر خواهد بود که با هشتاد فیصد قوا در مقابله با اسرائیل برائیم نه اینکه خطر آغاز جنگ با امریکارا بپذیریم.

بعد از آن چیزیکه انجام شد این بود که بعضی طیارات از پایگاه های شان در محاذ های اولی که در معرض خطر بودند، در میدان های مصنوعی تر در غرب کانال سویز آورده شدند تمام مفکوره محمود صدقی روی این تیوی کاملا غلط استوار بود که همه میدانهای غرب کانال سویز از حملات طیارات اسرائیلی محفوظ میباشد.

مصری ها در این اشتباه تنها نبودند شوروی هائیز ظاهرا به صحت این تیوری عقیده داشتند و این یک اشتباه غیر ضروری بود زیرا قدرت حمله طیارات میرازمایستر واتسور اسرائیل به همه معلوم بود و میتوانستند با بدست آوردن یک کتلاک این طیارات راجع به تمام خصوصیات آن معلومات حاصل کنند و همین قسم بسیار ساده بود که درباره تانک های اسرائیل اطلاعات لازمه را کسب نمایند.

تنها ناصر بود که در روز دوم چون احساس میکرد که اشتبا هائی صورت گرفته است و وقتیکه اطاق کنفرانس را ترک می گفت به طرف فیلد مارشال عبدال حکیم عامر قوماندان قوای مسلح مصر خیره نگاه کرد و گفت جنگ در شرف وقوع است. عامر بوی اطمینان داد هراس نداشته باشید. اما ناصر گفت باید بشما بگویم که من تشویش دارم.

با انسداد خلیج عقبه روز بروز وقتم بقدم به جنگ نزدیک میشود در جلسه قوماندانی عالی گفت: اکنون هشتاد فیصد جانس آغاز نبرد موجود است. اما قوای استخبارات مصر با این گفته ناصر موافقت نکردند، ویسوی راپوری ارائه نمودند، که نشان میداد نزد اسرائیلی ها علامت شک و تاامل موجود است. روز اول چون یعنی یک روز بعد از عقد پیمان مقابل دفاعی بین مصر و اردن، اسرائیل تشکیل کابینه جنگ را اعلام نمود و هم تجهیزات عمومی را اجراء کرد. در این وقت ناصر مطمئن شد که جنگ در چند روز آینده آغاز شدنی است.

در شب دوم چون ناصر بار دیگر در یک جلسه قوماندانی عالی شرکت جست و گفت اکنون مصر در آستانه یک حمله اسرائیل قرار دارد. اما بار دیگر دستگاه استخبارات مصر راپور های ضد این نظر ناصر را ارائه نمودند با این هم ناصر اصرار داشت که امکان جنگ صد فی صد است. وی گفت مصر برای عقب زدن یک حمله هوایی اسرائیلی ها که میخواهند پیروزی قاطع و آتی را بدست آورند در ۴۸ ساعت آینده آماده باشد. اما چیزی عقوناشدنی اینست که این اخطار ناصر به عیج یک از قوماندانها در میدان جنگ رسانیده نشد طور مثال صدقی محمود قوماندان قوای هوایی این

این دو قدرت مطمح نظر شان بوده است؟ و اما هیکل ضمنا نتیجه گیری میکند که در سال ۱۹۶۷ خود عربها بودند که به علت عدم اتحاد، خود شانرا شکست دادند و بعد چنین داخل جزئیات می شود:

در جنگ شش سال قبل پلان های دفاعی مصر در سینا کاملا مغشوش بود و سیستم استخبارات مصر مانند جال ماهی شگافهای زیادی داشت. جنرالهای عالی رتبه بین شان اختلافاتی داشتند اما چیز های که امروز اتفاق می افتد بسیار تر این حقیقت است که مصری ها از جریان جنگ شش سال قبل چه چیزهای آموخته اند، و حالا توجه شمارا به نوشته های خود هیکل جلب میکنیم که اختلاف وضع مصری ها را در این دو جنگ شرح مینماید:

صبح روز پنجم جون سال ۱۹۶۷ بود، که اسرائیل ضربه قاطع هوایی خود را بر مصر وارد کرد و این ضربه برای مصری ها بسیار غیر مترقبه بود. در شبهای ۲۵ و ۲۴ ماهمی قوماندانی قوای هوایی مصر توسط رادار شش موج تقرب طیارات را از مدیترانه یعنی از شمال غرب اروپا ثبت کرد، که در میدانهای اسرائیل فرود آمدند. یگا نه توضیح منطقی در مورد فرود آمدن این طیارات این بود که مهمات حربی، برای اسرائیل انتقال داده شده است. روز ۲۹ می ناصر که فکر میکرد

اسرائیلی ها پیروزی را که در جنگ جون ۱۹۶۷ نصیب شده بودند ختم مقابله نظامی با عربها افلا برای یک نسل میدانستند اما عربها مخصوصا جمهوریت عربی مصر در پی آن بود همینکه توانایی آنها پیدا کنند یکبار را از سر گیرند.

جنگ شش روزه ۱۹۶۷ برای آنچه امروز در میدان جنگ با اسرائیل می گذرد اساسی را تشکیل داده است یعنی پیروزی نسبی که در این جنگ نصیب عربها شد میتوان ریشه های آنرا در شکستی جستجو کرد که در جنگ ۱۹۶۷ بر عربها تحمیل شده بود.

طبعاً اسرائیلی ها بر جنگ شش روزه جون ۱۹۶۷ زیاد حساب می کردند و در خارج از اسرائیل کوشش می شد این جنگ را قاطع ترین نبرد عصر کنونی بحساب در آورد اما برای نخستین بار اکنون صفحه دیگری از این داستان گفته میشود:

این بار داستان سرای ما حسین هیکل است که بیوگرافی جمال عبدال ناصر فقید را نوشت و در تمام سختی های ماه جون ۱۹۶۷ از نزدیک با ناصر در تماس بود.

هیکل در این نوشته اش تصویر خوبی از آنچه قبل از جنگ جون، در ساحات سیاسی و نظامی در مصر میگذاشت، و چگونه وضع آن کشور در جریان جنگ و بعد از جنگ و اینکه چگونه طوفان آغاز شد، و مصری ها دست به یکبار زدن تپیه کرده است.

پیش از آنکه هیکل راجع به جزئیات جنگ بنویسد بپردازه از روی بعضی اسرار بر میدارد او میگوید در سال ۱۹۶۷ امریکا بی میل نبود که مصر را بار دیگر در مقابله با اسرائیل ببیند و مصر را از خلیج فارس که سرشار از نفت است، دور تر سازد و در این جابه نقش اتحاد شوروی اشاره میکند و میگوید همین وقت بود که یک صاحب منصب شوروی، در قاهره به ناصر فقید گفت که قوای اسرائیلی در سرحد سوریه برای یک حمله مواضع گیری کرده اند و به همین مناسبت ناصر قوایش را به امتداد کانال و صحرای سینا فرستاد که صرف یک نشانه از اعلام خطر برای تل ابیب بود.

قبل از جنگ ناصر روی اطمینانهای اتحاد شوروی حساب میکرد اما وقتیکه آتش جنگ زبانه کشید لین گرم بین مسکو، واشنگتن فعال شد و بجای مقابله قدرتهای بزرگ، راه مصالحه را ترجیح دادند. و آیا در جنگ کنونی باز هم موضوع دیتانت بین



نیرو های متجاوز اسرائیل زیر آتش توپخانه سر بازان سوری در ارتفاعات گولان.

شرایط صلح عرب‌ها بعد از پایان

کنفرانس الجزیره

محمد بشیر رفیق

کنفرانس سه روزه عالی کشور های عربی در الجزیره پایان یافت و در انجام این کنفرانس اعلامیه نهی صادر شد که یکبار دیگر خواست های منطقی و اصولی عرب ها را در چوکات شرایط صلح در شرق میانه ارائه میدارد سران کشورهای عربی طی این اعلامیه از اسرائیل تقاضا کردند تا تمام سرزمین های عربی را به شمول بیت المقدس تخلیه کرده و حقوق فلسطینی ها را اعاده نماید تا زمینه برای یک صلح پایدار فراهم شود.

درین اعلامیه همچنان تذکر رفته است که نفت کماکان بحیثیت یک وسیله فشار سیاسی در برابر آن کشور های بکار خواهد رفت که بصورت مستقیم و یا غیر مستقیم از اسرائیل حمایت می کنند.

اعلامیه همچنان مشعر است که بخاطر همبستگی با کشورهای افریقائی آن عده از ممالک عربی که با افریقای جنوبی، پرتگال و رودیشیا روابطی دارند با یتی فورا این روابط را قطع کنند. سران دول عربی فیصله کردند که از ارسال نفت به این سه کشور تبعیض طلب که حقوق حقه مردم افریقا را پایمال کرده اند خودداری کنند.

بخاطر کمک به دول افریقایی، مخصوصا آن کشورها نیکه از اسرائیل امتداد مالی میگرفتند یک بانک عربی برای توسعه زراعتی تاسیس میگردد و سرمایه ابتدائی این بانک پنجاه میلیون پوند استرلینگ خواهد یافت.

این بوداجمالی از اعلامیه کنفرانس سران عربی در الجزیره.

در پایان این کنفرانس انور السادات رئیس جمهور مصر طی مصاحبه با آژانس شرق میانه اظهار کرد که جنگ ماه اکتوبر

صرف یک جرقه بود و اگر اسرائیل سرزمین ها و حقوق عرب ها را اعاده نکند باید در انتظار یک پیکار خونین دیگر باشد. پیکاری که تا تا همین حقوق عرب ها ادا مه خواهد داشت.

ناظران سیاسی معتقد اند که برنده اما سبب این کنفرانس سادات رئیس جمهوری مصر است و همبستگی سران عرب و حمایت آن ها از سادات موقعیت و موقف او را در جهان عرب خیلی بلند کرده است در واقع اعلامیه کنفرانس الجزیره کارت سفیدی را نصیب سادات کرده است که از آن در

همبستگی کشورهای افریقائی

و عربی:

کشور های افریقائی در اجتماع خزان سال گذشته شان که در ادیس ابابا پایتخت حبشه دایر شد با تصویب یک فیصله نامه بسیار شدیدالحن پیرامون لزوم قطع مناسبات با اسرائیل خط مشی خود را در مورد بحران شرق میانه تعیین کردند و از آغاز جنگ اکتوبر به بعد ده ها کشور افریقائی با اسرائیل بخاطر اشغال سرزمین های عربی و عدم رعایت حقوق عرب ها قطع رابطه نمودند بدین ترتیب امروز از جمله ۴۲ کشور افریقائی ۳۶ کشور آن

دانند تجاوز را از قاره خود دفع کنند درین مورد قسمتی از نطق هیلاسلاسی امپراتور حبشه که اخیرا با اسرائیل قطع رابطه کرده است در تعریف همبستگی عرب ها سخنی دارد که گویا تراز هرسخن دیگر است ری اخیرا گفته است: «ما دامیکه حتی یک و جب از خاک افریقا تحت سلطه بیگانه است افریقا نمی تواند از صلح و آرامش و پیشرفت برخوردار باشد».

باید نظر داشت این نکته که ادیس ابابا همواره میزبان سران کشورهای افریقائی است و در وحدت افریقا نقش عمده را بازی میکند بیوند های عمیق آن با عرب ها در ازاله سلطه بیگانه در افریقا نقش عمده را بازی خواهد کرد.

در کنفرانس الجزیره سران عرب بادرک لزوم پیوند های بیشتر با دول افریقائی حسن نیت کامل خود را طی اعلامیه این کنفرانس نشان دادند و در سایه این روابط سایر دول افریقائی نیز راهی جز این ندارند که روابط خود را با اسرائیل قطع کنند.

پیوند عرب ها و جهان سوم:

ناظران سیاسی پس از پایان کار کنفرانس الجزیره نوشتند که دول عربی از کشورهای غیر منسلک نیز خواهند خواست تا روابط خود را با اسرائیل قطع کنند.

در واقع در کنفرانس سران دول و حکومت غیر منسلک در الجزیره این موضوع یعنی قطع روابط این کشورها با اسرائیل مورد بحث قرار گرفت و در آغاز گمان میرفت این امر در اعلامیه نهایی بهمین شکل گنجا نیده شود اما بنابر اصرار برخی از دول عضو

بقیه در صفحه ۶۱

صفحه ۵



با اسرائیل رابطه سیاسی ندارند و به این حساب از جنگ جون ۱۹۶۷ تا پایان جنگ اکتوبر ۱۹۷۳ ۲۹ کشور با اسرائیل قطع رابطه کرده اند. با این وصف افریقا با جنبه گیری به نفع عرب ها هم شعور سیاسی خود را تبارز داد و هم همبستگی خود را با عرب ها ثابت کرد و عرب ها نیز در کنفرانس الجزیره پیوند های دوستی متقابل خود را با افریقا به اثبات رساندند. منطق کشورهای افریقائی در سرزنش اسرائیل علاوه از جنبه های حقوقی داعیه عرب ها از نگاه جغرافیائی نیز خیلی محکم و متین است زیرا مصر که یک کشور افریقائی است مورد تجاوز اسرائیل قرار گرفته لاجرم سایر کشورهای افریقائی خود را ناگزیر می

کنفرانس احتمالی صلح شرق میانه استفاده خواهد کرد.

از فیصله های بسیار مهم دیگر این کنفرانس بر سمیت شناختن یا سرعرات بحیثیت رهبر و سخنگوی فلسطینی ها می باشد.

ملك حسين پادشاه اردن پس ازین نمی تواند در چنین کنفرانس هایی از جانب مردم فلسطین حرف بزند و بهمین خاطر بود که حسین از اشتراك درین کنفرانس امتناع ورزید ولی عدم وجود حسین در کنفرانس عالی الجزیره نه تنها تاثیر سویی نکرد بلکه حسن اثر نیز بخشید زیرا اگر حسین درین کنفرانس اشتراك میکرد یقینا مشاجره هایی بین او و عرفات صورت میگرفت که در کار کنفرانس لطمه میزد.

ژوندون

شماره ۳۷ شنبه ۱۰ قوس ۱۳۰۲ برابر با ذی قعدة الحرام مطابق اول دسامبر ۱۹۷۳

صنعت نساجی انکشاف سیابد

در هفته اخیر خبری داشتیم مبنی بر اینکه میزان تولیدات چند فابریکه نساجی طور قابل ملاحظه ای بلند رفته و تا سه بیس دو فابریکه نساجی در هرات و قندهار منظور گردیده است .

با تاسیس وانکشاف فابریکات نساجی در کشور یکی از ضروریات اولیه مردم که عبارت از مساله لباس است مرفوع شده و در صورتیکه فابریکات نساجی ما قادر شوند نیازمندی های داخل را در کشور مرفوع سازند ، احتیاج به توريد تکه هاییکه بدون استند د معین از خارج سرا زیر میشود ، نیز احساس نخواهد شد .

تقویه صنایع بطور عام و بخصوص آن بخش از تولیدات که جز سکتور دولت است این امکان را بوجود می آورد که آهسته آهسته دست تجار خارجی از کشور کوتاه شده و احتیاج مردم از درک اموالیکه بان اشد ضرورت دارند ، در قدم اول رفع گردد .

ما یقین کامل داریم که تمام مردم افغانستان از تولیدات کشور خویش نسبت به اشیاء و اموال خارجی استفاده بیشتر خواهند برد و این امر زمینه راهر چه بیشتر برای رشد و انکشاف صنایع میسر خواهد ساخت .

تاسیس فابریکات نساجی در هرات و قندهار و انکشاف فابریکات نساجی بگرامی و بلخ و همکار ی بیشتر کارگران در بلند بردن میزان تولیدات نوید دیگر است که صنعت نساجی در کشور ما در جهت رفع احتیاج مردم از درک لباس مشرور واقع گردد .

از طرف دیگر تسهیلا تیکه درین اواخر برای کارگران سر تا کشور در پر تو نظام جمهوری میسر گردیده در بلند رفتن سطح تولیدات صنایع نقش بسزای دارد . چه بهترین شاهد مثال ، سهیم فعالانه کارگران را در امر تولید و بلند رفتن تولیدات نشان میدهد .

چنانچه در برخی از فابریکات کارگران حاضر شده اند یکساعت را در طول روز بطور رایگان کارکنند .

از قرار معلوم سطح تولید فابریکات که در بخش سکتور خصوصی فعالیت دارند نیز نسبت به سالهای گذشته با لارفته است بطوریکه بعضی از فابریکه داران مدعی اند که به تنهایی بدون اینکه اموال مشابه تولیدی فابریکاتشان از خارج وارد شود احتیاج و ضرورت مردم را در زمینه مرفوع میسازند . باید متذکر شد که در پهلوی تاسیس فابریکات ، تهیه مواد خام یک امر بسیار ضروری پنداشته میشود چه با تهیه مواد اولیه برای فابریکات است که میزان تولید قوس صعودی خویشرا پیموده و تولید اشیاءیکه در داخل تهیه میشود منصاعف و دو چند آن گردد .

صرف تحولات انقلابی واقعی کشور را قادر خواهد ساخت استقلال ملی خود یسرا تحکیم نماید و با اطمینان بیاری خداوند بزرگ (ج) در شاهراه ترقی اقتصادی واجتماعی گام نهد .

محمد داؤد
رئیس دولت وحدت ملی افغانستان

در دفتر مندیرو

دروازه به شدت باز میشود و سردی تنو مند وارد اتاق میگردند . پس از سلام خودش را بالای چوکی می اندازد و در حالیکه کلاه پوستش را در دست راستش دارد با دست چپش پشت گردنش را می خارند ، بطوریکه شیار های در اطراف چشمانش ایجاد میشود بعد هم دو پارچه کاغذ را از جیبش بیرون میکند و می گوید :

مدیر مجله کیست ؟ من یک اختراع کرده ام .

بفرمائید من هستم . چگونه اختراعی ؟

باین کاغذ نگاه کنید ، من خواسته ام سیستم نوشتن را تغییر بد هم او رسم الخط دری را از چپ بر راست نوشته بود به ترتیبی که اگر کاغذ را در روشنی قرار میدادید خط خوانده میشد ، در غیر آن خط قابل خواندن نبود .

مرد افزود این طرز نوشتن تسهیلا تی را در نوشته فراهم میسازد .

اول اینکه اگر از سمت چپ بنویسیم دست های ما رنگی نمی شود و دوم اینکه اگر از راست بنویسیم ایجاب میکند قلم را روی کاغذ «کش» کنیم در حالیکه اگر از چپ بنویسیم باید قلم را «تبله» کنیم ما آنروز همه بالای میز تصحیح بودیم کار کتان مجله همه خندیدند .

مرد با خون سردی گفت : و سرور اینکه اگر از طرف چپ بنویسیم سیستم نوشتن بین المللی را مراعات کرده ایم .

خوب حالا بگوئید این اختراع مرا با نمونه ای از خطم در مجله منتشر میسازید ؟

نه خیر ما اینکار را نمی کنیم .

پس مرا قانع بسازید .

نقطه همینقدر عرض میکنم که هیچکس این اختراع شما را نخواهد پذیرفت چون همه بر راست نوشتن عادت کرده اند .

فرقی نمی کند بالاخره عادت می کنند این طرز نوشتن آهسته آهسته مرفوع خواهد شد مرا ما یوس نسازید ، من برای دریافت این طرز نوشتن بسیار زحمت کشیده ام .

درست است ، ولی چاپ اینگونه اختراعات گنجایش ندارد .

این مرد از کازی که کرده بود خیلش راضی بود و با سماجت زیاد اصرار می ورزید که باید نمونه خطش را که از طرف چپ نوشته بود چاپ کنیم .

بالاخره بعد از چرو بحث زیاد توانیستم او را قانع بسازیم .

و او در حالیکه با قائل زیاد کاغذ هایش را در جیبش می گذاشت گفت : من شعر هم می گویم : اینست دولتمونه از اشعارم فکر میکنم این یکی قابل نشر باشد .

بلی حتما ولی اشعارتانرا هم باید منصفی صفحه شعر ببینید .

قبول دارم امید است اشعارم چاپ شود .



اساسهای عمومی تامین اجتماع

هنگامیکه شخصی مال ذکات خود را برای پرداخت به مستحقین از منزلش به بیرون می کشید ، هیچ کسی را نمی یافت تا آن پول و مال را بنام مستحق از وی بگیرد . یحیی ابن سعید ، یکی از عاملین این دوره میگوید : «موقعی که عمر ابن عبدالعزیز مرا بمنظور اداره تا مینات اجتماعی بصوب آفریقا فرستاد تا صدقات و وجوه مورد نظر را در میان نیازمندان آن سامان توزیع نمایم ، در نتیجه از آنجا نیکه عمر ابن عبدالعزیز همه مردم را غنی ساخته بود ، احدی را قابل پرداخت کمک نیافتم و بالاخره با پول دست داشته غلامی چند را خریدم و آزاد نمودم .»

نظام تامین اجتماعی اسلام سه حالت ناگواری حیات را بصورت حالات اساسی و کلی مورد توجه و مدار فعالیت امدادی خویش دانسته و مخصوصاً درین سه حالت بر نامه

بقیه در صفحه ۶۱

«تو در باره اسباب زندگی اولاد خویش تشویش مینمایی ؟ در حالیکه متکفل آنها من هستم .»

پیامبر اسلام «ص» این جمله را بروی قرابت فامیلی با ایشان ، اظهار نگر مود بلکه منشاء آن همانا احساس مسئولیت قیادت و رهبری مردم بود ، زیرا او که خود را قاید و حاکم اجتماع میشمارد این درک را نیز با خود داشت که باید زندگی اجتماع در پرتو رهبری وی شیرازه گیرد و از توجه بحال بیچارگان بدور نماند .

پسین ترتیب خلیفه دوم اسلام پایه های تطبیق این مبداء را بشکلی که در سطرهای بعدی از آن نام خواهیم برد ، مستحکمتر و عملی تر ساخت تا آنکه در زمان خلیفه اسلام «عمر ابن عبدالعزیز» اوضاع اجتماعی فوق العاده دگرگون شده و احساس برادری یحیی در میان مردم گسترش یافت که حتی

فراهم آوری تا مینات خانوادگی در محیط خانواده آغاز شده و بالاخره ازین محیط محدود بساحت وسیع دولت میرسد و بعبارة دیگر این دو عامل عبارت است از تامین هم بسوی خانواده و هم بسوی دولت ، باین معنی که دولت بایست برای ایجاد یک محیط آرام و سعادت بار زندگی اجتماعی ، تا میناتی را در زمینه از دارایی دولت بوجود بیاورد و بمنظور جلوگیری از پیشرفت فقر و نیازمندی های افراد اجتماع مساعی مؤثر بخرج برساند .

تامین اجتماعی در اسلام از همان روزگار پیامبر بر گزیده اسلام بنیان گذاری گردیده و اساسهای متین و انسانی آن تثبیت شده است ، چنانچه پیامبر اسلام «ص» موقعی که زن بیوه «جعفر ابن ابوطالب» حضور وی مشرف شده و از یتیم بودن اولادش و از چگونگی تامین معیشت ایشان اظهار اندیشه و تشویش نمود ، فرمود :

اسبابیکه تاریخ بشریت را قبل از اسلام و در آغاز اسلام مورد مطالعه و غور قرار می دهند ، بخوبی در می یابند که انسا لها درین دوره جز بدنیال انانیت و تبهکاری ، ماده پرستی و لجام گسیختگی حرکت نمی کردند و از کرامت بشری و ارزشهای عالی معنوی نامی نمی بردند .

هنگامیکه اسلام یحیی آیین نجات بخش جهانی انسانیت بدنیای مآلذ قانون تضامن و تامین اجتماعی را برای نخستین بار بنیان گذاشت و مردم را برای قبول و پیروی از آن دعوت نمود و این شیوه را اساس موجودیت سعادت مند انسا لها در ساعات برپنج و خم روز کار و نمود کرد .

امروز در عصرتوین همه جا آواز تضامن و تامین اجتماعی بلند میشود و کشور های جهان درین راه حتی بمسابقه و هم چشمی می پر دازند و می توان گفت که مفهوم تامین اجتماعی ، شعار پر جسته عصر ما را تشکیل داده است ، چنانچه ماده بیست و پنج و بیست و شش حقوق بشر بر این مبدا لانکا کرده می گوید : «برای هر فرد انسا لها در حالات مرض و عجز ، کمپولت و فقدان نیروی کار و فعالیت و حالات دیگری که انسا لها نتواند به تامین و وسایل زندگی مبادرت ورزد ، حق ضمان و تامین اسباب معیشت ، ثابت و محقق است»

از نیمه قرن بیستم باینسو ملل جهان روشها و سیستم های دیگری را که در طریق تامین اجتماعی معمول و مقرر بود از میان بر داشته و بارزک و اطمینان اینکه نظر اسلام در مورد تامین اجتماعی صائبتر و کاملتر است روشن اسلام را در پیش گرفته و مطابقت با آن امور تامین و ضمان اجتماعی را بجلو می برند .

عهد و پیمان داده و قلباطاعت و اعتماد نمودیم .

مدای رسول خدا (ص) آنچه اراده کردی پیششما دکن ، ما با توایم قسم بخدا بیکه ترا بحق فرستاد اگر از ما خواهی که درین بحر خود را باندازیم خواهیم انداخت و احدی از ما تخلف نخواهد کند .

ما بد نمی پنداریم که فردا بادشمن در در او بزم مادد جنگ دارای صبر و متانت هستیم . در بقای تام خدا صادق بوده شاید که خداوند تفرش را از ما بخواهد پس با ما در برکت خدا بیا!

پیغمبر خدا «ص» ازین قول سعد (رض) خرسند شد در غزا تمایل یافته سیسس فرمودند : بیا بیدو بشارت دهید باینکه خداوند یکی از دو طایفه (پیروزی بقافله تجا رتو بایروزی بر لشکر) را بمن وعده داده است در همین جنگ سعد «رض» چنین فرمودند :

ای پیغمبر خدا (ص) آیا برایت کمین گاهی که در آن بنشینم نسازم و مکان امنی که در آن نظارت غایبی تهیه نندارم و از آنجا دشمن را کنترل نمایم ، اگر خداوند ما را عزت داده پیروزی را نصیب ما گرداند مرام همه ماست و اگر کار طور دیگری صورت گیرد ، در کمین گاهت بنشینم و به قوم و گروهیکه عقب ماست بیوندی .

بقیه در صفحه ۶۰

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکنند

حضرت سعد بن معاذ (رض)

این شخصیت مهم اسلامی بدست مصعب بن عمیه گسیکه پیغمبر اسلام او را بعدینه جهت دعوت و تشویق قبیله اش باسلام و تعلیم دینی مسلماً نان فرستادم اسلام آورد و سعد بن معاذ (رض) او را در منزلش جادان . زمانیکه به اسلام گرایید به قوم و قبیله اش گفت : سخن مردان و زنان تا زمانیکه اسلام نیاوردیم بمن حرام است .

این شخصیت مهم اسلامی میان قوم و قبیله اش شهرت نیک داشته شخصی خیر اندیش و دارای برکت بود . به مبارزات اسلامی رول مهم داشته بسیاری از اشخاص توسط وی به اسلام گرایید .

مبارزات آن در اسلام :

این شخصیت اسلامی غزوه بدر را شخصاً مشا هده کرده به آزمون مهمی در آن جنگ

متوجه شد و درین جنگ علم مردم انصار به دست آن بود .

اخلاص و صمیمیت سعد بن معاذ وقتسی ثابت شد که پیغمبر اسلام (ص) اراده نمودند تا نظریات اصحاب را در قتال قریش خصوصاً انصاریکه قبلاً به پشتیبانی و دفاع از تجاوز دشمنیکه بعدینه هجومی آورد بیعت نموده و از سایر دشمنان بایست دفاع نکنند معلوم نمایند .

پیغمبر اسلام (ص) گفتند : ای مردم بمن مشوره دهید . سعد (رض) گفت : قسم به خدا که یا رسول خدا (ص) تو ما را اراده داری . پیغمبر اسلام (ص) فرمودند : بلی! سپس سعد گفت : ما به تو ایمان آوردیم و تصدیق کردیم و گواهی دادیم باینکه آنچه که تو آوردی حق است و ما درین قسمت ترا

نخستین گام اسلام بسوی تا مین اجتماعی از ضرورت کار و وفا لیت و نا جایز قرار دادن سوال و بیکارگی برداشته میشود و احتیاج را جز در مورد آن عده که فاقد نیروی کار بوده و راهی برای شغل و پیشه ای نداشته باشند ، قبول نمیکند .

وقتی که اسلام تمام افراد دارای قدرت کار را به فعالیت گماشت و بیکاری را مظرود نمود برای تطبیق دو عامل مؤثر وعده ایکه راه بخش و تعمیم تامین اجتماعی را بساز می نماید ، قسم بر میدارد و این دو عامل از

پای صحبت

شمس الدین مسرور

خواننده‌یی که یکبار عاشق شد و آهنگ (کبوتر بام منی) را به همین مناسبت ساخت.
مسرور میگوید: تقلید از آهنگ های خارجی یک گناه است و یک عمل نادرست.
اگر قرار باشد خواننده اول سال را انتخاب کنند.
او برای خردش رای میدهد.



احساسا می‌شود مضمون ما وقتی که می‌خواهد از چیزی دفاع کند. آنوقت رنگش سرخ می‌شود، چشمهایش بزرگ می‌شوند، بزرگ تراز حالت عادی او شتابزده حرف می‌زند و دستهایش را تکان میدهد و نگاهش را به چشمهای مخاطبش قلاب می‌کند تا همراهِ او بخواند و ببیند او را راضی ساخته است یا نه؟ از اومی پرسیم:

- تو پیش کسی درس موسیقی خوانده‌ای؟ مسرور که چنین سوالی را انتظار دارد، میگوید:

با آنکه من سفانه وضع تعلیم موسیقی و آموزش موسیقی در کشور ما روزگار خوبی نداشته است، اما من باتلاش های خودم مقداری از تعلیم موسیقی را آموختم.

سال ۱۳۴۴ در کورس های رادیو شامل شدم و به آموزش علمی ساز و آواز آغاز کردم پس از آن که کورس ها را پایان رسانیدم، باز هم دنبال تلاش هایم را رها نکردم و همین حالا هم شاگرد استاد فقیر حسینم و از



خودش میگوید:
در صنف دوم مکتب بودم که ترانه خوانی را آغاز کردم، آنروز هابچه‌ها تشویق میکردند و این تشویق باعث این شد که به خوانندگی روی بیاورم و پس از آنکه دوره ابتدایی را پایان رساندم بیشتر در اندیشه خوانندگی افتادم و هنگامی هم که مدرسه را تمام کردم باز هم دنبال موسیقی را گرفتم، چون موسیقی در گه‌های من عجب شده بود.

- گفتی تا کدام صنف خواندی؟
- من از صنف نهم مکتب میخانیك فارغ شدم ولی بجای اینکه بروم دنبال مانسین را بگیرم، پنجه هایم را با طنبور آشنا ساختم و ترجیح دادم که بجای یک ماشینکار یک خواننده باشم و یک نوازنده.

- غیر از طنبور چیز دیگری هم نواخته می‌توانی؟
- من نواختن دوتار را از سالهای پیش دوست داشتم و بزودی بسوی دوتار جذب شدم، اصلا در نغمه دوتار حالت غم انگیز خاصی است که در آله های دیگر کمتر بچشم می‌خورد، هر چند که من پس از آموزش دوتار بسوی رباب و ماندولین روی آوردم ولی دوتار را فراوان دوست دارم.

شمس الدین مسرور، وقتی از ساز ها صحبت می‌کند گویی همه عشق او در آنها نهفته است که با علاقه‌مندی بی شائبه بی دستهایش را تکان میدهد و از زیبایی ها و ظرافت های ساز ها سخن می‌زند.

بی پروا صحبت می‌کند و در گسپ زدن هایش خودش را مقید نمی‌سازد، کسی

از ده سال پیش از امروز سخن می‌زنیم؟ او جوانی است که تازه به خواندن آغاز کرده است، آهنگهایش هنوز مشهور نشده است، هنوز مردم آهنگ (با پیراهن یاسمنی) او را با خود زمزمه میکنند ولی او که جوان است و آرزو مند است و تازه به خواندن آغاز کرده است، چیز هارانی نمیدهد، دختری را دیده است و سخت بدودل باخته است و هرگز در شامهایش و در روزهایش آرامش ندارد.

پیش خود آهنگ می‌سازد، آهنگ هایی که هنوز مطمئن نیست که بازار می‌یابد یا نه. اومی خواند، ترانه هایی را که هرگز از چهار دیواری خانه اش بیرون نمرود و او در ترانه هایش و در آهنگ هایش نقش عشق خودش را می‌بیند، عشقی که هر روز داغتر میشود و گرمتر، و هر روز بیشتر او را در هم می‌فشارد و شکنجه اش میدهد.

او چه باید بکند؟ هیچ... میخواند و در ترانه هایش رنگ اندوه می‌ریزد و ترانه هایش بگوش معشوقش میرسد، معشوقی که حالا زن اوست و او را دوست دارد و در روزگار شهرتش، شهرت آهنگهایش او را از یاد نبرده است و بچه های او محصول این دل‌باختگی اند بچه هایی که حالا رادیوی شانرا روشن می‌کنند و صدای پدرشانرا می‌شنوند که فریاد می‌زند:

کبوتر بام منی...
و حالا این کبوتر بام مادر شان است، مادر مهربان شان نامش شمس الدین مسرور است و این شمس الدین مسرور از روزگار کودکی خویش شروع به آواز خوانی کرد.



او ویلون می آموزم و راک هارا ...
میگویم :
چند آهنگ خوانده ای ؟
وا جواب میدهد :
در حدود یکصد و پنجاه و هفت آهنگ
خوانده ام که فقط هفت ، هشت تای این
خواندن ها آهنگهای شان از ندا و استاد نبی
گل (و استاد غلام حسین) است ، متبقی
را خودم ساخته ام .

همه آهنگهای تو همینهاست که خودت
بر روی آنها خوانده ای ؟

نه من تقریباً ۲۲۰ آهنگ ساخته ام
که خواننده های مختلفی چون زیلا ، مهوش
رخشانه و دیگران از آنها استفاده کرده اند .
این آهنگ ها از خودم است و وقتی میگویم
از خودم است این معنی را دارد که من
در ساختن این آهنگها چنان تلاش کرده ام که
هیچیک از آنها بیگانه نباشند و با آهنگهای
دیگران تماس نداشته باشند .

من اعلان میکنم که آهنگ های من کاملاً
از خودم است و کسی که ادعا میکند آهنگ
دیگری در ساخته ای من دخالت کرده است
تخصیص میکنم و خودم را بخاطر این امر
ملامت و سرزنش میکنم .
از مسرور می پرسم :
منظور تو از این احساساتی شدن ها
چیست ؟

او می خندد ، تا ثابت کند که واقعا دم
مسروری است و من که در پشت خنده او
قیافه او را هر چه جدی تری بینم منتظر آنم
تا جواب مرا بدهد .
او مشت بسته اش را روی کوچ میگوید
و میگوید :
متأسفانه غالب آهنگ هایی را که گروهی
بنام خودشان بر طمطراق اعلان می کند ، هرگز
از خودشان نیست بلکه کوچکترین تغییر
و دستبردنی است به آهنگ کسی دیگر ولی

اینها هرگز بروی خودشان نمی آورند و این
عمل را تکرار می کنند و ما هر روز آهنگهای
تکراری میشنویم و آهنگ های که در واقع
سرقت شده اند .
میگویم آهنگ های فولکلوریک چگونه
است ؟
مسرور جواب میدهد :
من تا حدودی از آهنگهای فولکلوریک راضی
سرشت اصلی آهنگ که نمودار چگونگی
زایش و پیدایی آن آهنگ است از نظر انداخته
فولکلوریک اصالت آهنگ باید حفظ شود
و عقیده من اینست که در آهنگهای
نشود ، مخصوصاً شعر یک آهنگ ارزش
فراوانی دارد و دستبرد به شعر یک آهنگ
یک خطای نابخشودنی است .
مسرور می افزاید :

من تا حالا سه آهنگ فولکلوریک خواندم
و اینکه بر این تعداد نیز خودم بعزت اینست
که در اصلیت برخی از آهنگها و یا ترانه های
شان شک داشتم .

مسرور هنوز سرگرم توضیح دادن در
مورد آهنگهای فولکلوریک است که حرفش را
قطع میکنم و میگویم :

بعقیده من هرگاه در آینده چنین پروژه ای
سردست گرفته شود باید زیر نظر یک گروه
با صلاحیت انجام گیرد تا در انتخاب ترانه
و آهنگ واقعا فولکلوریک و در مورد حفظ
اصالت آن ترانه و آهنگ اشتباهی صورت
نگیرد .

مسرور نظر مرا تایید می کند .
به شمس الدین مسرور میگویم :
اشتباه دیگری که اینجاصورت گرفته
است این است که آهنگ های فولکلوریک
و یا ترانه های عامیانه خلط کرده اند و روی هر
خواندنی که عامیانه است نام آهنگ فولکلوریک
را میگذارند و این کار درستی نیست .
مسرور به عنوان تصدیق سرش را تکان
میدهد و اینگونه نظر مرا دنبال میکند :

من هرگز روی خواندن های عامیانه خود
نام آهنگ فولکلوریک را نمیگذارم پسوی
اینکه ترانه فولکلوریک سوای ترانه های
عامیانه بی است که شاعری می نیشیند و به
زبان معاویه بی چیزی می نویسد .
صحبت از آهنگهای فولکلوریک بموزیک
مدرن میرسد و مسرور در این زمینه چنین
می گوید :

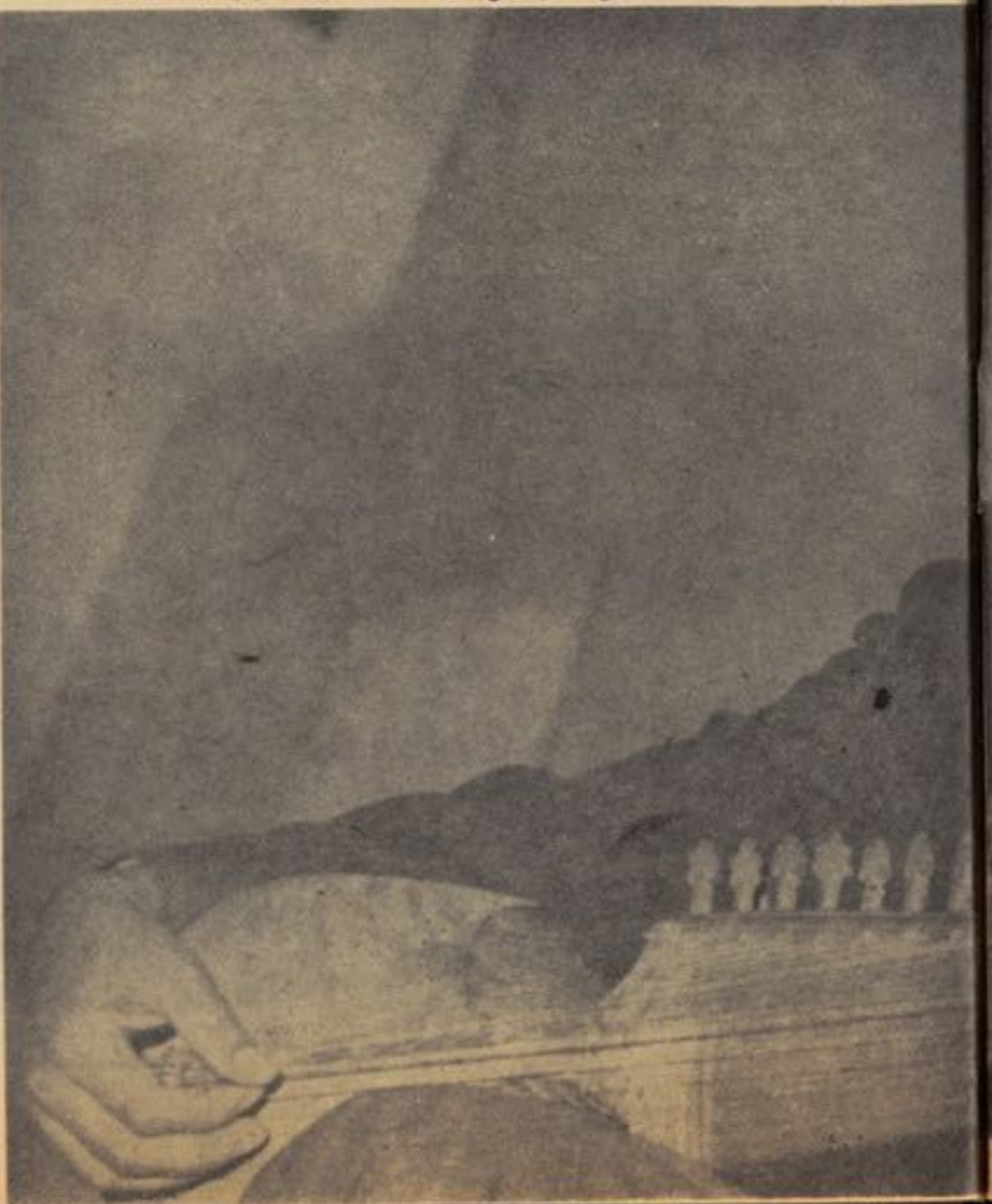
موسیقی جاز چیزی نیست که آدم بتواند
آرانشی کند ، برای اینکه موسیقی جاز
محصول شرایط زمانی و مکانی دنیای معاصر
است ، منتها شرایطی که خاصاند و ویژگی
مایی دارند ، حالا اگر خواننده هموطن ما تمام
ن موسیقی را با پهلوی نا آشنایش گامی
می کند ، عمل مفیدی انجام نداده است .
چرا که از آهنگ تاشعر و تانحوه بیان همه
بیگانه است و تقلید کردن این همه بیگانگی
و ناشناختگی از نظر من کار معقولی نیست ،
از همین جهت است قسمتی از کار گروه های
جدید قابل تایید نیست ، آنها فقط تقلید
می کنند ، یک تقلید نادرست .

بوجود آمدن گروه های هنری مخصوصاً
گروه پیام و برادر های امیدواری است
برای موسیقی جدید و جوان و لسی این
امیدواری را نباید با تقلید های ناشایست
بکشند و نابود کنند .

از شمس الدین مسرور سوال میکنم :
بعقیده تو چگونه میتوان موسیقی کشور
را در جهت تحول انداخت ؟
مسرور که گویی میدانست که با چنین
پرسشی بر میخورد ، بی آنکه زیاد بپندیشد
جواب میدهد :

شمس الدین مسرور علاوه از اینکه آواز
میخواند ، رباب هم میتواند .

از خود می پرسم :
آیا باز هم اوبار دیگر دل خواهد باخت
یا نه ؟
آیا اوباز هم کبوتر بام منی را خواهد خواند
یا خیر ؟



به اثر تر کیدن دیگر بخار

مهمترین واقعه جنایی کشف شد

در این حادثه یکی از قاچاقبران قربانی

دیگر بخار شد

موظف پولیس را از جریان واقف کرده ، به سرعت داخل اتاق ساخته به اتفاق آنها مجدداً به محو واقعه شتافتیم.

کوبیدن در اتاق ، فشارد کمی زنگ برقی ، بلند کردن آواز های بی درپی و همه تلاش های ابتدایی پولیس بازهم نتیجه نداد . در اتاق که از داخل بسته شده بود باز نگردید.

زینه های چوبی و آهنی تهیه گردید و با استفاده از طریق جاده عمومی کلکین خار جی اتاق را باز کردیم . بوی زهر آکین چرسوالکول ، هوای داخل اتاق را چنان کثیف ساخته بود که تنفس از هوای تازه به مشکل صورت میگرفت در یک کنج اتاق لابر اتوار مجهز تقطیر نصب بوده و در کنار آن دیگر بخار منقلب شده در پهلو ی دیگران برقی بر روی فرش اتاق ، پارچه ، پارچه گردیده بود .

صدای مهیب يك انفلاق و شکستن آینه کلکین اپارتمان مرا ، تکان داد و بی محابا نسبت محل واقعه شتافتیم . دوییدن هاوته و بالا رفتن های سریع و خسته کن ، نتیجه مثبت نداد و با مواجه شدن به درب مقفل اتاق مورد نظر اپارتمان مایوسانه جانب ماموریت پولیس به راه افتادم . لحظه بعد ، صاحب منصبان



چهار متهمی که در محکمه اختصاصی مواد مخدره محاکمه شدند

برای اینککه اسرار سافاش نشود دیکتعدادقالین و قالینچه های افغانی را بمنظور تجارت خریداری

میگردیم تا موردسؤن قرار نگیریم

جریان را بدر نظر گرفتن مرگک ناپهنگام این خانم ادامه داد . چارلس بر سن که ۲۵ سال داشته و از رهگذر اعتیاد به چرس و الکل به اصطلاح خشک شده بود گفت: تحصیلات ابتدایی را در کلیفورنیا به پایان رسانیده و بعد به اشتراک پدرم درستیوی شخصی اش عکاسی مینمودم . و قتیکه فوتو را پورتر لایق شدم، با مجله تریول تایم قرار دادی عقد نموده بر ای تهیه عکس بهترین و خراب ترین صحنه های جهان عازم اروپا و آسیا شدم.

در عرض راه بایک عده سیاه چین دیکر آشنا شده و به کشیدن چرس اعتیاد پیدا نمودم . در یکی از محافل شب نشینی با پیغله کمپ بل آشنا شده و او را به صفت معشوقه خود پندیر فتم . از کابل و اکثر حصص بضی از ولایات نزدیک عکس های مختلف برداشته و یکتعداد زیاد فلمها را به امریکا ارسال نموده ام . بقیه در صفحه ۵۶

شهرنو که از فرط تپش و تلاش زیاد خسته شده بود بعد از تو ضیح مطالب فوق مرخص گردید . مامور پو لیس شهر نو جریان بعدی را چنین شرح داد : هنوز تحقیقات ابتدایی چهار نفر متمم تمام نشده بود که دکتور موظف شفاخانه و زیسر اکبرخان ، اطلاع داد، خانم مجروح فوت کرده است . دکتور شفاخانه در را پور مشاهدات خود تو ضیح نمود که انفلاق دیک بخار آنقدر شدید بوده است که ۷۵ فیصد حصه بدن مجروح سوخته بود . موظفین شفاخانه با وجود تدا بیر جدی طبی متوجه شدند که وضع صحی او دقیقه به دقیقه رو به وخامت میگنارد و بالاخره به ساعت ۸:۱۵ شب وفات کرد .

پولیس جسد خانم را که بعد معلوم شد اسم او دبرار سیمولس می باشد برای معاینه طب عدلی به نادرشاه روغتون انتقال داد و تحقیق

مواضع معینه اتاقی موجود بود . بعد ازینکه پارچه های دیک بخار منقلق شده راجمع آوری کردیم در صدد آن بر آمدیم که خانم مجروح کیست و با چه کسانی ارتباط دارد؟ حوالی ساعت ۵ عصر ۱۷-۱۸ ریچارد هارنی با پیغله سو سن بکلن و چارلس بر سن با پیغله لین کمپ بل اتباع امریکایی که به قول خودشان عاشق و معشوقیک دیگر بودند وارد اپارتمان شدند و بلافاصله روانه اتاق خانم مجروح گردیدند .

فرصتیکه سیاه چین امریکایی معتاد به چرس وارد اتاق شده و از افشای اسرار شان مطلع گردیدند، به اصطلاح دست و پا چه شده پا بفرار نهادند و پو لیس آنها را دستگیر کرد و تحقیق قضیه در - ماموریت پو لیس شهر نو آغاز یافت . پولیس موظف منطقه چهار راهی

خانم قشنگی با لباس مخصوص اتاق، در حالیکه از اکثر حصص بدنش خون جاری بود به حال کوما در مقابل دیگدان برقی افتاده بود، نظر ما را بخود جلب کرد . در پایان معاینات معلوم شد که خانم رمقی در بدن ندارد . با سرعت تمام خانم مجروح را ذریعه امبولانس به وزیر اکبرخان روغتون انتقال دادیم و بعد جریان را تعقیب کرده مجددا وارد اتاق شدیم .

۲۰ لیتر الکل خالص دیک بالون ۲۲ لیتره، ۱۸ لیتر الکل مغشوش دیک بوتل ۳۰ لیتره ، دو بوتل کلان ۲۰ لیتره، پنج ونیم کیلو گرام چرس خام میده شده در یک دیک بخار سر بسته، دو کیلو گرام چرس خالص پخته در یک خریطه پلاستیکی ، چهار ونیم لیتر چرس مایع در یک ظرف پلاستیکی ، چهار عدد قیف، ما شین های کوچک آبمیوه کشی ، نل های شیشه ای و رابری، ظروف مختلف ، منتقل برقی اتوما تلباس های متنوع در



محکمه اختصاصی مواد مخدره تحت ریاست بناغلی محمد نعیم به دوسیه محکومین رسیدگی کرد

تاسیسی رادیو

عزیز (اورم)

سوندر دو

ولایت کشور

مصارف سه ساله رادیو سوند در حدود یکصد و هشت هزار دالر خواهد شد فعالیت رادیو سوندر ارتفاع ۳۵ کیلو متری زمین است



داکتر عبدالخالق معاون ریاست هوایی ملکی

خوانندگان از جمله ژونسون مطلع اند که چندی قبل پروتو کولی میان ریا ست هوایی ملکی دولت جمهوری افغانستان و نماینده سازمان هوا شناسی جهان در کابل انعقاد یافت که به اساس آن سازمان مذکور سامان و لوازم و پرسونل فنی دو ستیشن را دیو سوند ورا داروند راکه در قند هار



آخذة رادیو سوند کابل

خوانندگان محترم خوش درمورد ستیشن های مذکور تقدیم می‌داریم. از دکتور عبدالخالق پرسیده شد که نخست در مورد سازمان هوا شناسی جهان صحبت کرده و اینکه چطور همچو پروژه ها از طرف این سازمان قبول میگردد تشریحات بدهد که بجواب چنین اظهار داشت: سازمان هوا شناسی جهان که یکی او اورگان های کنونی ملل متحد است افغانستان نیز عضویت آنرا داشته و همه ساله این سازمان جلساتی را دایر کرده و تحقیقات هوا شناسی را مورد بررسی قرار داده و هم پلان های آینده هوا شناسی را برای کشور های عضو گزیند می کنند یکی از خواسته های سازمان مذکور از کشور های عضو این بود تا با نصب نمودن رادیو سوند و تحقیقات هوا شناسی تا ارتفاع ۳۵ کیلومتر تشکیل میداد که افغانستان قادر به تحقیقات آن نبود ازین رو به کمیته اجرائیه

سازمان مذکور از طرف افغانستان پیشنهاد گردید تا از طرف خود سازمان مساعدت صورت گیرد همان بود که سازمان مذکور با کشورهای کمک کننده مثل اتحاد شوروی، اضلاع متحده امریکا، جاپان و غیره در تماس شده تا اینکه بعد از دو سال بالاخره اتحاد شوروی حاضر شد این دو ستیشن را برای سازمان مذکور داده یعنی ازان طریق به هوایی ملکی افغانستان مساعدت نماید همان بود که مستر سیلیو نماینده سازمان هوا شناسی جهان که وظیفه ارتباط رامیان کشورهای کمک دهنده و کمک کننده دارد وارد کابل گردیده و معا هده را امضا نمود. از دکتور عبدالخالق پرسیدم که آیا این دو ستیشن چطور فعالیت میکند و مفیدت آن چیست؟ که به جواب چنین گفت: این دو ستیشن که امثال آن در کشورهای مترقی جهان خیلی زیاد است امروز برای پیشرفت هوا

بعد از رفتن متخصصین خارجی جوانان افغان جای شانرا خواهند گرفت

ساخت فرانسه است که به قیمت ده هزار دالر خریداری شده بسیار توسط آن پیشگو بی بصورت بسیار دقیق و خوب صورت می گیرد آخرین سوالم را باز هم در مورد ستیشن ها مطرح کردم و آنهم چنین بود خواستیم که در مورد پرسونل هر دستگاه و تعمیر آن صحبت کنند چنین توضیح دادند: درین دستگاه ها ده نفر کار می کنند که شش نفر آن آیریشن و چهار نفر آن در رادیو خواهد کار کرد.

در مورد تعمیرات با ید گفت که چون در قند ها اکترا خانه ها بشکل گنبدی ساخته شده و قدرت برداشت ده تن مواد دیگر را ندارد لذا مجبور هستیم تا گنبد را برداشته و بجای آن گادر و کمانکریست گذاشته شود تا بری نصب ماشین آلات و غیره مساعد گردد و در هرات در میدان هرابی که خانه ها دوبره بود و نسبت بعد مسا نه ما مو زین هوایی ملکی ازان استفاده نمی کرد از آنهم بری همین دستگاه ها چیزی مساعد بوده و بد سترس متخصصین گذاشته شده تا برای نصب و سایل از آن استفاده کنند.

در اخیر توضیحاتی در مورد تر بیه بر دو تل افغانی از طرف بنامی دکتر عبدالخالق شنیدم که اینک تحریر آن خالسی از لطف

دو دستگاه و قیمت این دو دستگاه چند خواهد بود؟

چنین اظهار داشت: ستیشن در یک روز دو با لون رابه فضا پر تاب میماند که مصارف روزانه تنها در ستیشن هرات و قندهار روزانه به صد دالر میرسد که مصارف سالانه آن به ۳۶ هزار دالر بالغ شده و در سه سال اول به ۱۰۸ هزار دالر خواهد رسید.

و مصارف چیز های دیگر مثل برق، پرسونل و غیره هم به یک اندازه در شت خواهد بود باقیمت دستگاه ها در حدود سه صد هزار دالر خواهد رسید.

از معاون ریاست هوایی ملکی بنامی دکتر عبدالخالق پرسیدم که آیا جزء این دو دستگاه کدام دستگاه دیگر تعالیت های دیگری را انجام دهد نزد شما موجود است یا خیر...؟

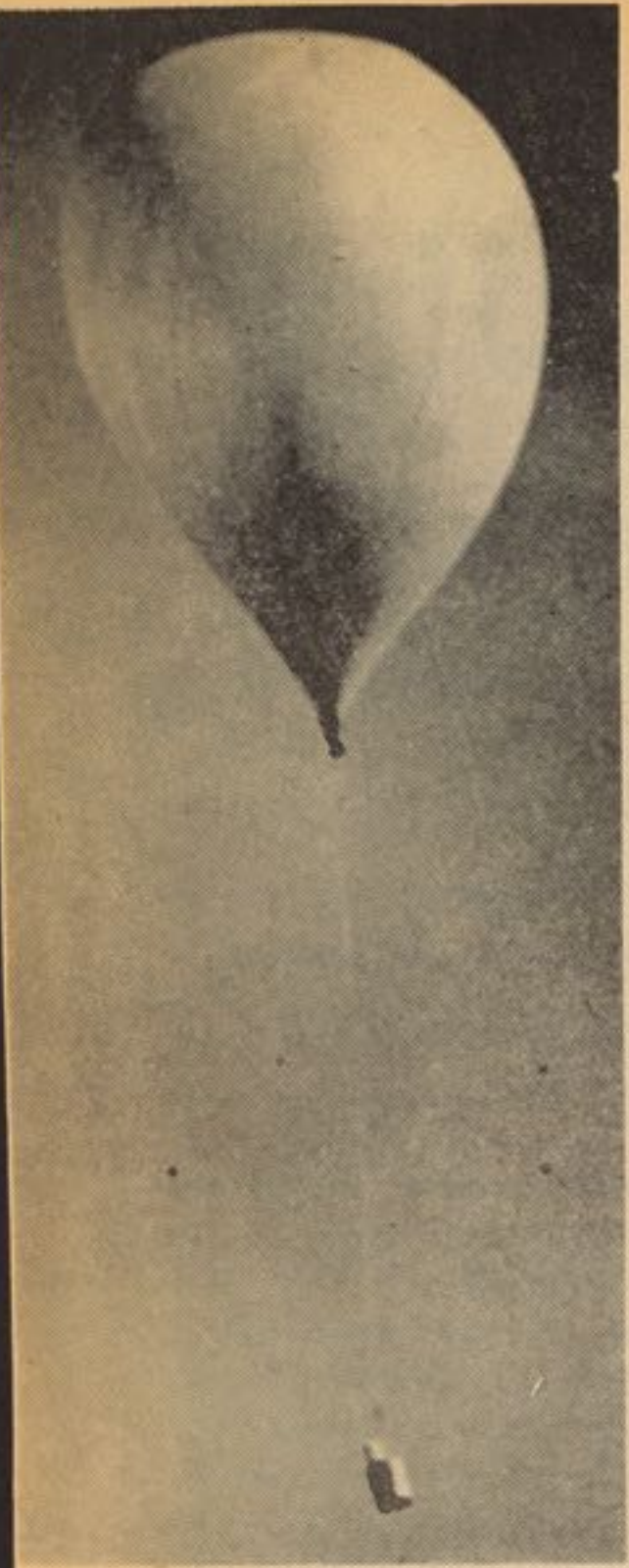
چنین توضیح دادند: در افغانستان برای هوا شناسی در طبقات مختلفه وسایل مختلفه موجود است ازان جمله میتوان از ستیشن نام برد که عکس های اقمار مصنوعی را گرفته توسط آن جبهات هوا را با سمت حرکت و سرعت آن در هر نقطه جهان که موجود باشد به زمین مخابره می نماید. این دستگاه که

شناسی کمک خیلی زیاد کرده و تا اندازه از خطرات ناشی از خلاها و فشار های فضایی در فضا نوردی در امان شده اند زیرا با نصب شدن همچو دستگاه ها فور کا ست یا پیش بینی هوا در طبقات بسیار بلند صورت گرفته و مصنوعی نیست در هوا بازی بمیان می آید.

با نصب شدن این دو دستگاه که در هر روز دو مرتبه با لونی را به هوا پر تاب کرده و تحقیقات نماید ریاست هوایی ملکی مکلف است تا نتیجه تحقیقات خود را در طرف چند دقیقه به تهران و ازان جا به مرکز سازمان هوا شناسی جهان مخابره نماید تا ازین طریق یک وحدت میان تحقیقات ممالک مختلف بمیان آید.

ناگفته نماند که در کابل نیز همچو ستیشن موجود است و لی برای تحقیقات مکمل هوا شناسی تعالیت نمی کند زیرا کابل نمیتواند هوای هرات را نیز کنترل نماید. اما با نصب شدن این دو ستیشن یقین داریم که نتیجه تحقیقات ثابت تر و مفید تر خواهد شد و در مورد نتایج آن باید گفت که نتیجه زود نداشته و حاصله آن در آینده دیده خواهد شد.

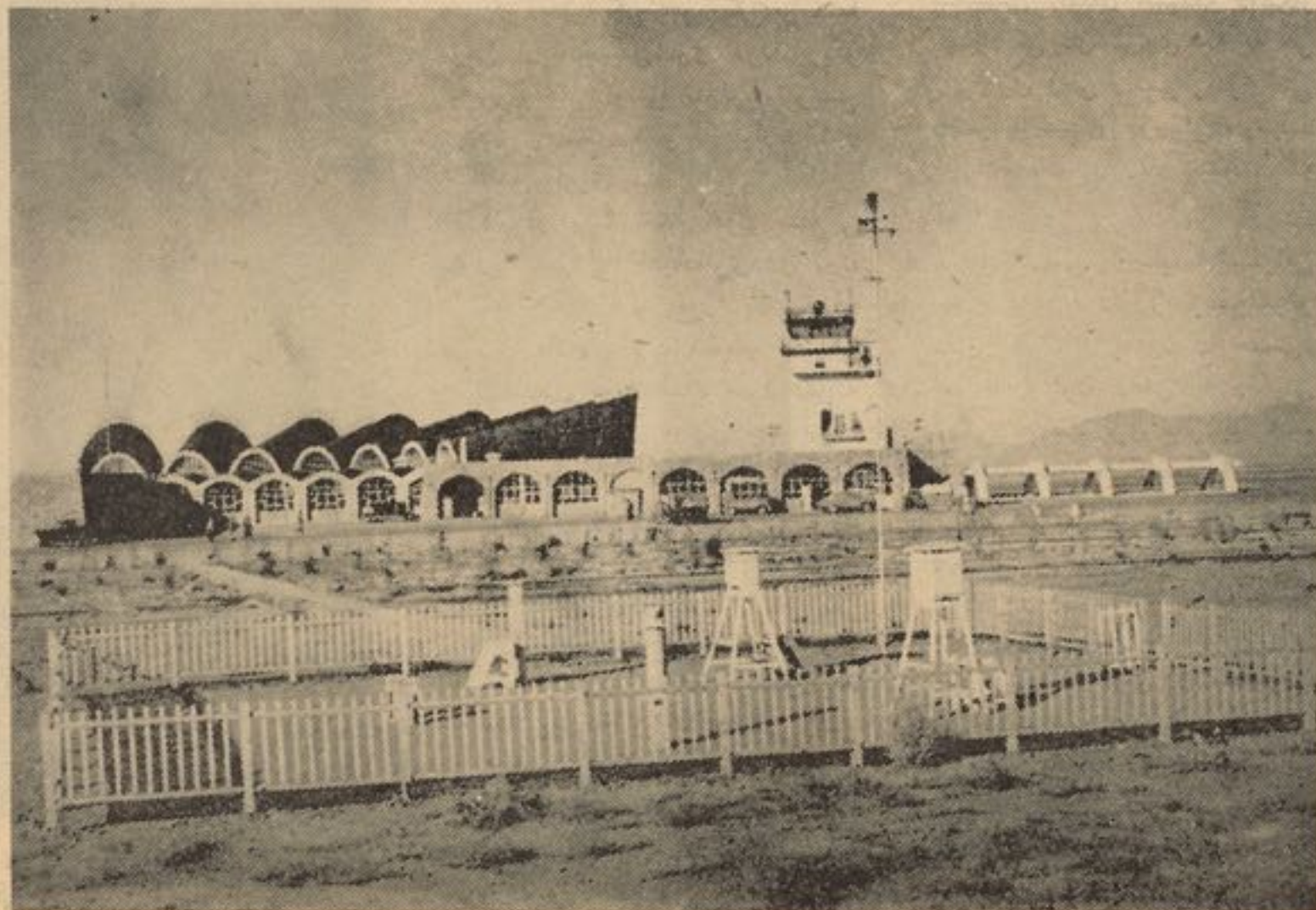
از معاون ریاست هوایی ملکی پرسیدم که مصارف روزانه این



سازند و با رادیو سازند در میدان هوا بی کابل نخواهد بود.

زانجائیکه جوانان افغان برای هر گونه فعالیت و کار های جسمی و دماغی حاضر هستند و میتوانند بعد از رفتن انجنیران خار جسی جای شانرا بگیرند لذا در پروتوکول چنین گنجا نیده شده که در ظرف سه سال اول سازمان هوا شناسی جهان مکلف است تا جوانان افغان را برای پیشبرد کار های این دستگاه ها تر بیه کرده و برای افغانستان تحویل بدهند تا با رفتن متخصصین سازمان مذکور خلای زین ناحیه احساس نگرند.

ستیشن هوا شناسی میدان بین المللی قند هرات.



الما سی پالش غواری او او

● یوازی استعداد زشمی کوی چه داوسنی زمانی زیاتو تقاضا و لپاره شته، خواب و وایو

«پونه» دهندي فلمو نو مشهو رانستیتوت ، غواری چه دنوی نسل
لپاره په سینماکی واقعی خیری او دژوند حقیقی اړخونه ونیسی .



دگانایوتن زده کوونکی دمشق او
تهرین په حال کی

کی په مختلفو اندازو مراعات کیری
خینی دخپلو زیاتو شتمینو په خاطر
د تخنیک له وروستیو ساما نو نو
خخه استفاده کوی خو خینی پیاد
ساده او پخوا نیو سامان الاتوخخه
تر خپلی وسی پوری گټه اخلی .
په هغو خایونو کی چه د هنری
پدیدیو لپاره د ودی زمینه مساعده
وی، چیرته چه دټولیز ژوندون نور
شرایط دهنر دپر مختیا مخه ونسه
نیسی، چیر ته چه ژوندا و هنر
سره اوږه په اوږه وړاندی تگک
وکړی هلته په لومړی درجه دخلکو
هنر(فو لکلوریکی خپریکی) پرمختیا
مومی او پیادصیقل شوی فولکلوریکو
پدیدیو خخه دټولنی تنویر، تفریح
او هنری تندی ماتو لو لپاره کار
اخیستل کیری .

لیدی واقعیت خخه خوک سترگی
پتولی نشی چه ختیځه نړی ددی ډول
شتمینو له در که خورا بلایه ده
لویدیځ مادی قدرت دخپلو تخنیکي
او اقتصادی قوت سره سره دی پته
ژنگون کببینی او غواری چه کمیت
دکیفیت سره یو ځای کړی او په
واقعی ډول هنر په هر شکل او
رنک چه وی دپسری خدمت لپاره
بی استخدام کړی .

پخوا داسی وچه دهندي فلمونو
اکثره سوژه دا رنگه اخیستل کیده
چه مثلا یو کار (باید) دغسی وشی
مگر داموضوع کم وخت په نظر کی وه
چه یو شی هغسی وی لکه چه عینا
هماغه سانتی وی یعنی «بایسد»
ضرورت ورته نه وی .

د دوهمی موضوع هدف دادی په
لومړی مرحله کی باید حقایق هغسی
خرگند شی لکه څنگه چه اساسا
موجود وی، نه دا چه څنگه باید وی
د ایبا دخلکو کار دی چه خپلو
لیدنو خخه څه انتباه اخلی، کیدی
شی چه خلکو ته انتباه ورکو لو یا
دټاکلی هدف دتا مینو لو دپاره د
مثالو نو یا تبصره په راو پرلو
موضوع لایسی رو بڼانه کړی خو
ډیر احتیاط په کار دی چه دوا قعیت
خخه باید انحراف ونشسی، د
واقعیتو نو خر گندونه او کټ مټ
دهغو تمثیلول، انخوړول یا (سن)
ته را کتبل، دهنر تا دا و او بنسټ
دی، هر څومره چه په همدی لاره
کی دهنری وسیلی خخه کار وا خستل
شی دبری او کامیابی په لوری یون
«تگ» دی خو که چیری د(انفسی)
تقاضا و تر تاثیر لاندی راشی
عمومیت او آفاقی بڼی ته پی لویه
صدمه رسوی .

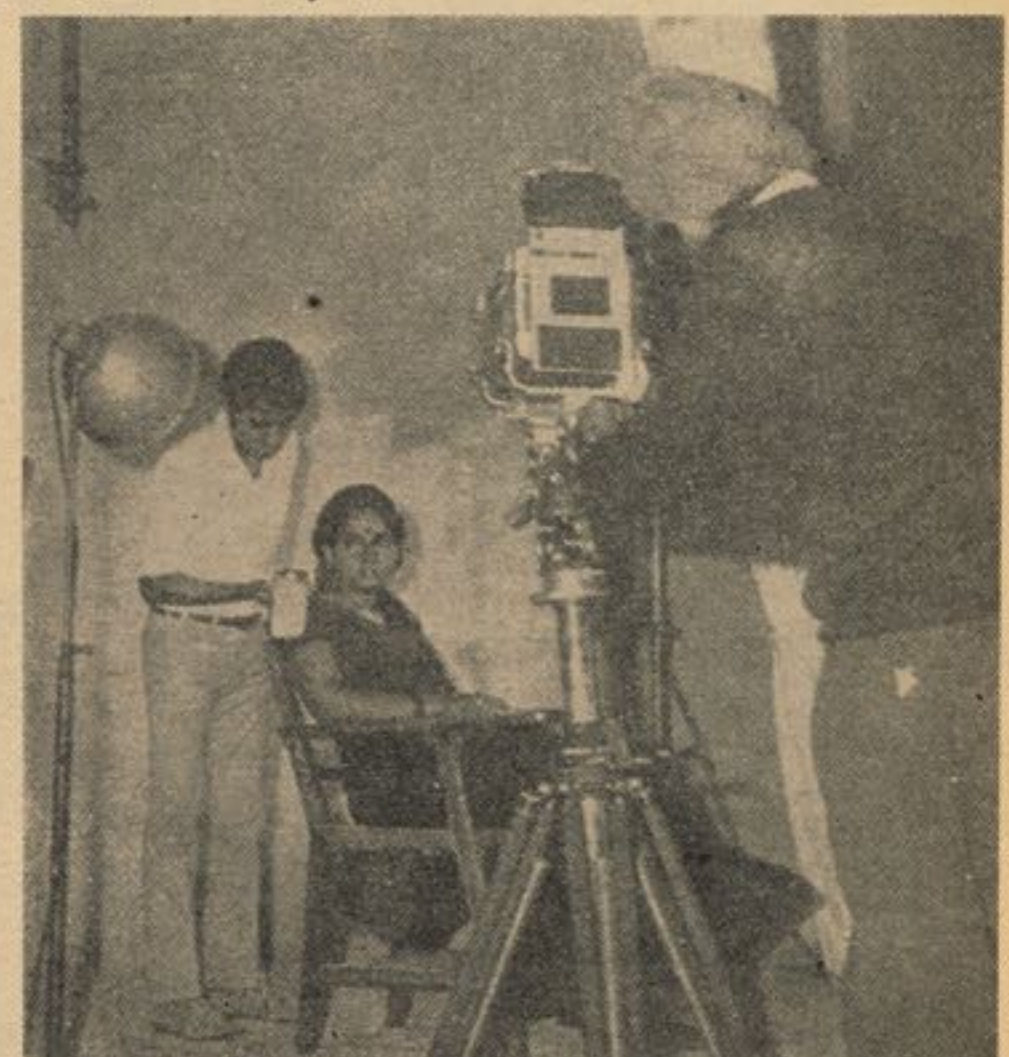
ابتکار او تجدد :
متجسس انسان همیشه دابتکار
غو بڼتو نکی دی غواری چه په هر
څه کی نوی والی راشی یکنواختی
په رښتیاچه ستری کوونکی ده او تجدد
دژوند دحرکت او زیار نتیجه بلله
کیری .

په همدی اساس په سینما توگرافی
کی هم دژوندانه دنورو پر مختگونو
په شان تحول او بدلون را ځسی،
همدغه او بڼتون دهغی په رنگینی
کی ستر اهمیت لری مگر بیا هم
باید چه له خپل خط السیر او هدف
خخه وانه وړی .

تمثیل په حقیقت کی یو ابتکاری
هنر دی، مونږ په شخصی ژو ندانه
کی ډیر شیان ونیو دهمدغه شیانو
انسجام، او دلیدل شوی او محسوس
شوی حالات هغه اومه لومړ نیو
مواد ونو ته مشابه دی چه ترکان پی
دیوی بڼکلی څو کسی لپاره لرگی
ټولوی یا مجسمه جوړو نکی دختونو
ټیگو او عادی رنگونو خخه دیوی

ژوندون

دامنو چه به هند کی دسینما توگرافی
چاری بڼه پر مختک کړی مگر د پر
مختک خخه که دکمیت او دفعالیتونو
زیاتوالی وی ټیک دی مگر د کیفی
اړخونو له نظره بیره پاتی دی او
زیات کار غواری خو چه په واقعی
توگه اصلی خیری د«سن» مخی ته
را وباسی .
دی کی شک نشته چه د «هنر»
لویه او بی پایانه ساحه دو مره ارته
ده اصل دنړی په مختلفو هیوادونو
کار واخیستل شی .



پدی ډول دعکاسی لپاره پوز نیول کیری او په دواړو برخوی عملی
تجربی لاس ته راځی .

استعداد ادبانه



دانستیتوت دشاگردانو یوه بله خیره
 دی پته مشابه لرو لونه روس دهری
 لوبغاړی له خوا په آسانه سو گه
 سر ته رسیدلی شی مگر دهما غی
 وخت نندارچیانو دپته قانع شول
 چه نوموړی لومړی درجه اکثر یسه
 ویزنی خو په اوسنی وخت کی
 دغه قناعت په ډیر مشکل ډول لاس
 ته را تلای شی ځکه چه اوسنی
 نندار چیان پوهیزنی چه دژوند انه
 په مختلفو اړخونو کی سر یح او
 گړندی تغییرات په هر څه کی
 بدلون او تحول راو لی، د دوی
 توقع دخپلو هنر مندانو څخه د
 اوسنی زمانی دشرا نطو په مطا بق
 اوپه ده نو طبعاً آسان کار ندی چه
 هنر مند دغو یو لو تقاضاگانو ته
 مثبت خواب وواپی او مشکل پسند
 ننداره کوونکو دبسته وگماری چه
 بی اختیاره ورته لاسونه وپړ کوی
 او ور ته «آفرین» ورکړی .
 د پونی په انستیتوت کی دسو
 سیو لوژی ټول اړخونه خپل کیری
 په زوره تو که په فلمونو کی دی
 اصل ته ترجیح ورکول کیری چه
 او سنی نندارچی له پرونی ننداره
 کوونکی څخه کوم فر قونه او پیرونه
 لری؟

د تنخیک له نظر په فلمو نو کی
 کوم نواقص موجود دی، او څنگه
 لیری کیدی شی .
 یوازی ده «هیرو» او هیرو سین
 لپاره کافی دی چه دکا میایی او یا
 ناکامی اسباب برابر کړو او که په
 طبیعی ډول دوی پریدو چه دژوندانه
 دعمیقو تاثیراتو او عواملو له رو په
 متجسس او سخت باوره نندار چی
 ته قناعت ور کړی .
 پدی برخه کی دشل یا پنځه
 ویشتمو تیرو کلونو څخه پوره تجربی
 لاس ته راغلی دی، د مختلفو خانگو
 لپاره خانگړی ښوونځی او اکاډمی
 پاتی په ۶۰ مخکی

دغه قدرت علم او «پوهه» ده چه
 استعداد ته قوت او جرئت ښیی ،
 مونږ چه دلته دتمثیل دهنر په برخه
 کی استعدادونو په باره کی غږیږو و
 نو دا هم باید توضیح شی چه
 تمثیلی هنر دابتکار مستلزم دی
 پخپله هنر مند دهغه چا شکل غوره
 کوی چه دهغه حرکات او کړه وږه
 څر گندوی، ځان هیروی او خپل
 روح دهغه په وجود کی اچوی .
 ده «پونه» فلم جوړولوانستیتوت
 په نظری او تجربی ډول کونښن
 کوی چه دشا ملو کسانو لپاره دهغه
 اصل وښینی او هغه شا گردان د
 سینما نړی ته وړاندی کړی چه
 په لومړی مرحله کی استعداد ولری
 او بیا دنوی معلو ماتو دهممو لو
 د باره قدرت دلسی دو لسو کلو نو
 را هیسی چه ددی انستیتوت فارغان
 پردی مخکی ته وتلی تردیری اندازی
 پوری هغه نواقص لری شوی چه
 بخوا ورته دانتقاد گوته نیو له کیده
 دمثال په توگه اوس آشوک کمار
 او دلپ کمار دقوی او پیاوړی
 اکترانو څخه گڼل کیری مگر دا
 پوښتنه منځ ته راځی چه شل یا
 پنځه ویشت کاله دمخه دهند د

سینما گانو حال څنگه و ؟
 طبعاً ابتدایی مرحلی دنیمگړ تیاو
 سره نغښتی وی خو عجیبه پی لاداده
 ځه لږ وختونه دهغو سامان آلاتو
 او کم شمیر پرسو تل په واسطه
 داسی ښه نتایج لاس ته راځی چه
 له توقع څخه لو ږوی مونږ ولید چه
 مزار خان ،نواب ،موتی لال، یعقوب
 او بریتو پراج کپور دسکندر او
 اکبر په فلم کی هغو مره بریا لیتوب
 لاس ته راوړ لکه چه د او سنسی
 اکترانو مو فقیهت د «مغل اعظم» په
 فلم کی حاصل کړی دی .
 ارزښت پخپله یو ډینامیکی قوت دی
 پخپله دغه قدرت او دارزښت
 څرنکوالی دخلکو له خوا تساکل
 کیری ،د یو لئی نظر او دهغو ی
 فیصله په مختلفو اشکالو سره
 څر گندیږی چه دهمدی محک په
 اساس مربوطی ځانگی ورته ارزښت
 تعیینوی .
 د مثال په توگه ریحانه سلطان
 دلومړی ځل دپاره دهند لومړی درجه
 ملی جایزه وگټله او دا ددی لپاره
 و چه ده «دستا کجلی» په فلم کی
 خپل رول بی په خورا ښه توگه
 اجرا کړی وه، باید وویل شی چه

مهمی مجسمی دجوړولو لپاره برابر
 وی یا شاعر هغه کلمات چه مونږ
 پی همیشه استعمالوو ، هغه مناظر
 چه مونږ بی تل گورو ،خو دی همدغه
 کلماتو انسجام او تنظیم په دی ډول
 مراتب کوی چه دهماغی منظری پی
 په خوږو کلماتو سره د لوستونکی
 اوریدونکی سترگوته راوړی چه دهرچا
 خوښیږی او بی اختیاره ورته
 «آفرین» وایی .
 په فلمونه کی «هیرو» هغه وخت
 بریالی کیدی شی چه دهمدغه اومه
 موادو څخه داسی کار واخلي چه
 هر یو په خپل ځای کی کسیردی
 حرکت پی عادی مگر د مو ضوع په
 چوکات کسوی هغه کلمات او هغه
 حرکات چه د خلکو دژوندانه سره
 ارتباط ونلری ده «هیرو» د کانا می
 سبب گرځی ،دلته بیا هم استعداد د
 په کار دی چه دهمدغه کلماتو په
 استعمال او دحر کاتو په تمثیل کی
 ابتکار مینځ ته راوړی خو چه دنندار
 چیانو قناعت حاصل کاندی .
یوازی استعداد نا گام دی :
ددغو اهدا فو لپاره استعداد
ضرور دی مگر یوازی استعداد څه
نه شی کولی څو چه قدر تونلری



پدی ډول دموزیک دایر کتری لپاره په عملی ډول آهادگی نیول کیری .

شعر پیوند محکم میان منصف و لمعه

این زن و شوهر بر ای همدیگر شعر میگویند

منصف دود و انشا شعر در ادب اشعار او بعد از ازدواج رنگ عاشقانه بخود گدازفته است



این آنها در زندگی کو چکترین اختلافی روز نکرده است.

بود با عزم ویر جبهه و مناعت
به نو و کهنه شو هر بسازد
نه اینکه روز او ابر بسازد
به هنگام میکه شوهر خانه آید

تمام کار او و یکسر نماید
زن خوش خلق کر دارش حمیده
به نزد شوهرش چون نور دیده
زن با فهم جبههش باحیا است
شب و روزش به توصیف خدا است

به اهل خانه اش غمخوار باشد
شریف و فاضل و بیدار باشد
رموز و رویه شوهر بداند

ز گفتارش درو گوهر نشاند
تو بس کن «منصف» توصیف زن را
بخوا توفیق و لطف ذوالمنین را
آنکه زن تبسمی کرد و گفت :

شعر تو خوشتر از شعر من بود ، شوهر
گفت : شعر تو هم شعر بغزی بود ...
این مردشاعر صفا الله «منصف» نام دارد
و زنش که شاعره است - زلیخا نام دارد و
لمعه تخلص میکند .
این زن و شوهر حرفهای شانرا بشعر
میگویند وقتی منصف از در وارد میشود

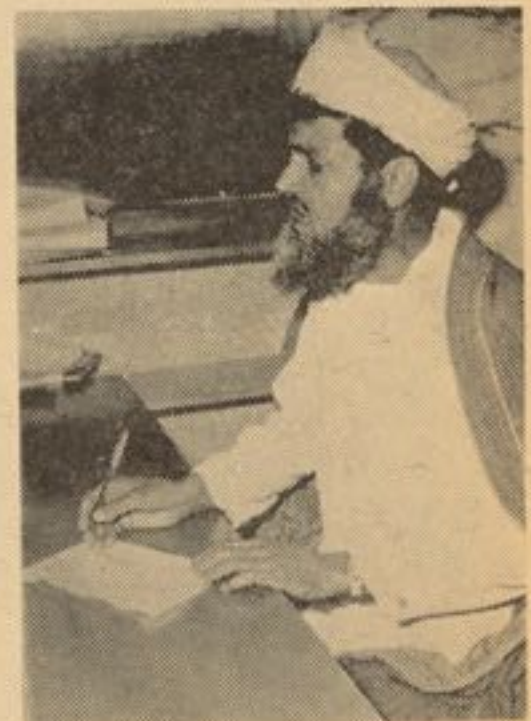
لمعه می پرسد :
منصفا پرسم چه کردی جانب بازار تو
هر چه دیدی هر چه کردی راست گو افراتو
و شوهرش بشعر جواب او را میدهد و
از دیدنی ها و شنیدنی های خود در بیرون
بزیان شعر به زن حکایت ها میگوید .
در دفتر محله زوندون با عبدالله شادان
نشسته بودم و صحبت میکردیم که این مرد
وارد شد در حدود چهل سال از عمرش
میکشید چینی کهنه ای سر شانه اش بود
و دستار سفیدی بسر بسته بود . چهره گرد
و چشمان نسبتا بزرگ و سبز رنگ داشت
آهسته سلام کرد ، گفتم بفر مائید ، پهلویم
نشست و گفت :
نام صفا الله است و تخلص منصف ...
چند پارچه شعر آورده ام تا نشرش کنید ...
اشعارش را از دستش میگیرم . شادان که
در زادبوم زیاد شعر خوانده و همیشه خودش
را با خواندن اشعار سر گرم میکند بینه
صحبت ما علاقه گرفت ۰۰۰ اشعار را با هم
خواندیم ، اشعاری بود در وصف مرد نیکو
وزن نیکو ...

زن رو شوهرش کرده گفت:

خصال مرد نیکو زینقران است
به اهل خانه دایم بوده بار است
اگر مردی بود پندار خسته
یون در زندگانی جا و دانا نه
نکو مردان ندارند چال و نیرنگ
اساس مردشان غیرت و تنگ
سلوک کار او مردانه باشد
ادیب و ماهر و دانا باشد

اگر با در د و غم با شد گر فتار
نساژد رنج خود در خانه اظهار
همیشه مرد خوش گفتار با شد
حلیم است او نه بد کردار باشد
نجانگانه گویی که سه به گو زه
بمثل جاعلان یک یا به موزه
یون با خاتم و فرزند غمخوار
سعادت را برای شان طلبکار
بیارد مردار سودا زبازار
نباشد شرم اگر بیجده دستار
چینش باز وهم آسوده ازغم
بود خندان و خوش فارغ ز عالم
سیار ای لمعه کارت با خدا وند

بصدق و راستی پیوست و پا بند
زن خندید و رویشو هر کردو گفت:
- اکنون بگو زن خوب کدام زن باشد ...
مرد قلم برداشت تبسمی روی لب
هایش نشست و چنین نوشت :
زن خوب آن زن دانا و هشیار
به شوهر دایما باشد مدن کار
زن خوب آن زنی باشد عقیقه
نکو خلق و مسلمان و شریفه
زن عالی صفت با اقتصاد است
به نزد شوهرش با اعتماد است
زن نیکو به کار خانه بیدار
ندارد عادت غوغا و آزار
زن دانا همیشه خوش کلام است
نه با همسا به صحبت کنج بام است
خبر داری کند از کار خانه
نه پیش آید ز مکرو یا بهانه
چون زن با غیرت و پرکار باشد
نه شو قش بودر سنگار باشد
یون مشغول طاعات و عبادت



منصف: من دو دیوان شعر دارم، یکی
بدری و دیگری به پندتو .



منصف: محترمه لمعه بشهر از من سوالاتی میکند ومن پاسخش را به شعر میدهم.

این شاعر زمانیکه از زن شاعر هاش یاد میگرد از او آنقدر به احترام نام می برد که شه گفت از کین

می نمود. زنش علاوه از اینکه شاعره است حافظ قرآن کریم نیز می باشد



منصف ولعمه هنگام مشاعره

شادان پرسیدش :
 هر دو شعر از شماست ... ؟
 منصف جواب داد :
 - نغیر یکی را خودم سروده ام و آن دیگری را محترمه ولعمه سروده اند ...
 پرسیدم :
 - محترمه ولعمه کیست ؟ جواب داد :
 - زلم ... او هم شعر میگوید .. مایک زوج شاعر هستیم ... آنقدر به شعر علاقه داریم که هر لحظه برای همدیگر شعر میگوئیم تمام صحبت هایمان شعر است .
 شادان میگوید :
 - شما چه زن و شوهر جالبی هستید ... باید زندگی تان خیلی خوش بگذرد ...
 جواب میدهد :
 بلی خیلی خوش می گذرد ... من از شانزده سالگی به شعر گفتن آغاز کردم ، من اصلا از قندهار هستم و در کابل تولد شده ام و در همین جا بزرگ شده ام ، ولی محترمه ولعمه از بدخشان است که در مزار شریف بزرگ شده است .
 منصف همین طور از زنش با احترام بیان می کرد و او را محترمه می نامید ، پرسیدم :
 - شما دو نفر چگونه بر خورد کردید ، چگونه ازدواج نمودید؟
 منصف جواب میدهد :

- سه سال قبل با شخص محتر می که حافظ قرآن کریم بود و مو لوی غوث ا لدین نامداشت برخوردیم اشعارم را برایش خواندم خیلی پسندید ، از زندگی خصوص من پرسید وقتی فهمید تا حال زن نگرفته ام حاضر شد دخترش را بمن بدهد از من طویانه لغواست و مصارف اضافی را اجازه نداد ، من

ب دخترش یعنی ولعمه ازدواج کردم ، ولعمه هم شاعره است و هم حافظ قرآن کریم .
 می پرسم :
 - زندگی شما چگونه تامین میشود؟
 - من در شهر عریضه نویسی میکنم ، محترمه ولعمه هم در خانه شاگردانی دارد که آنها را درس میدهد ، ازین طریق زندگی مادی ما تامین میشود ...
 درینوقت شادان می پرسد :
 - تا حال چند پارچه شعر سروده اید و این اشعار چه نوع اشعاری اند ؟

منصف

نوهیخ

هغه باغ چه بی رقبه وی نو هیخ	هغه زوی چه بی اد به وی نو هیخ
چه بر حال د خیل مین دلسوزه نهوی	معضو قه که شکر لبه وی نو هیخ
چه درمان زما دزده رنخ پری نشی	آدوا که مجر به وی نو هیخ
بنه هغه دی چه له علمه بهره مندوی	که مغرور په تیش نسبه وی نو هیخ
په یوه جرعه دمیو یسی بناد نکرم	هغه جام که لب تر لبه وی نو هیخ
په گرم زما دزده رنخ درمان شه	خوار منصف که معذ به وی نو هیخ

منصف پاسخ میدهد :
 - من دودیوان شعر دارم ، یکی بزبان پشتو و دیگری بادی ۰۰۰ اشعارم مشتمل است برقصیده ، غزل ، مخمسات ، رباعی .. شادان بازم پرسید :
 - وقتیکه بالعمه ازدواج کردید چه تاثیری در شعر تان رخداد ؟
 منصف با تیسسی پاسخ داد :
 - شعرم بیشتر اجتماعی و عشقی شد ، قبل بر آن اشعار تصوفی میسرودم .
 می پرسم :
 - شما سه سال قبل ازدواج کردید ، آیا درین مدت مساله ایکه باعث بروز اختلاف بین شما گردد بهمان آمده است ، آیا تفاوت سن تان با همدیگر زیاد نیست ؟
 منصف جواب میدهد :
 - بلی من مانند یک عاشقم .. کوچکترین اختلافی بین مادر زندگی زنا شوهری بسروز نکرده است ، من چهل سال دارم ، ولعمه ۲۸ ساله است با آنهم ازسی جهات مثل هم فکرمیکنیم ، شعر پیوند عمیقی بین ما بوجود آورده است .
 من و شادان دقیقانه حرکات او را و طرز صحبتش را زیر نظر میگیریم ، هیچانا تش هنگامیکه از زن خودواش اشعار زنش صحبت میکند جالب و قابل دقت است ، بخصوص احترامی که غیابا به خانمش دارد شکفت انگیز می نماید .
 می پرسم :
 - فرزندی دارید ؟
 جواب میدهد :
 - درانتظار فرزندی هستیم ... ممکن است بزودی پدر شوم .
 شادان میگوید :
 - وقتیکه فرزندی داشته باشید حتما موضوع شعر شعابین زن و طفل تان تقسیم میشود ، حالا برای همدیگر شعر میگوئید آنوقت ممکن است هر دو برای فرزند تان شعر بگوئید .
 منصف میگوید :
 - بلی ممکن است همینطور باشد .
 می پرسم :
 - مشغولیت دیگری غیر از شعر گفتن هم دارید ؟
 - بلی .. مطالعه میکنیم روزنامه ها و بخصوص مجله ژوندون را بخانه می بریم و هر دو باعلاقه به مطالعه آن می پردازیم سخن طولانی ترمیشود ، دریای صحبت ازش میخواهم چند پارچه شعر خود ولعمه را برای من بدهد ، درضمن اجازه میدهد عکاس مجله بخانه اش رفته از او و زنش عکس هایی بردارد .
 (پایان)

مترجم: نیرومند

آفریدنیچاک



پرگزیده

ماهی بریان برای يك گنهكار

میخواست شوهرش بجهنم برود، زیرا برای خودش گرمی پیدا کرده بود. شوهرش يك آتشز لایق بود، امانه يك شوهرخوب...

به تفکر فرورفت. صدای نفسش از میان هاردینگ همچنان خودرا تادهن دروازه لبها شنیده میشد. او به آهستگی گفت: خروجی همراهی کرده وقتی تنهاست، دوباره لطفاعین تابلو را برای من بگیرد. دوهزار به اتاقی رفت که حوضچه، شیشه بی ماهیها دار برای تابلومی پردازم.

نورما عقدهاش ترکیده گریهکنان از اتاق بیرون رفت.

هاردینگ ناگهان به تفکر پرداخت.

ناگهان سعی نمود برای این پیش آمد نورمادلیلی بتراشد و این اندیشه نزدش پیدا شد.

نورما از من سیر شده است. هرچه نباشد او ۲۵ سال از من جوان تر است.

آفتاب بداخل اتاق تابیده آنجا روشن ساخت نور، اظهار کرد: من خسته هستم و خنک میخورم.

رابرت سونیسن مویک و بلیت رنگها را از دستش به روی میز گذاشته، يك قدم عقب رفت. در حالیکه به تصویر روی سه پایه نگاه میکرد زیر لب غمغم نمود و سپس به نور گفت: خوبست استراحت کن.

تصویر نورما را برهنه در کنار يك چشمه آب نشان میداد.

نورما از دیدن تابلوه همچنان آمده صدازد: رابرت تویک نابغه هستی. سپس دستهایش را دور کردن او حلقه کرده علاوه نمود: اکنون تصویر را بگذار و قدری به نورمای خود فکر کن. توجه داشته باش که نورما ترا دوست دارد.

رابرت ویراد آغوش گرفته و به روی کوچ خواباند.

گر ترود خبر آورد:

«آقای هاردینگ، یکنفر بنام آقای وندرومیخواهد باشما حرف بزند.»

بل پشت میزگارش نشسته بود و سخت به چیزی می اندیشید: «خوبست، بگویند بیاید.»

مرد لاغر با صورت استخوانی و شانیه های که قدری بطرف پیشروی خم شده وارد اتاق شد.

دستهایش از حد نورمال درازتر میشد: «سلام علیکم آقای هاردینگ.» او کلاه خود را از سر برداشته روی يك کوچ انداخت.

«بنشینید آقای وندرو. سگرت میل دارید...»

از گارتان چه نتیجه گرفتید؟

«آنطوری که حدس میزدم موضوع آنقدر هاهم ساده نیست. خانم شما کاملا...»

هاردینگ خودش را روی چوکی جمع و جور کرده با لحن قاطعی اظهار داشت: «نمیخواهم داستان زنباله داری بمن حکایت کنید.»

تبسمی تمام صورت وندرو را فرا گرفت.

«خانم شما هر يك روز بعد از دیدن نقاش میرود. ایندو نفر تقریبا از شش ماه به اینسو همدگر را می شناسند.»

«این نقاش مردم مشهوری است؟»

«دررو مجددا تبسم نمود: يك نابغه شهیر است. من به او تیله اوداخل شدم. این جوان از نقاشی سر رشته دارد.»

هاردینگ سوال کرد: «اسمش؟»

«رابرت سونیسن. اهل نارویژ است. علاوه تصویری رنگ روغنی از خانم شما کشیده است. يك ژست مقبول. همسر شما اندام وسوسه کننده دارد.»

هاردینگ برای يك لحظه چشمها را بسته

بل هاردینگ امروز صبح مثل هر روز دگر و مطابق معمول با او اگواریوم ماهیها مشغول شد. او به ماهی های قیمتی خود همیشه غلامیدار. در همین لحظه نورما در بالابوش خواب آبی رنگ ابریشمی وارد سالون شد.

هاردینگ تبسمی نموده گفت: «صبح بخیر عزیزم، امروز خودت را چطور احساس میکنی؟»

او از راه بینی هوار از شش های خود فرو برده جواب داد: «بسیار بد. اینجابوی ماهی میدهد. و این برخلاف انتظار است.» او سپس بایک حرکت دست موهای طلایی رنگش را از روی پیشانی دور کرده بطرف هاردینگ خیره نگریست.

بل هاردینگ نظرش را از او برگرداند و به اگواریوم نظر دوخت که صرف يك ماهی فوگو در میان آب شنا میکرد. این ماهی يك نمونه بد انواع ماهیها بود اما رنگهای مختلفی داشت. او با استخوان پشت دست ضربه بد سوار شیشه نی اگواریوم نواخت. ماهی سپس هایش را تکان داده قدری سرآب آمد و چشمهای گردش را بطرف بل کرد.

بل اظهار داشت: «نورما! تودرین اواخر تغییر کردی. چرا اینطور شدی؟ می توانی علتش را بمن بگویی؟ رفتار تونسبت بمن غیر دوستانه میباشد. میخواهم بدانم دلیلش چیست؟»

نورپاسخ داد: «هیچ. مراجیزی نشده است.»

پیشانی هاردینگ پراز جین شد: «من نمیتوانم حدس بزنم که توجه فکرمیکنی؟ تو میخواهی که من بجهنم بروم و از پشت گم شوم.»

«شاید همینطور باشد که تومیگویی.»

هنگام صرف ناشتای صبح قیافه بی تفاوتی بخود گرفته بود. او يك پارچه توست را نیم کرده با کمی مسکه فرو برد و آنگاه از جایش برخاست.

بل متعجبانه سرش را بالا کرده پرسید: بس کردی.

نورما به گرختی پاسخ داد: «بلی، خیاط منتظر منست.»

بل هاردینگ مظلونانه ابروهایش را بالا برده اظهار داشت: «توقف همین...»

«حالا میخواهی بمن دستور بدی که چه وقت باید نزد خیاط بروم و چه وقت نروم؟ من درین خانه لعنتی تودیوانه میشوم. تو تمام روزت را با این ماهیهای کثیف و بوی ناک مشغول میشوی یا وقت خود را در آشپزخانه میگذرانی تا نسخه های ناقص غذاهای جدید را برای کلوب آشپزها تمرین و آزمایش کنی و یا از بورس های نجس معاملات پولی حرف بزنی.»

هاردینگ لبهایش را جمع کرد: «مگر توحق نداری. ازین ناحیه شکایت کنی. زیرا هر چه يك زن میخواهد، تودرا اختیار داری.»

«بلی همه چیز. حتی يك شوهر پیر و از کار افتاده.»



ترجمه از نیر

ارتباط رنگ چشم با اختلاف روش در بین انسانها و حیوانات



بسیاری از مردم عوام رنگ چشم را از همان نگاه ناول های رمانتیک می بینند تا از نظر مطالعات علمی. اما اکنون در قبال چهار سال مراجعه به کتب و جمع آوری احصائیه ها یک روا نشناس پوهنتون دولتی جورجیا در امریکا نتیجه گیری کرده که رنگ چشم با اختلافات روش های مهم بین انسان ها و حیوانات ارتباط دارد.

مخصوصا داکتر مورگان ورسی میگوید: رنگ چشم یک نفر با کفایت وی در انجام کارها و اینکه آنها را باخو سردی به سر می رساند و یا در برابر آن عکس العمل احساساتی نشان میدهد مرتبط است.

وی این دو نوع روش را چنین تشریح میکند. بعضی ها بر خود یک اندازه تسلط دارند و یک وظیفه را در همان وقتیکه برای آن تعیین میکنند می توانند انجام دهند مثلا در سپورت از جمله بازیهای

گلف و یا بیسبال ورزشکار این فرصت را دارند که خود را فعال نگه دارد و آنها بیکه بر خود کنترل دارند می توانند تا انجام کارشان حوصله بخرج دهند مثلا یک پشک میتواند پیش از آنکه حمله کند مدتی را در نزدیکی سوراخ موش یا حوصله سپری نماید.

در مقابل کسانی اند که در برابر عمل دیگران به سرعت فکر میکنند و در چند لحظه بی عکس العمل نشان میدهند مثلا یک ورزشکار توپ فوتبال را به سرعت از کنج میدان پاس میدهد و یا یک سگ بر شخصی که داخل منزل صا حبش شده حمله می برد.

عقیده چنین است که بین رنگ چشم انسان و قدرت اشخاص و حیوانات در انجام یک کار ارتباطی وجود دارد.

انگیزه داکتر ورسی برای پیدا نمودن ارتباط بین رنگ چشم و کفایت اشخاص و حیوانات در انجام کارها از مطالعه این دو موضوع نشأت کرده است.

وی دیده است که ورزشکاران سیاه پوست امریکا که اکثریت شان چشم سیاه دارند در میدان سپورت همان وظایفی را انجام میدهند که عکس العمل سریع را ایجاب مینماید و آنها بیکه در چنین بازیها توأم با درنگ و تأمل بازی می نمایند رنگ چشم شان روشن میباید شد.



داکتر ورسی با کمک سه نفر دیگر یک مطالعه سیستماتیک را درباره رنگ چشم و کفایت اشخاص در سپورت های مختلف انجام داده است.

در احصائیه های بازی های بیسبال در سال ۱۹۶۹ وی بین اشخاص چشم آبی و چشم سیاه که در این بازی ها شرکت جسته بودند چنین نتیجه گیری کرد:

۶۸ فیصد آنها بیکه چشم آبی داشتند به همان پیمانها ایگه مسابقه را بردند به همان اندازه در مسابقات شکست خوردند در حالی که ۲۵ فیصد مسابقه دهندگان چشم سیاه این نتیجه را بدست آوردند. داکتر ورسی بعد تحقیقات

خود را در میدانهای فوتبال دنبال میکند و میگوید سیاه پوستان امریکایی که چشمان سیاه دارند بطور عموم در همان قسمت های میدان بازی می کنند که زیادترین سرعت و عکس العمل آنها را ایجاب مینماید. ورزشکاران چشم سیاه بیشتر در مواضع دفاعی میدان که سرعت عمل و قدرت عکس العمل از خصوصیات عمده آنهاست بازی مینمایند.

بعد روا نشناس پوهنتون جورجیا دامنه این پرسش را به حیوانات نیز گسترش میدهد و عین اختلاف را بین چشمان تاریک و روشن حیوانات میباید مثل در

برنده می مانند یک نوع پرنده مگس خوار که رنگ چشمش سیاه تاریک است می تواند غذای خود را با سرعت بسیار زیاد بدست آورد در حالی که حشراتی که رنگ چشم شان روشن است غذای خود را به تانی از روی زمین و درختان بدست می آورند.

در بین سگها طوری که داکتر ورسی در نتیجه تحقیقاتش یافته سگهای که برای نگهبانی از خانه

و یا سگهای خانگی، تریه می شوند چشمان سیاه می داشته باشند و اما سگهای شکاری رنگ چشمان شان روشن میباید شد.

در نتیجه این کتابش داکتر ورسی چنین نتیجه گیری میکند که انسانها و یا حیوانات دارنده چشم روشن یک وظیفه را با تأمل و درنگ پیش می برند و اما انسانها و یا حیوانات چشم سیاه در وظایف

شان سرعت و احساسات را نشان میدهند و این روا نشناس ۳۷ ساله تذکر مید که نتایج تحقیقات وی بیشتر به گروه های انسانها و

حیوانات تطبیق می شود تا به یک فرد و اما اشخاص و یا حیوانات چشم سیاه به هیچ صورت کدام برتری مطلق نسبت به انسانها و یا حیواناتی که چشم روشن دارند ندارد و نه عکس این موضوع درست است.

بدتر از مرگ

نویسنده : جیمز مونرو

ترجمه : دکتر شهباز

ببین نمود و روی آن خم شد: گفت ۲ درجه بظرف راست
سرافینو در حالیکه سکان را به استقامت جدید تنظیم میکرد دنبال شوخی اول خود را گرفت: اگر از من پیرسی میگویم واقعا خیلی زیباست حتی نازکتر و لذیذ تر از انگور...
گریج حرف او را قطع کرد: تو بسیار حرف یاد داری.

بعد خودش سرگرم روشن کردن موتورها شد و در همین حال با خود اندیشید: دختر سرار آمیزی است. زیبا، پولدار و عضو یک خانواده بزرگ و اشرافی. ممکن بود خود را با غلط معرفی کرده باشد ولی آیا دروغی باین بزرگی را میتوان بدان آسانی گفت؟
در حال اوتصمیم خود را گرفته بود که در معیت دختر سری بجزیره ملیونس بزند و تحقیق کند دنباله این حادثه در آنجا چگونه طی میشود.

این خصوصیت روحیه کنجکاو پولیسی و ماجراجوی او بود. بعد باین فکر که باین دختر چه کند، شاید لازم بود ویرایه لومیس تسلیم بدهد. اگر لومیس بتواند باین چریان علامت شود. شاید هم این یک معامله تجارتي بود. گریج در حالیکه به تخت پشت خوابیده بود این اندیشه هارا در سر می پرورید، ستاره ها، بزرگ و مشعشع بودند. او آواز خرخر موتور، جغجغ قایق کهنه و حتی آواز خلیف امواج را بوضاحت و دقت می شنید. رفته رفته خوابی عمیق او را در بر می برد.

فصل چهارم

وقتی بیدار شد باز هم سلیتارا مقابل خود یافت که میگفت:
- می خواهم بمن بگوئی چه میکنی و چه تصمیم گرفته ای؟
به فسوس میروم.

- افراد من چه میشوند؟
- به آنها کسی کاری ندارد البته در صورتی که خلاف دستور من کاری از آنها سر نزنند. بعلاوه آنها افراد شما نیستند.
- ولی بحساب و مصرف من کار میکنند.
لاجرم وظیفه حفظ سلامت آنها نیز بدوش من می افتد.

گریج نگاهی به او انداخت. دختر که واقعا جدی صحبت میکرد گریج گفت:
سولی قرار نیست هر چیز بد لغواه شما صورت بگیرد.

سلیتا در حالیکه از چشمانش برق خشم ساطع بود جواب داد:
- برنارد همیشه میگفت انگلیسها مردمان شریف، صديق و مبادی آداب استند. پس چرا وقتی دارم حرف میزنم و ایستاده ام از جا بلند نمی شويد؟

- آخر یکی از افراد شما را مجروح کرده است و گلشته از آن فوق العاده خسته ام.
- معذالك میتوانيد مراتب ادب را رعایت کنید. من يك پرنسس استم.
گریج تبسمی کرد:
- آه... زنده باد پرنسس!

از اینجا با ماهراه شويد

گریج غلو باز نشسته ای سازمان امنیت ماورای بهار انگلستان است که پس از گذشته شدن معشوقش «تسا» در یکی از ایستگاه های متروی لندن، انتقام او را می گیرد و سپس از شدت غصه به یکی از جزایر یونان اندر اکی رفته نزد پدر خوانده اش سرافینو منزوی میشود. در همین وقت آقای لومیس که درین سازمان سمت مهمی دارد، دوباره به جستجوی او برآمده با اصرار او را وادار میکند تا بظواهر صیانت منافع انگلستان در یکی از جزایر نفی خیز خاور میا نه مأموریت جدیدی را بپذیرد و از جان ناگوس میلیوز یونانی و همسرش فلیپ که احتمال دارد از طرف مخالفین انگلستان ربوده شد و به وسیله فریفتن آنان لطمانی به منافع نفی انگلیس وارد گردد، محافظت کرد.

دختر که باناراحتی بسوی گریج نگاه کرد.

وضع او خنده آور بود پرسید:

- بامن شوخی می کنيد؟

- خیر... خیر... این يك عنعنه قدیمی انگلیسهاست.

- استیضای خانها؟ در کشور من بازنها جدی صحبت می کنند.

- آه، پس خواهش میکنم ازین کشور قدری بیشتر بامن صحبت کن.

دختر بعنوان توافق شروع به تعریف از کشور حرم کرد. کشوری را که با کوه های سر

بفلك کشیده و بیابانها معاط است. خاک حاصلخیز دارد. در میان دره های سر سبز

و شادابی رودخانه های خروشد و مردان و زنان باروحي آزاد اینسو و آنسو میدوند و

بکار و بارزدگی دهاتی و شهری خود سرگرم اند. وقتی اینهارا می گفت چشمانش از غرور

و افتخار می درخشید. آنقدر از معاسن کشورش بانور و هیجان صحبت کرد که کم کم

صدایش به ارتعاش درآمد و در آخر افزود:

- من نباید اینطور صحبت میکردم که احساساتی شوم.

- گمان کنم درد دوری از وطن آزار تان میدهد.

گریج این را گفته بلافاصله بدنبال آن توضیح کرد که چنین حسی چه مفهوم عالی و بزرگ دارد.

دنگاه دختر که باز همان حالت مفرور و شاهین آسا پدیدار شده و گفت:

- بامن شوخی نکن.

گریج جدا از او معذرت خواسته اظهار داشت:

- مغز من زبرو زبر شده پرنسس عزیز.

فکر کنید آخر من و سرافینو فقط دو ماهیگیر ساده هستیم.

- و قاجاچی.

- درست است، قاجاچی هم هستیم.

شما تصدیق کنید که ما بلد نیستیم یا يك پرنسس چگونه پیش آمد کنیم. فکر میکردم

امشب يك اندازه کار و غریبی خواهیم کرد بجای آن کار ما بزود خود کشید و این خود برای

سراسم شدن ما کاملا کفایت میکند.

سدرست است زخمی شدی ولی نتیجه کارت موفقیت آمیز بود.

- آيا قبل ازین گاهی شخص مجروحی را دیده ای؟

- خیلی ولی این روزها نه چندان. مناسبات ما با همسایه ها خوب است و مثل دوره پدر

کلام زیاد جنگ و خونریزی نداریم. آن

وقت بعضی از قبایل وحشی بقصد اسیر بردن به عشیره ما تجاوز میکردند.

- بعد چه واقع می شد؟

- پدر کلام برای دفاع از جان افراد ملت خود بهرمانانه جنگید و سران متجاوز را کشت.

ایام ملت از او جزء ملکیت او نبودند؟ هر کس مجبور است برای حفظ ملکیت خود، مقاومت کند.

گریج که غرق لذت بردن از اهنگ خوش صدای دختر بود گفت:

- من هم امشب همانطور کردم یعنی کاری را که پدر کلان تو کرده بود.

- انصافا حق بجانب بودی ولی در مورد من که چیزی نمی فهمی!

گریج آهسته آهسته و با دقت زیاد از جا بلند شد و در حالیکه مقابل سلیتا خم میشد، به او ادای احترام کرد.

- ببین باز هم می خندی. مگر به پرنسس بودن من شبیه داری!

این را گفته بسوی بسته که با خود حمل میکرد دویده آنرا کشود و محتویات آنرا دروی عرشه خالی کرد: جرابها، بلوزها، بطولونها

دستمالهای عرفگیر. بعد هم پیراهن های خواب نفیس ایریشمی، کتان، توری و غیره

را هموار کرد و در آخر جواهرات خیره کننده خود را از قبیل دستبند، گردن بند، انگشتر

و گوشواره های قیمتی برخ گریج کشید که اکثر از الماس برلیان، یاقوت و مروارید اصل

تکین کاری شده بود. دهان گریج از حیرت بازمانده نمیتوانست برای آنها قیمتی تعیین کند این کلکسیون بی بها چشمهایش را خیره کرده بود. بالاخره بزبان آمد:

- آيا نمي ترسی من این ثروت بزرگ را تصاحب کنم؟

- خیر. میدانم نمیتوانی این کار را بکنی.

- تو دختر ساده و خوش قلبی هستی. بگو به بیتم چند سال داری سلیتا؟

- ۱۹ ساله ام. دیگر دختر کوچکی نیستم همچنانکه تو بکنتر انگلیس نیستی.

- تو فوکرمیکتی من انگلیس نیستم؟

- طبیعاستی. برنارد بمن گفته است که اکثر انگلیسها حقه باز و خاین اند ولی تو اگر

هم انگلیسی باشی خیلی مؤدب هستی و کمتر دروغ میگوئی.

- ولی تو گفتی که خود برنارد هم انگلیسی است؟

- معذرت می خواهم در مورد او صحبت نخواهم کرد. بعد سرعت سوال کرد:

- راستی نام تو چیست؟
۲- پطروس. سرافینو پدرم است.
دختر در حالیکه سر خود را بتاثر می چنانند گفت:

- در حال اکنون گذشته است ولی دروغ گفتن بیچوجه يك كار شایسته نیست پطروس.

سپیده دم بود. در نور نخستین اشعات بامدادی دسته گشتی های ماهیگیری اندر اکی

را روی دریا تشخیص دادند. سرافینو قایق خود را بیکي دوتا از آنها نزدیک کرد. قایق

برادر زئش را انتخاب کرد و آلمان و سلیتارا بدان قایق منتقل نمود و بعد هر دو قایق بسوی

ملیونس بحریمایی خود را ادامه داد.

گریج تا طلوع کامل خورشید و احساس گرما، خوابید.

همینکه بیدار شد توانست جزیره های خورد و بزرگ را در اطراف شان تشخیص

بدهد. وقتی به بندر کوچک ملیونس داخل میشدند برادر زئش از آنها جدا شد و تسا

تادر کنار ساحل خارج از بندر احتیاطا منتظر حوادث بعدی بماند.

سرافینو با زبانها دایمین کشید. گریج

برای آنکه گشتی کوچک را بدون آسیب وارد بندر کنند، از جا بلند شده بگمک با سرافینو

پرداخت. گریج سکان را بدست گرفته آرام آرام گشتی را بداخل بندر پیش می برد و در

عین حال به تما شای آبادیهای سیدرتگی که مثل تراس در ساحل دریا بنا شده بود،

پرداخت. اینجا واقعا يك شهر زیبا و کوچک بود. عمارات سفید با باهای پوشیده از

کرامیت سرخ و آبی جدا دل از دست می برد. اکثر خالیگاه های عمارت را درختان زیتون

و کاج پر میکرد. موتور های سالخورده قایق فرسوده پسر مرد را آرام آرام در آبهای

ساحلی پیش می برد و گریج فکرمیکرد این موتور ها شاید برای هزار من بار محتاج

يك ترمیم اساسی شده است.

در بندر يك قایق دیگر هم دیده میشد.

گریج و سرافینو با نگاه خود بجهتجوی يك محل توقف بر آمدند. پیر مرد گفت من میروم

تو بیشتر دقت کن. از طناب قایق دیگر گرفته کشید و باین ترتیب قایق کین سال

سلامت بساحل پهلوی رفت.

گریج برای اینکه سرافینو بتواند بساحل

پائین شود اندکی به موتور ها گاز داد و دوری گشتی را بسوی آب آزاد بر گردانید. چند

نفری که در ساحل بودند نیز به پیر مرد گمک کردند و او بارامی پابخشکی گذاشت و طناب

قایق را که در دست داشت بیکي از کتدهای درختهای ساحلی محکم بست. گریج موتور

را خاموش کرده در عین حال پهلوی قایق را بقایق قبلی بست و دنباله پیر مرد بخشکی رفت.

انجا پیر مرد بانو نرفی که ظاهرا بومبی می نمودند صحبت می کرد. گریج هر چه زود

تر خود را به آنها رسانده هر چار نفر در یکی از کوجه های تنگ و تاریک فرو رفتند و بعد

در یک رستوران داخل شدند. آنجا خیلی به عجله ماهی بریان صرف کردند، و بس

از نوشیدن قهوه منتظر ماندند. چیزی برای

گریج وقتی دید سرا فینو توانست پول
ها را تماما جمع بکند آنگاه سکه طلا را به
دایتون داد. دایتون سکه را بدقت دید بعد
پرسید این دختر بچه شباخت دارد ؟
گریج جواب داد :

به طلا می ماند . درخشند و لغزان .
مرد غول بیکر به خنده درآمد: «ازتو
خوشم آمد اگر خوب حرکت کنی واعتماد
مراجلب نمایی باتو کار های دیگری هم انجام
خواهیم داد ولی اگر کله شقی کنی آنوقت
ازجانب نخواهم گذشت. این را فراموش
نکن

سرافینو را نشان داده افزود:
- شعله در ساختن بدن يك انسان بايك
گلوله. برای من از بازیچه هم ارزش کمتر
دارد:
گریج در حالیکه دردل تصدیق میکرداگر
دایتون بخواهد درچنین موقعیتی هر دوی
آنانرا بسپولت میتواند نابود کند. جوابا
اظهار داشت:

- چه احتیاجی بیک بازی خطرناک داریم؟
این يك مسأله خیلی ساده است.
این را گفته سر بوتل مشروب را بساز
کرد. بعد از آنکه قفح خود وسرافینورا
لبریز ساخت. از جا بلند شد تا قفحی دیگر
برای دایتون تهیه کند. دایتون بسرعت
گفت:

- هیچ تلاش نکن. من مشروب نمی خواهم
تو مشروب خودرا بخور وبعد برو وجنسدرا
بیاور.

گریج شانه بالا افکنده مشروب خودرا
سر کشید . مثل این بود که مشروب بوجون
درهم گرفته وخسته اوجان تازه می بخشد.
سرافینو هم قفح خودرا برداشت ودایتون
خطاب به اوگفت :

- لازم نیست توهم عجله کنی. اینجا
بامن خواهی ماند وقتی همکارتدختررا آورد
وبمن سپرد میتوانی بروی .
درختم این گفته اشوقتی دیدچهره گریج
درهرفته است . چنان به شدت خندیدکه
تمام ظروف روی میز بهصدادرآمد. دایتون
افزود:

بقیه در صفحه ۵۵

خوبیت نشانی را بنویسم.
کتابچه وقلم خودرا بیرون آورده روی آن
یکگروگی کشید که خیلی واضح بودوبخوبی
مسیر آنها را تعیین میکرد. گریج نگاهبه آن
افکنده پرسید :

- خوب چه وقت ؟
- بشما خواهم گفت: افراد من آنجا
انتظار می کشند. خطری وجود ندارد البته
برای ما.
گریج گفت :

- برای ما هم نباید باشد خوب. پولمارا
کطف میکنید؟
مرد غول آسا دست بچیب برده یکدسته
دالر امریکایی بیرون آورد. یکپهزار دالرازان
جدا کرده روی میز گذاشت وافزود: این
برای خلاصت وقتی دختر را تحویل دادید.
سهیم دیگری نیز خواهید داشت .
سرافینو در حالیکه بسوی پولها نگاه
میکرد گفت: داشتن اینقدر پول نقد درجیبما
خالی ازخطر نیست. دایتون جوابداد:

- کسی جرئت چب نگاه کردنبهمن راحتی
درخواب واندریشه خود ندارد..
سرا فینو دستدراز کرد که پولها را
بردارد ولی دست دایتون بسرعت روی دست
او فرود آمد و مرد غول بیکر بالحن سرد
پرسید :

- آیا دختر باشما هست یاخیر ؟
گریج جواب داد :
- چرا ؟ و برای اینکه باور نان بیا بد این
راتما تبا کنید . در میان کف دستش يك
لویی طلا برق میزد . توضیح داد : این را
از میان لباس هایش گرفتم لبها سها یش
غرق این طلا هاست .

دایتون دست دراز کرد ولی گریج کهقبلا
مشت خود را بسته بود گفت: پیرمرد را بگذار
سهیم خود را بردارد . ما مرد های کار استیم
نه گانگستر .
وقتی دایتون دست از روی دست سرافینو
برداشت ، رنگ دستهای پیرمرد سیدگشته
و چنان می نمود که قدرت حرکت دادن آنرا
ندارد

- خواب می بینی . اوهم مثل ما یک
انسان عادی است
- ولی خیلی درشت اندام وکوه بیکر
است .
- آری خیلی درشت . مستی که حواله کنی
بهخلا نمیرود ودر جایی از جسه اش گیر
میکند.

مرد فوی هیکل نگاهي به اطراف خودافکند
وبعد مستقیما بسوی میزیکه آنها نشسته
بودند. آمد . باجسه غول آسای خودش بالای
سیر آنها رسیده وبالحن نه چندان مؤدب
ومهربان گفت :

- میتوانم بنشینم.
رومی لپچه دارش بخوبی آشکاربود.
گریج بابای خودش يك جوگی را بسوی
اوراندو مرد غول بیکر روی آن نشست. ولی
درین نشستن خیلی دقت بخرج داد شاید
می ترسید جوگی زیر وزن سنگین او خورد
شود. در همان حال گفت :

- می خواستم بشما مشروب سفارش
بدهم.
سرافینو جوابداد:
- اگر کیناک باشد بهتر می شود.

مرد غول بیکر دست بچیب فراخ خودبرد.
يك بوتل - کوروووزر- بیرون آورد وگفت:
- حتما نام مرا میدانید؟
گریج جوابداد:
- آری مستر دایتون بلینز.

مرد تایید کرد واظهار داشت:
- قرار بود شما چیزی باخود بیاورید.
- آری یکنفر را آورده ایم. ممکن است
نام او را بگوئید؟
دایتون بلینز فوراً جوابداد:
- سلینا بنت حسین از حرم منی آید.

حالا او کجاست ؟
گریج گفت:
- در فایق ما بسر می برد. چه وقت میل
دردید بیار بش ؟
- هم اکنون الساعه.
- همینجا ؟
- خیر در جزیره خانه می دارم. با فایق
نان میتوانید پیش بروید.

گفتن نداشتند و فقط باین اکتفا کردند که
تاریسیدن نوبت نوشانوش کنیلاک. فقط بسه
نوشیدن قهوه معروف آفرودیت اکتفا کنند.
قهوه خانه آفرودیت وسیع وچار جانبش
بادیوار هامحاط شده بود. هوائش در سایه
درختان کاج راحت وگوارانی خاصی داشت.
در حالیکه داخل قهوه خانه نشسته بودند از
نمایش صفائی ونظافت داخل کوه که از
بنجره معلوم میشد. حظ می بردند. معذک
انتظار طولانی وخاموشی خسته کننده شده
بود. برای سرگرمی مشروب سفارش دادند.
مشروب هم مثل هوافضای آنجا نفیس و
مست کننده بود. هر دو بسوی هم میدیدند
زیر تاثیر مشروب فوی بی آنکه زبان
بکشایند بانگاه ابراز نگرانی میکردند که
چه شده آنها دونفر مغابرات ناشناخته ایرا
قبول نموده اند .

شاید حوادث چنان بعجله اتفاق افتاده
بود که آنها فرصت نیافتندبه وخامت بعدی
اوضاع بیدیشند . چاره نبود .
حالادیکر باید انتظار بکشند . سرافینو
درطول مدت یکساعتی که بوتل مشروب روی
میزقرار داشت . ملتفت شده بودکه گریج
فقط يك گیلان نوشیده است . خوشحال
بودکه فرزند خودرا بوضع سابقش بازیافته
ودیکر در او آن عطش پایان ناپذیر را در
مقابل شراب سراغ نمیکرد. بلکه میدید که
سعی داشت نیرو وجابگی سابق خود را
زودتر اعاده نماید. آری سعی میکرد همان
گریج نیرومند ، جسور ونترسی شودکه
سرافینو به آن افتخار مینمود. باهمین فکر
ها وهم نشه شراب سرپروردروی سینه اش
خم شد. فصل خوابیدن اوآغاز میگردد .
گریج نگاهي بسوی او افکنده تبسم کرد .
یدر خواننده اش نسبت به سالیان قبل هیچ
فرقی نکرده بود مثل این مینمودکه هنوزدر
همان سالهای نخستین دوستی شان زندگی
میکند .

گریج کمی درجای خودراست شد . زخمش
هنوزبشدت دردمی کرد . لازم بود آنرا بیک
دوکتور نشان بدهد ولی درهرحال تا ملاقات
بادایتون بلینز باید صبوری پیشه کند .
برای خودش گیلان دیگری مشروب ریخت
ودر حالیکه جرعه جرعه از آن قورت میدادبه انتظار
ختم ناشدنی ادامه داد . انتظار برخلاف
دیگران مقاومت او را زیاد ترمی کرد .
ساعتها وروز ها میتوانست انتظار بکشد
ولی دربرخورد همینکه خطری را احساس
میکرد . فوی. چابک وخطرناک می شد. مگر
لومیس از او نخواسته بودکه خودرا برای
حوادث خطرناک وجدید آماده بسازد ؟ اینک
آماده می شد واتیم به بهترین صورت ...
روشنی سید مدخل قهوه خانه یکبار .
تاریک شد. گریج بادست خودپیرمرد را
بیدار کرد. مردی فوی اندام وبلند قامت
داخل شده بودکه از نظر هیکل به غول بیشتر
از آدم شباهت بهم میرساند. باقامتی نزدیک
دومتر رفتار آرامش انسان را شگفتی زده میکرد.
بینی بلند. چشمهای خاکستری رنگ
رویهرفته قیافه او را جالب جلوه میداد .
گرمی جرمی سبز ویطلون پشمی برنگت
روشنتر در برداشت .

رنگ جلدش قهوه می خوش آیندی نشان
میداد . سرافینوکه تازه از خواب هوشیار
شده بودباصدایی که هم رنگ خوف وهم بوی
شوخی داشت. آهسته بگر بیج گفت: مثل
هیو لابی است که از خلال ابرها پائین آمده
باشد. آنهم هیولایی فلفله ترحم وگذشت.
گریج مشروب خودرا بیک جرعه بالا
کشیده جواب داد:



روزهای امتحان روز های هیجان و اضطراب..

از گل احمد زهاب نوری

● دختری که بخاطر امتحان دست بخود کشی

زده بود...

● امسال جلو واسطه بازی ها گرفته شده است

روزهای امتحان، روزهای هیجان و اضطراب، روزهای پر بیم و امید شاگردان است... قلبها تندتر می تپد... چشمها بیدار خوابی میکشند جستها لرز لرزان، پارچه سپید امتحان را سیاه میکند و بعد، همه با نگرانی به انتظار نتیجه می

نشینند...

و این روزها روزهای امتحان مکاتب و لیسه های کابل است، در همه جا، خانه ها، در بازارها، در مجالس و محافل دوستانه صحبت امتحان است. همه از امتحان حرف میزنند و همه چشم به پایان



امتحان هیجانی خاص دارد و این عکس صحنه ای از امتحان را نشان میدهد.

آن دوخته اند.

جوانان، دختران و پسران، صبح زود بسوی مکتبها می روند. آفتاب از گوشه شرق آسمان، آهسته آهسته بسوی غرب می خزد، سرهای صبحگاه می لرزه خیزی، بر پیکرهای آنها، مستولی می سازد... بل باغ عمومی، امروز رنگ تازه ای دارد، دختران با لباس های سیاه و جاکت های رنگارنگ، با شتاب بسوی لیسه عایشه درانی میروند.

چهره های شاد، چهره های غم گرفته و چهره های مضطرب، همه بسوی دروازه تنگ و کوچکی هجوم میبرند، تا خود را زودتر به صحنه ای امتحان برسانند.

عقربه ساعت لحظه ای بعد، بسوی عدد ۱۰ و ۹ می لغزد، آفتاب با گرمی بیشتری می تابد و این زمانی است، که همه بر پشت میزهای امتحان نشسته اند، گوش به سوال های معلمین دوخته اند، تا آنچه در طی سالهای فراگرفته اند، بازگو کنند.

در یکی از صنوف لیسه عایشه درانی معلم مشغول خواندن سوالات است، من به چهره چند دختر که چشم هیدو زم، یکی آنها، اندامی لاغر و رنگی گندمی دارد، او با شنیدن هر سوال پریشان تر می شود، چینی بر پیشانی اش می افتد و انگشتانش که قلم را گرفته است، می بینم که میلرزند.

ما دختر دیگری که در نزدیکی او نشسته است، حالت دیگری دارد، او از شنیدن سوالات زوق زده می شود، لبخندی آشکار، بر لبهایش می نشیند، کمی با یکی از معلمها شوخی میکند، آنگاه سرش را پایین



اوبدون توجه مصروف حل سوالات امتحان است.

انداخته و شروع به نوشتن می کند.

نگشتا نش را می بینم که با سرعت و اطمینان، تیز تیز مینویسد و صفحه کاغذ را پر میکند.

از آنجا بیرون می آیم، کم کم بیم امتحان مرا هم فرا میگیرد، راستی امتحان یکنوع هیجان خاصی دارد، هیجانی عجیب.

ساعتی بعد در برابر لیسه نادریه می رسم، دسته ای جوانان را می بینم، که بدقت و علاقه صفحات کتابچه ای را یکی بعد دیگری ورق می زنند. به آنها نزدیک می شوم و به گفتگو می پردازم.

از یکی آنها می پرسم:

- صنف چند هستید؟

میگوید:

- صنف یازده.

باز می پرسم:

- امروز، کدام مضمون را امتحان

دادید؟

میگوید:

- هندسه.

این روزها، روزهای امتحان سکا تبه و لیسه ها است، روزهای هیجان و روزهای بیم و امید...

خواب آور خود کشی می کنند من هم تا بلیت های زرد رنگی که پدرم شب ها میخورد بر داشته و با ترس یکی را خوردم، دوم را هم خوردم، اما هنوز تا بلیت سوم را نخورده بودم که ما درم خبر شد و مرا نگذاشت تا دیگر تا بلیت هارا بخورم... ساعتی بعد بخواب رفتم و در حدود شش هفت ساعت خواب بودم...

از آن روز به بعد، دیگر مرا ملامت نمیکردند و حتی در باره ناکامی ام، نیز در خانه ما حرفی زده نمی شد.

من هم تصمیم گرفتم تا امسال درس بیشتری بخوانم و جبران سال گذشته را بکنم.

این دختر ضمن گله از دوستانش گفت:

... اما یکی دو نفر در صنف ما ازینکارم خبر شده بودند و حالا مرا آزار میدهند.

موفقیت او را می خواهم و از نزدش خدا حافظی میکنم، راستی **بقیه در صفحه ۶۰**



همه گوش به سوالات داده اند و دل ها در سینه های شان تند تند می تپد...

مثلا نوشتن نقل تو سطر نوک سوزن بای لا قلم های خودکار نوشتن بالای خط کش و مثلثات قطعی پرکار، نصب پرزه های کاغذ به لاشتیك و قرار دادن آن در بین آستین، نوشتن نقل به دستمال های پنبه ای و بالاخره تبدیل کردن پارچه بین دور رفیق، از اقسام نقل کردن های شاگردان بشمار می رود.

ازین جوان خدا حافظی میکنم، بعد بسوی مکتب دیگری میروم، در نزدیک زیارت شاه دوشمشیره لیسه دخترانه آریانا واقع شده است، در آنجا دسته ای دختران را می بینم که از مکتب بیرون می آیند.

بیغله «ش» قصه جا لیبی داد، او را چند دختر شوخ که همایش بودند، بمن معرفی کردند، نخست نمی خواست تا قصه اش را بگوید، ولی وقتی به او اطمینان دادم که نامش را نمی نویسم، اینطور گفت:

... پارس سال در امتحان ناکام ماندم، والدینم و مخصوصا پدرم خیلی متاثر شد و مرا سرزنش کرد، من هم خیلی خجالت میکشیدم بالاخره یکروز تصمیم گرفتم خود کشی کنم و خود را از ملامت آنها خلاص کنم، شنیده بودم که با قرص

راه، به نقل کامیاب شدم، او که اطمینان نش را تا اندازه ای جلب کرده ام، یک مشت کاغذ های قات شده را، از جیبش بیرون می آورد و میگوید:

... این ها، همه نقل است، سه یا چهار شب زحمت کشیدم تا نوشته کردم، اما...

می گویم: اما چه؟

جواب میدهد:

... اما، امروز نتوانستم از آنها استفاده کنم.

این جوان در پاسخ سوالم که چطور می تواند جواب مورد نظرش را در صحنه امتحان از بین این همه پارچه های کاغذ پیدا کند؟ میگوید:

... در تریش های کتاب را به ترتیب در تریشه های کاغذ نوشته ام، البته همان در سها که یادداشتتم بعد این کاغذ ها را در قات سر آستینم جای داده بودم، من در همان لحظات اول که سوال ها را شنیدم میدانستم که جواب آنها در کدام پارچه کاغذ نوشته شده و لی نتوانستم تا آن را بیرون بیاورم.

او در باره انواع نقل ها می گوید: ... بچه برای نقل کردن، ابتکار های عجیبی میکنند، اما استادان نیز گاه گاه، این راز هارا کشف می کنند.

... آیا سوالات شما مشکل بود؟

... نه... بسیار آسان بود.

اما، جوان دیگری، اعتراض میکند او میگوید که سوالات هند سه خیلی مشکل ساخته شده بود، جوان ولی ادعا میکند که آسان بوده و بعد گفتگوی شان ادامه می یابد، درین لحظه بچه های دیگر نیز به طرفداری آنها وارد گفتگو می شوند و من بداخل مکتب میروم، در صحن لیسه نادریه جوانان، عده ای خندان، عده ای هم متفکر و گرفته، راه می روند، بایکی آنها به گفتگو می نشینم. این جوان قدی بلند دارد، موی هایش را بیکطرف شانه کرده و دریشی سرمه ای بتن دارد.

میگوید که نامش (ح.ا) است و در صنف دهم درس می خواند از او می خواهم تا درباره «نقل کردن» بچه ها، کمی حرف بزند، می گوید:

... امسال نقل کردن مشکل شده، معلمین با مراقبت بیشتری می کشند تا کسی نقل نکند.

می پرسم: تا حال خودت هم نقل کرده ای؟

میگوید:

... بلی... پارس سال شش مضمون



پروین صنعتگر هنر مند تنها و گو شه گیر

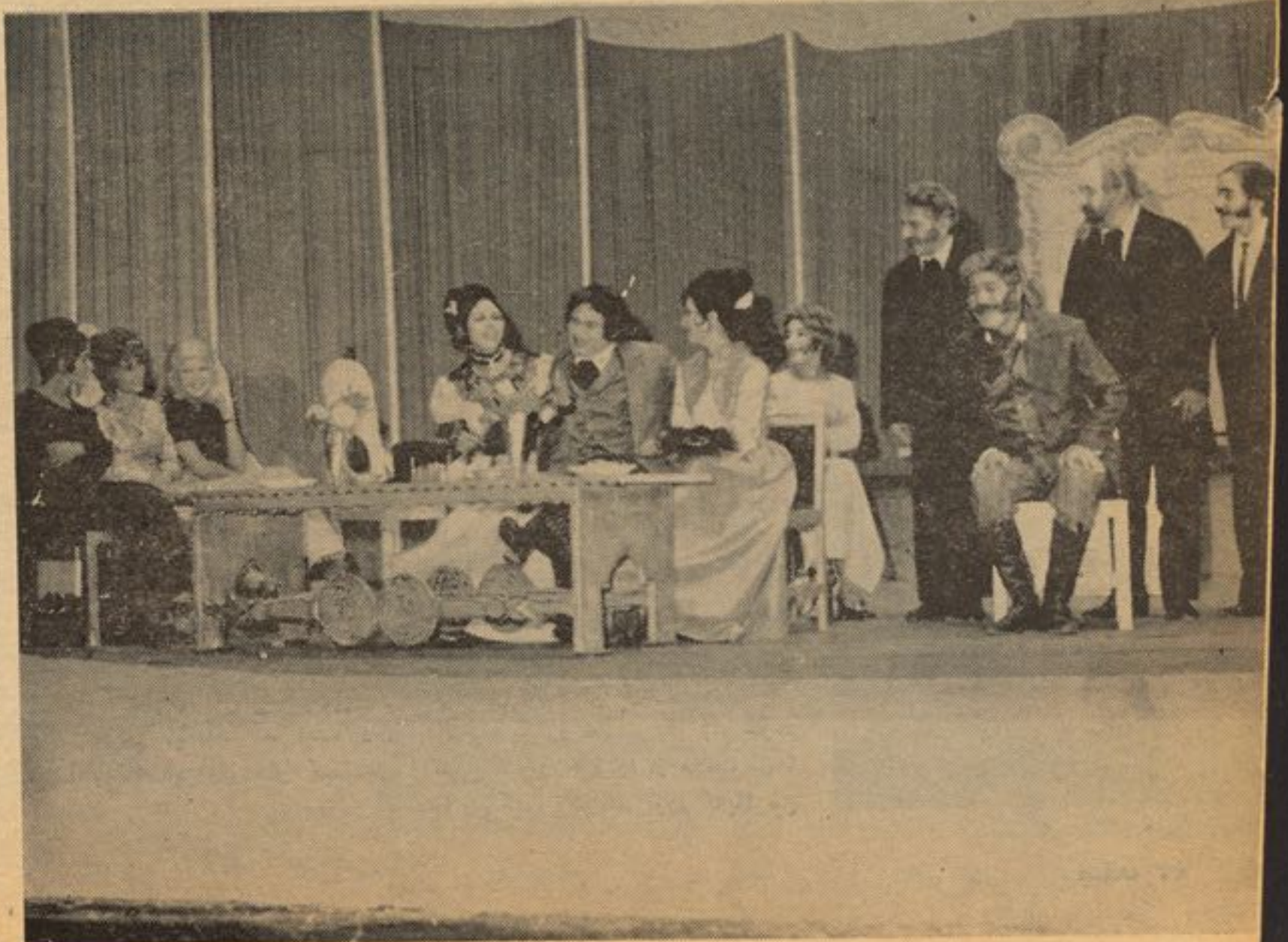


پروین صنعتگر و استاد بیسد در حال تمثیل

پروین : فکر میکنم بین شغل معلمی و هنر پیشگی شباهت هایی وجود دارد
پروین درباره آینده اش اظهار نظر نمیکند

مدتهاست سر و صدای من از میدهد :
پروین صنعتگر شنیده نمی شود .
این هنر مند که زمانی دوش بدوش سلطانی معلمه هستم .
شوهرش کار هنری خود را دنبال میکند ، اکنون به تنهایی کار هنری خود را تعقیب میکند .
پروین را در خانه اش ملاقات کردم مثل همیشه صمیمی و خوشش برخورد جلوه میکرد ، گاهی بفکر فرو میرفت و زمانی لبخند میزد . او با خواهرش قمر که صاحب منصب پولیس است در اپارتمانی واقع در میکرو ریان زندگی میکند پرسیدم :
پروین جان ... غیر از کار هنری وظیفه دیگری هم دارید پروین پاسخ :
شغل معلمی برای من شغل دلچسپی است . من فکر میکنم بین هنر پیشگی و معلمی شباهت عائی وجود دارد . بعلاوه برای اینکه بتوانم زندگی خودم را تامین کنم مجبورم هم معلم وهم هنر مند باشم می پرسم :
وسعت کار هنری شما مثل سابق نیست ، علت آن چیست ؟
پروین پاسخ میدهد :
شاید منظور تان این باشد که

قبل برین فعالیت هنری من بیشتر بود و حالا کمتر شده ؟
بلی همینطور است .
من در راد یودر نمایشنامه های رادیوئی سهم داشتم ، وعاب هم پا من در آنجا کار میکرد ، بعد به اثر بعضی فشار ها و از جمله ترسیدن مرتب من برا دیو همکاری ام با رادیو قطع شد ، آنوقت ها که من در رادیو کار میکردم تازه داستانهای دنباله دارد را آغاز کرده بودند بعد در فلم روز گاران هم حصه گرفتم .
می پرسم :



پروین صنعتگر در صحنه ای از درام مفتش در پهلوی سایر هنرمندان کشور



- شما در فلم روز گاران نقش خوبی داشتید، آیا میتوانید فلم روز گاران را با فلم اندرز ما در مقایسه کنید...؟

- مسلم است که هر دو فلم از نظر تخیلی خالی از نواقص نبود ولی در مورد اینکه کدام فلم بهتر بود من نمی خواهم اظهار نظر کنم، بهتر است درین باره دیگران قضاوت کنند گذشته از آن این مقایسه فکر درست نیست، چون صنعت فلم سازی در کشور ما هنوز در نطفه است و گام های نخستین را بر می دارد بهتر است از خرد گیری زیاد در مورد آن خودداری شو دو به عوض آن مشکلات عمده ای که از نگاه فلمسازی قرار دارد مرفوع شود.

می پرسیم:

- در کدام نما یشنا مه تیا تر خود را موفق تر حس کردید .
- درین مورد هم باید تماشاگران قضاوت کنند، من در درامه های تازه بازی کرده ام، ولی مردم نما یشنا مه مفتش اثر گو گول را بیشتر پسندیدند، فکر میکنم آن نقش قویتر از نقش های دیگری بود که من بازی نمودم .

- آیا میخواهید باز هم در فلم بازی کنید .

بقیه در صفحه ۶۰

از چپ بر راست: مرحوم و ها ب صنعتگر- پروین صنعتگر- سید شریف حارث و ضیا بیسد در یکی از نمایشنامه های تیاتر



سباوون غرنی

هغه دودونه چه باید لاپسی و خلیزی او صیقل شی

منډی وهی او هره خوا سر گر دانه دی. ما شین او بناری ژوند دانسانانو اړیکې داسی تنظیمی کړی چه یواخی باید کار وکړی، پیسی و گتبی او پدی پیسو باندی یو بخور و نمیر ژوند سنډال کړی. خوله ښه مر غه زموږن پر ټولنی کی داسی شرایط لاشته دی چه انسا نان سره لدی ټو لو ستو ما نیو، سره لدی ټو لو لالها ند یو او منډو را منډو بیا هم سر یو بل سره خوا خوږی لری او بیا هم له یو بل سره مرسته کوی.

مسافر پایې، بی و زلی ته لاس ور کوی او دیوه زړه ما تی ډاډگیرنه کوی. او دا زموږ دټو لنیز او ولسی ژوندانه هغه له ښیگنی څخه ډک اړخ دی چه موږ نه یواخی پری ویاړلی شو، بلکه ډیر غنیمت یی هم گڼو.

پدی شرا یطو کی چه دنسری دبیلو بیلو گو ټو نو څخه په ورځ کی دفقر ولری او بد مر غی خبرو نه را رسپری، او پداسی حال کی چه ددی زړی سپاری په هر گوټ کی دانسا نانو تر منځه بد مر غی او خبی وهی زموږ په وطنوا لو کی دا په زړه پوری رو حیه شته چه یو تر بله مرسته وکړی. او له وږیو او بی وزلو سره دلاس نیوی په رو حیی بر خورد وکړی. دلته زموږ هدف دا ندی چه په هغو ژو رو طبقاتی فاصلو پرده را وکاږو کومی چه دنو رو ټولنیو په شان زموږ په ټولنی کی هم شته خو دولسی ژوندانه په شرا یطو کی موږ وینو چه انسا نان یو تر بله مرسته کوی، او خوا خوږی لری. اود انسا نیت او عا طفی په نوم دسختی په وخت کی دیو بل لاس نیسی او په بد مر غیو کی سره لاسو نه ور کوی.

پاتی په ۵۹ مخکی

چور لو ونکی پیړی او زمانی په شرایطو کی انسا نان دژو نددنو یو منا سبا تو سره ډیر سره لری شویدی. اقتصادی جبرو نو دخلکو تر منځه ډیری ژوری فاصلی پیدا کړی. انسا نان پدی عصر او پیړی کی ډیر ستو ما نه دی او ډیر خلک من دیو بل داحوال له پو ښتلو څخه هم عا جز دی. اقتصادی جبرو نو خلک ډیره سره لری کړیدی. خلک دمعا صری پیړی په شرا یطو کی په یوه کرپ ډوډی پسی لاهانده

مرسته ورسره کیږی. مسا پرته ډوډی ور کوله کیږی، اود شپسی خای ورته برا بر یږی.

همدا چه یوی سیمه ته یومسافر راشی نو پرته لدی چه دا تو پسر ولری چه دچا میلمه دی، ټول کلیوال او خیلوان دهغه عزت کوی او ډوډی ورته برا بر وی.

د ښکینه ډیره په زړه پوری ښیگنه ده. او له همدی په زړه پوری رو حیی سره زموږ وطنوا لو تراوسه پوری ژوند کړی دی زموږ ددی سر

هر ولس یو شمیر ښیگنی لری او البته ددی ښیگنیو په څنگ کی یولر منفی او تا وانی کو و نکسی دودونه. زموږ ولس هم په خپل ټو لنیز ژوندانه کی ددغسی ښیگنیو لرو نکسی دی.

هغه ښیگنی چه مسری پری ویاړلی شی.

ددغو دو دونو په څنگ کی یو دا دود دی چه هیڅ انسان له خپل نه نیولی تر پری پوری بی بنا نه پاته کیږی او هرو مرو، هر چیری چهوی



دهانمندان خارسان

فلم های قرغزستان

دوفلم از ساخته های «قرغزفلم» اتحاد شوروی در سایر ممالک بااستقبال فراوان مواجه شده است، یکی فلم اولین معلم و دیگری



«قهرمانی های لاریسه شپیتکو» این فلم ها علاوه ازینکه دو اثر برجسته هنری بشمار می روند، معرف کلتور خاص منطقه قرغزستان نیز می باشند، این فلم ها جایزه بین المللی شده اند. درین آواخر استدیوی قرغزفلم، فلم دیگری به نام الینوی ماکوی میسازد که دایرکتر آن رژیسو و جوان قرغز «بولوت شمشیوف» می باشد. این شخص در ما سکو در انستیتوت سینما تو گرافی بحیث هنرپیشه کار میکرد، در مراحل

اولیه دایرکتری خود او فلم های مستند و اخباری تهیه میکرد. چنانچه یک فلم مستند او جایزه بین المللی رادر فیستوال هو بر هاوژن کمایی کرد. سپس او به ساختن فلم های هنری شروع کرد اولین فلم هنری او «فیرموئر کاراش» و دومین فلم او «الینوی ماکوی» می باشد فلم دومی او باعث شد که سماییل چوکماروف جایزه بهترین اکتور مرد در تبلیسی نصیب شود. نقش هیرو بین رادر فلم مذکور هایتور گن کاروا بازی نموده است.

درعکس سماییل چوکماروف و هایتور گن کاروا را در صحنه ای از فلم «الینوی ماکوی» مشاهده میکنید.



فلم های جدید بلغاری

صنعت فلم سازی در بلغاریه بسرعت پیش میرود درسا لهای اخیرفلم های بلغاری در اکثرکشورهایجهان به نمایش گذاشته شده ومورد استقبال فراوان قرارگرفته است، چندی قبل فیستوالفلم های بلغاری در کشور های همچو ار بلغاریه به نوبت دایر شده بودوفلم های باارزشی ازین کشور نمایش داده شد درعکس چند صحنه از چندفلم بلغاری رامشا هده میکنید درعکس بالا صحنه ای از فلم «دزدشفتالو» رامشا هده میکنید، این فلم در کابل هم نمایش داده شده درعکس دوم صحنه ای ازفلم «دراز ترین شب» مشاهده میشود، این فلم در اتحاد شوروی بیشتراز

خود بلغاریه مورد استقبال قرار گرفت. موضوع این فلم مربوط به جنگ عمومی دوم است. عکس سوم مربوط به فلم «سلطان و جنرال» است درعکس چهارم صحنه ازفلم فرشته ها را مشاهده میکنید. این فلم ها همه بعد از سال ۱۹۶۷ ساخته شده است.



فلم های جدید هالیوود

درین آواخر در هالیوود فلم هایی از زندگی قهرمانان سپاه پوست وستاره های جاز سیاه پوست تهیه می نمایند. بعد ازجودی گرلا ندویلی هو لی دی حالانوبت «بسی سمت» رسیده است. نام فلمی که از زندگی او تهیه میشود ملکه بلوسه گذاشته شده است، زیرا خود آن آواز خوان به همین نام یاد میشود. این هنرمند درسال ۱۹۳۷ بعلت نامعلومی در گذشته است، ولی هنگام مرگت چهل ساله بود، علت مرگت و تقریبا واضح بود زیرا در آن وقت هاکمک های اولیه طبی برای سیاه پوستان میسر نمیشد.

درعکس آر تیست دیگری بنا م «روبرته فلک» مشا هده میشو دکه نقش «بسی سمیت» را بازی میکنند.

در عشق تو کجاست پرستم گویند
که زیند و خرابم پرستم گویند
ایسایم از کجاست پرستم گویند
منشایم باینکه بر چه پرستم گویند
بوسید در آغوش

لحظه دیدار

لحظه دیدار نزدیک است
باز من دیوانه هستم
باز میبازد دلم، دستم
باز گویی در هوای دیگری هستم
های! میسریشی صفای زلفکم را بساد
های! مخراشی بغفلت گونه ام را تیغ
آبرویم را نریزی دل!
لحظه دیدار نزدیک است
م . امید

زیر نظر کل محمد انبیار



راز دل

از: ایوانف

میگویی راز دل خود را با تو حکایت کنم؟
ولی حرف زدن چه فایده دارد؟ مگر نه امواج
لطف آبر در فضای بیگانه لاجوردین گرمی
شعله های آتش هوس مرا برای تو ارمغان
می آورند و دل من از خلل رؤیای دلپذیر
فراموش شده، و بسوی تو میکند؟

این فاصله آسمانی چه زود طی می شود؟
هنوزیک لحظه بیش نگزشته است که من
خود را رو بروی تو می یابم . می بینم که در این
لحظات هنوز ، ها له ای از سپیده دم
زیبا و رؤیایی بر گرد سورت نشسته است.
و تو در این حال ، با مهربانی و غم آخرین
خاطره های حیات زمینی را که در خواب گران
رفته اند بر می انگیزی .

دوباره خاطرات گذشته ، خاطرات رنجهای
کهن و اشکهای سوزان باز گشته اند. زانو
در برابر دریاچه مرموز اسرار زمین زده ایم
و در هوای آنچه باز گشت نداشتند اشک
می ریزیم. آیا به مردگان نمی گوییم؟ آوه،
نه، زیرا آنها روزی باز گشت می کنند.

بر مردگان نمی گویم، بر زندگی گریه
می کنم، و در این ضمن ، سالهای زمانه،
در حلقه ابدیت خود می آیند و می گذرند.
آیا راه حتی گذشته جز در سایه رنجهای
کهن و اشکهای سوزان است ؟

شکن مو
هر لحظه شکن بر شکن مو مگن
وان زلف شکسته باز بر رو مگن
بر خاطر از زها غباری بنشست
از بهر خد ا گره برابرو مگن
«خواجه»

فراق
یارب تو مرا بسیار د مساز رسان
آوازه دردم بهیم آواز رسان
آن کس که من از فراق او غمگینم
اورا بمن و مرا باو باز رسان
صحت

قومی که حقبت قبله صحت شان
تا سر داری مکتب سو از خدمت شان
آنها که چشیده زهر آفات زده سر
خاصیت تر باق د هد صحت شان
«ابو سعید ابوالخیر»

صبح دهکده

در کنار قلعه های دور دست
او فتاد از دست گردون و شکست
زی دیار نا شناسی رخت بست

میزند آهسته چشمک سوی من
نرم نرمک میوزد به روی من
شمع سیم اندام وز دین موی من

رفت روی قلعه و یران بخواب
گله مرغا بیسان را سوی آب
گشت خوش نین از شعاع آفتاب

کوزه ها بر فرق و چادرها بدوش
در پی هم سوی رود پر خروش
ناله های دلپذیر نی بگوش
«محمود فارانی»

ماعتاب نقره گون شد ناپدید
سایر گلگون و لبریز شفق
کاروان شب ز دست آسمان

اختر صبح از کنار ابرها
باد خوشبوی سحر گاهی زباغ
میشود خم از دوش ر قاصه وار

جغد شد خاموش سر در زیر بال
کودکی آواز خوا نان میبرد
قله های نیم رنگ کو صبار

دختران رو ستایی مست و شاد
میروند از کوره راه بیج ، بیج
میروند از جنگل خا موش دور

سرود پائیز

ز مرد حل شده درآب زربه دست خزان.
چکید هر طرفی روی بر گهای شجر
کشیده خامه نقاش رازهای زمان
بهر صحیفه زغم چهره ای بدین منظر
پائیز دل گزایی ، مانا که غم فزایی
از دیدن رخ تو، شد چشم باغ خیره

فضای مهر شد از باد مهر گانی سود
چراغ روشن امید بوستان خاموش
ز بیم، چهره اوراق می نماید زرد
چو عاشقی که گشت بار درد ورنج بدوش
تو موسم عزایی، مستو جب سزایی
غارتگر گلستان، روز گل از تو تیره

گلاب ریخت زهم، داد عطر خود به صبا
به زندگی وبه مهر وبه عشق گفت سلام
تبسمی به لبش نقش بست وقت فنا
دریغ ، کس نمود آرزوی خویش تمام
بلبل، پیا کجایی، مانا که بی وفایی
سازی به وقت مردن، بایک نگاه خیره

طبیعت است ملول وز سینه آه کشد
پریده رنگ ز رخ بانگه خون آلود
کشد هر آنچه دو دل داده تباه کشد
در آن و داغ اخیری که روح کرده صعود
پائیز رنج زایی ، در اوج نارسایی
حال دل طبیعت، با شد بدین وتیره

اراده داده به وحدت ، عنان بدست خیال
روان به وادی تنهایی در کناره غم
دلم فتاده به فکر بهار و یاد وصال
من و تگار به غمی که بود رشک ارم
مشکل بود جدایی، ای فصل گل، کجایی؟
کا مروز به سرم ، اندو گشته چیره

کجا ست تابش مهر بهار و خنده گل؟
چه شد فضای معطر، چو آفتاب نشست؟
کجاست پرتو مبتاب و نغمه بلبل؟
کجاست ناله موزیک و بار باده بدست
دل، در چه مبتلایی، در رنج و در عنایی
ای دیده، فطره ای اشک، بروز گار تیره
م ، موسی نهفت

قصه

هر گز این قصه ندانست کسی
آتش آمد بسرای من و خا موش نشست
سر فرو داشت، نمی گفت سخن
نگش از تکم داشت گریز
مدتی بود که دیگر با من
بر سر مهر نبود
آه، این درد مرا می فرسود:
- «اوبدل عشق د گر میوزد» ؟
گریه سر دادم در دامن او
هایهائیکه هنوز
تم از خاطره اش می لرزدا
بر سرم دست کشید
در کنارم بنشست
بوسه بخشید به من
کی میدانستم
که دلتش بادل من سود شدست!





کتابخانه ای در دلیلیخ



فرانسه متولد شده و تا بعیت دولت فرانسه را نیز دارد و در رشته‌های مختلف با ستا نشناسی کتا بهاو مقالات متعدد نوشته است . از جمله آثار قیمتدار وی یکی تراجم کتبرای اول اوست درباره استیتک تصویر و ادبی در زمان ماقبل هجوم مغولان که نشر شده است .

داستان ورقه و گلشاه عیو قی که از آثار ارزنده ادبی قرن پنجم تا ششم هجری بشمار میرود و بامتون عامیانه همان داستان تفاوت فراوان دارد توسط وی به فرانسه ترجمه و نشر شده است و متن آن نیز از نظر تاریخی اجتماعی و ترکیب تم‌های ادبی بوسیله او ارزش یابی گردیده است .

همچنین دکتور شیروانی در مورد هفتاد و یک تصویر میناتور در یک نسخه خطی منحصر بفرد کتابخانه توپ قاپو - استانبول - تحقیقی دارد .

و با توجه به کوششهای دقیق علمی که دانشمندان ممالک دیگر درباره آثار بازمانده از نیاکان ما انجام میدهند ، دامن همت بکمرزده به کشف چنین گنجینه‌ها که در هر گوشه کشور مادر دل خاک نهفته است بپر دازند و صفحاتی زرین بر اوراق تاریخ علم و هنر این سر زمین بیفزایند .

مسافری از مغرب زمین

این مسافر که از مغرب زمین آمده و داستان گنجینه‌ای در دل بلخ را از یک گوشه سر زمین خود مابرای ما به ارمغان آورده است ، همان مستشرق محقق است که قرا و است اطلاعاتی درباره مسجد حج پیاده از زبان وی بخوانند گان ژوندون تقدیم کنیم ، بنا بر این بد نیست که نخست خود او را بشناسیم

او آقای ملکیان شیر وانی اصلا از مردم باکو آذربایجان است که در

چه روز گار های با شکوه و جلال را پشت سر گذاشته است .

از جمله آثار گرا نقد ریاستانی این شهر پر آوازه که از زمان آغاز طلوع اسلام درین سر زمین حکایت میکند و متا سفانه بر اثر حوادث روز گار بحالت نیمه ویرانه ای در آمده است ، مسجدی است بنا م (مسجدی حج پیاده) در ۱۲ کیلو متری جنوب شهر قدیم بلخ ، که از لحاظ قدمت تاریخی و اهمیت نفوس که در آن هنوز بجا مانده است در خور تحقیقات علمی و شایسته بحث و فحص فراوان است .

درین مقاله قسمتی از تحقیقات علمی که توسط یک مستشرق نامور درباره مسجد حج پیاده صورت گرفته است ، از زبان خود او باطلاع خوانندگان عزیز مجله رسا نیده میشود ، باشد که دل بستگان آثار نفیس باستانی را پسند آید

سرزمین بلخ در کشور ما نام و گذشته پر شکوه و جلال دارد . نام بلخ آنچنان پر آوازه است و آنچنان شکو همند است که کمتر شهری چون بلخ در سر زمین آریانای کبیر ، خراسان باستان یعنی افغانستان امروز توان یافت .

بلخ از زمانه های باستان نام آور بوده است ، معبد نو بهار آن هزاران سال زیار نگاه پیروان آیین های باستانی در این شهر بوده است و آن هنگام هم که دین مقدس اسلام از سر زمین عرب به

افغانستان نفوذ یافت ، با ز هم بلخ نام البلاد نام گرفت و از آن بعد تارو زگار ما با اینکه چندین بار ویرانی های عظیم در آن راه یافت و دچار قتل عامها گردید ، عظمت باستانی خود را حفظ نمود و هنوز از نقش و نگار درودیوارهای شکسته آن پیداست که این شهر که سنسال



خواندن کتیبه های تاریخی جز کارهای تخصصی من است .

ای شما رابه تحقیق درباره آثار باستانی افغانستان وادار کرده است ؟

شیر وانی بلی، من اصلا تحصیلات خودرا در رشته مطالعه خطوط باستانی انجام داده ام و بنا بر آن خواندن کتیبه های تاریخی جزء کار های تخصصی من است اما آنچه لطفا ورق بزنید

که بگویم تخصص اصلی مستشرق موصوف درخواندن خطوط باستانی است .

واکنون گفتگوی را که بین خبر نگار مجله و آقای شیر وانی صورت گرفته است در اینجا می آوریم :

ژوندون - آقای شیروانی !
ممکن است بفرمایید چه انگیزه

کتیبه های در دل بلخ

تزد کتو رای دوم خودرا آقای شیروانی درباره تداویخ اشیاء - مفرغی دنیای دری زبان نوشته است و شاید لزومی نداشته باشد



لت
های
هاو
سی
اره
ن
ه
که
تا
ون
وان
و
نظر
ی
یده
ورد
سک
مازه
یقی

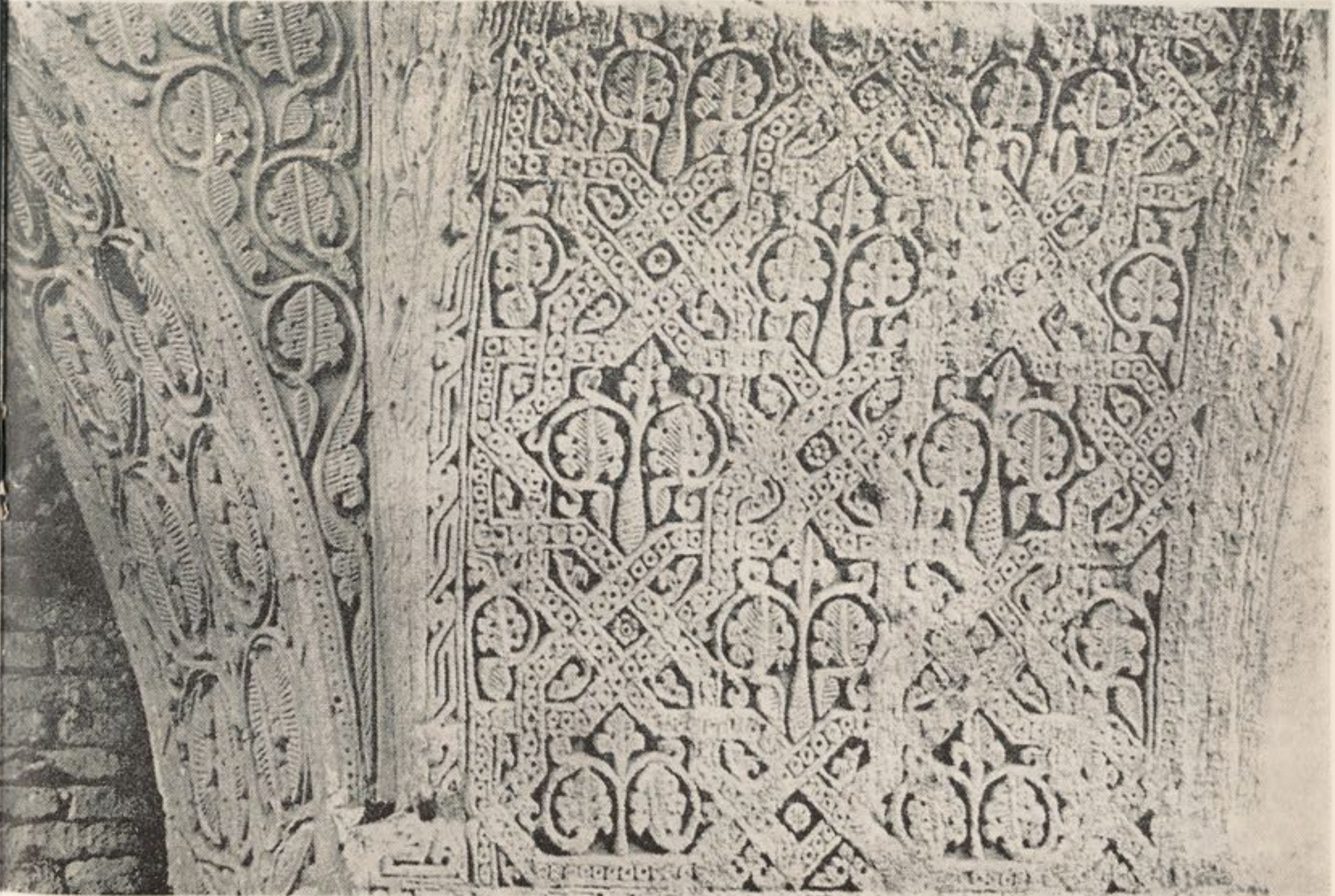
گنجینه‌ای در دل بلخ



پنج سال قبل نیز به افغانستان آمده بودم

مردود بحث هم در اطراف خطوط باستانی دور میزد که طبعاً حس کنجکاوی مرا بر می انگیزت و در نتیجه علاقه من به مطالعه کتیبه‌های باستانی افغانستان افزایش یافت. **زوندون** - از کتیبه‌هایی که تا بحال دیده‌اید کدامش از همه بیشتر بنظر شما جالب آمده است؟ **شمیروانی** - کتیبه‌های تاریخی افغانستان، هر کدام از لحاظ علمی جالب توجه است ولی من برای شما مرابه کتیبه‌های افغانستان پیش از پیش علاقمند ساخت یک تصادف بود، باین معنی که پنج سال قبل اولین مسافرت من به کشور زیبای شما اتفاق افتاد، در آن سال من برای اولین بار بعنوان نماینده دولت فرانسه در سیمینار نسخ خطی کابل شرکت کردم، در این سیمینار تعداد زیادی کتاب خطی و قطعه‌های خطوط خوشنویسان بمرض نمایش گذاشته شده بود و موضوعات

از کتیبه‌ای نام میبرم که در نوع خود نادر و کمیاب است و آن کتیبه زیارتگا همی است در ۶۰ کیلومتری غرب بلخ بر سر راه قدیم آقچه که به «امام صاحب» مشهور است. این زیارتگاه از نظر تزئین داخلی سالم است و گچ بری آن ممکن است در اواسط یا اواخر قرن چهارم هجری صورت گرفته باشد و امضاء هنرمند گچ بر در زیر گنبد بعد از کتیبه‌ای دیده میشود که اول یک دعا و بعد اسم شخص هنرمند را میدهد. اینست که متن آگنده از اصطلاحات چیز یکه جالب تر از همه است اسمعیه است و میدانید که در آن ایام، اسمعیلیان در بد خشان و بلخ یا تمام خراسان بسیار بوده اند، ولی در هیچ کتیبه‌ای باین وضاحت اصطلاحات آنان بکار نرفته است و





بقایای مسجد حج پیاده، مخصوصاً آن قسمت از ستونها که باقی مانده نشان میدهد که سبک تزئین داخل مسجد در این قسمت از دیوار اسلام بکلی منحصر بفرد است .

ازین لحاظ کتیبه مزبور ارزش فوق العاده تاریخی دارد .

ژوندون - آقای شیروانی الطفا
درباره این کتیبه قدری بیشتر توضیح بدهید که متن آن از چه قرار است؟
شیروانی - من خیلی متأسفم هستم که متن کتیبه عجالتاً بیادم نیست ولی آنرا پنج سال قبل در نشریه هنر های اسلامی پاریس چاپ کرده ام .

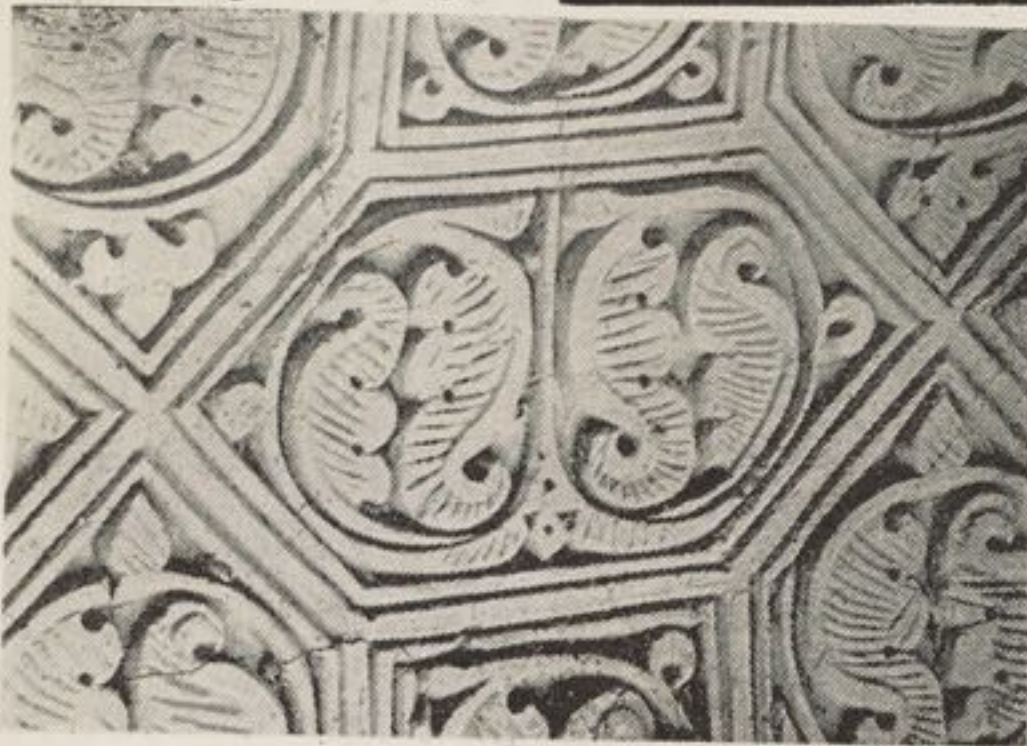
ژوندون - غیر از زیارتگاه امام صاحب‌البنظر شما کدام جای دیگر اهمیت فوق العاده دارد؟

شیروانی - مسجد حج پیاده که حقا می‌توان آنرا گنجینه‌ای در دل بلخ نامید، این مسجد که در جنوب شهر بلخ واقع شده است از زیباترین ساختمانهای اسلامی در افغانستان است چنین ساختمانی قبلاً نه در ایران ساخته شده و نه در ماوراءالنهر که اکنون جزء خاک اتحاد شوروی است البته مسجد دامغان ممکن است قدمت داشته باشد ولی آن مسجد در طول تاریخ دست خورده

و شکوه ابتدایی خود را از دست داده است، اما مسجد حج پیاده با اینکه اکنون بصورت خرابه‌ای در آمده است، ازین جهت جالب است که دست نخورده است. باید یاد آوری کنم که من قبلاً مقاله‌ای در باره مسجد حج پیاده نوشته بودم که در مجله افغانستان نشر شده است ولی مقاله من اولین مقاله‌ی درین موضوع نیست برای اینکه قبلاً خانم گا لیا بو گا چکنوا روسی در باره معماری این مسجد

گنجینه‌ای در دل بلخ

هنری اونطبق داخلی است در صورتیکه سبک تزئین ساختمانهای سامراء اقلاً در سبک کاملاً دوگانه است. دیگر اینکه سبک تزئین قسمتی از مسجد حج پیاده که شبیه

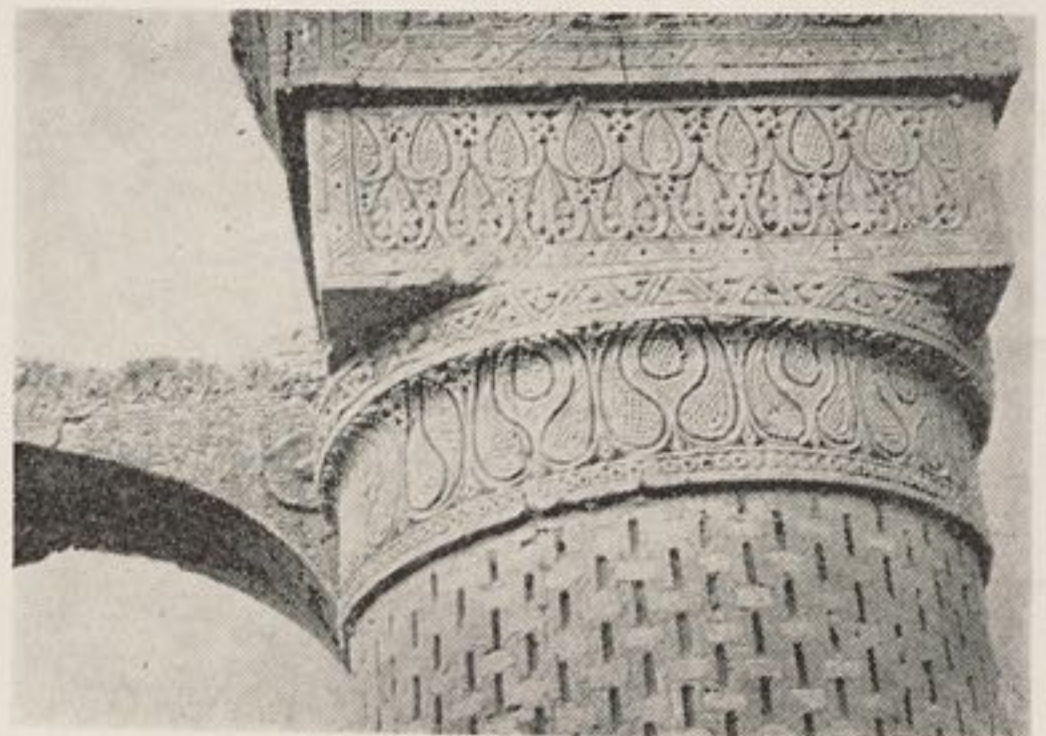


دیوار های مسجد حج پیاده با سبک واحدی تزئین یافته است .

به بر گهای تاك زینت یافته است شباهت بسیار نزدیک با نقشهای ظروف سیمینی دارد که از ویرانه های طبرستان بدست آمده و تاریخ آنها به قرن دوم تا سوم هجری میرسد و این شباهت تزئینی نشان میدهد که مسجد حج پیاده از قدیمی ترین ساختمانهای افغانستان است اولین عهد هنر اسلامی در این بخش جهان بوده است.

مقاله کوتاهی به زبان فرانسوی در مجله افغانستان منتشر کرده بود. اما مقاله تحقیقی و نوشته من در باره تزئین این مسجد بود، سبک تزئین بقایای مسجد حج پیاده از تباط بسیار نزدیک بایک قسمت از تزئینات قصور قدیمی «سامراء» در عراق که در اوایل قرن سوم هجری ساخته شده است دارد. معیناً سبک تزئین مسجد حج پیاده از نظر فنی دارای وحدت

لطفا ورق بزنید



ستون دیگری از بقایای مسجد حج پیاده



بقایای مسجد حج پیاده نشان میدهد که این مسجد قبل از ویرانی از نظر معماری فوق العاده زیبا و جالب بوده است

های خارجی آن در زمان وزارت
میر علیشیر نوانی ساخته شد
اشتباهی بزرگ بوده است.
ژوندون- چرا؟
شیروانی:
برای اینکه:

تجربیه‌ای در بلخ

اول- ابعاد گلدسته تغییر کرده
زیرا اول بلند بوده است و بعد
کو تاه تر شده است.
دوم- کاشی کاری از نوشته
است که هیچ از تباطی با کاشی
کاری زمان غوریان و تیموریان
ندارد و میدانی که از کاشی کاری
زمان تیموریان نمونه های فراوانی

که با ترمیم هرگز بهتر نخواهد
شد و کیفیت تزئینی منحصر بفرد
خود را در صورت اقدام به ترمیم،
از دست خواهد داد، یعنی بهتر
است بهمین شکل حفظ شود زیرا
ترمیم اخیر مسجد جامع هرات که
در زمان ابو الفتح محمد بن سام
غوری ساخته شد و پیش و سردر

شیروانی:
نظر من اینست که اداره باستان
شنا سی قرار معلوم تصمیم
گرفته است بقایای مسجد حج
پیاده را با وسیله آهن پوشی خفیف
از ویرانی باز دارد، بهتر است که
از ترمیم آن صرف نظر کند بر ای
اینکه نوع تزئین و گچ بری طور است

موضوع دیگر که اهمیت بسیار
دارد اینست که ستونها و طاقهایی
که از این مسجد باقی مانده است
نشان میدهد که این مسجد تازمانی
که ویران نشده بود فوق العاده
زیبا بوده است در حالی که تصور
سامراء در عراق ویران شده است
و نمیتوان نوع معماری و ساختمان
آنها کاملا مشخص کرد.

ژوندون:
بنظر شما آقای شیروانی،
تاریخ مسجد حج پیاده بکدام قرن
میرسد؟

شیروانی:
گمان میکنم این مسجد در حدود
سال یکصد و چهل و اندی در بلخ
ساخته شده باشد بعد از آنکه شهر
بلخ در حدود سالهای یکصد و
پانزده تا یکصد و بیست و یوان
شده است.

ژوندون:
ممکن است دلیلی در این مورد
بیاورید؟

شیروانی:
طوری که گفتم این یک گمان و عقیده
شخصی است و اصراری هم به
قبولاندن آن ندارم. اما باید یاد
آوری کنم که در کتاب تاریخ
فضایل بلخ، از مسجد یاد شده که
ممکن است همین مسجد باشد ولی
هیچگونه تائیدی درین مورد وجود
ندارد، این نکته را هم نباید
فراموش کرد که بقایای ساختمان
مسجد حج پیاده در دنیای اسلامی
از ساختمانهای منحصر بفرد است
که در افغانستان وجود دارد.

ژوندون:
در باره ترمیم و نگهداشت این
مسجد نظر شما چیست؟ مقصودم
اینست که چگونه باید آنرا ترمیم
و حفظ کرد؟



سطح کمانی های مسجد حج پیاده از نظر تزئین دوهه جا یکرنگ است



باقی مانده از ستونهای این مسجد، آرزین بسیار جالب داخل آنرا بخوبی آشکار میکند .

وجود دارد.

سوم- روی گچ بری زمان غوریان که سالم مانده بود آهک مالیده اند که این خود سبب شده است ، تارنگ اصلی آنرا تغییر بدهد و از شکل بیندا زد.

همین اشتباه در مسجد گوهر شاد هم شده است که روی گلدسته ها از کانکریت چتری ساخته اند که هرگز در گذشته چتری باین شکل وجود نداشته است و این خود به سبب معماری مسجد گوهر شاد زبان فراوان رسانیده است .

لطفا ورق بزنید

نمونه‌ای در دل بلخ

خوانندگان گرامی !

قصه این بود که مصاحبه‌بادکتور شیروانی دانشمند فرا نسوی گسترده تر از این و درباره موارد با توضیح و حواشی همراه باشد، امامت‌سافانه آن کسالت نا خواننده ادامه یافت و این کار یعنی نوشتن مصاحبه را بر این بنده مشکل کرد که ناچار دست به دامن دوست ارجمندی شدم تا مصاحبه را تنظیم کند و این دوست با امانت خاص خود چنین کرد و منت بر من گذاشت و من از این جهت سپاسگذارم و بخاطر کمبود هایی که مسلما در آن است پوزش میطلبم . روستا باختری

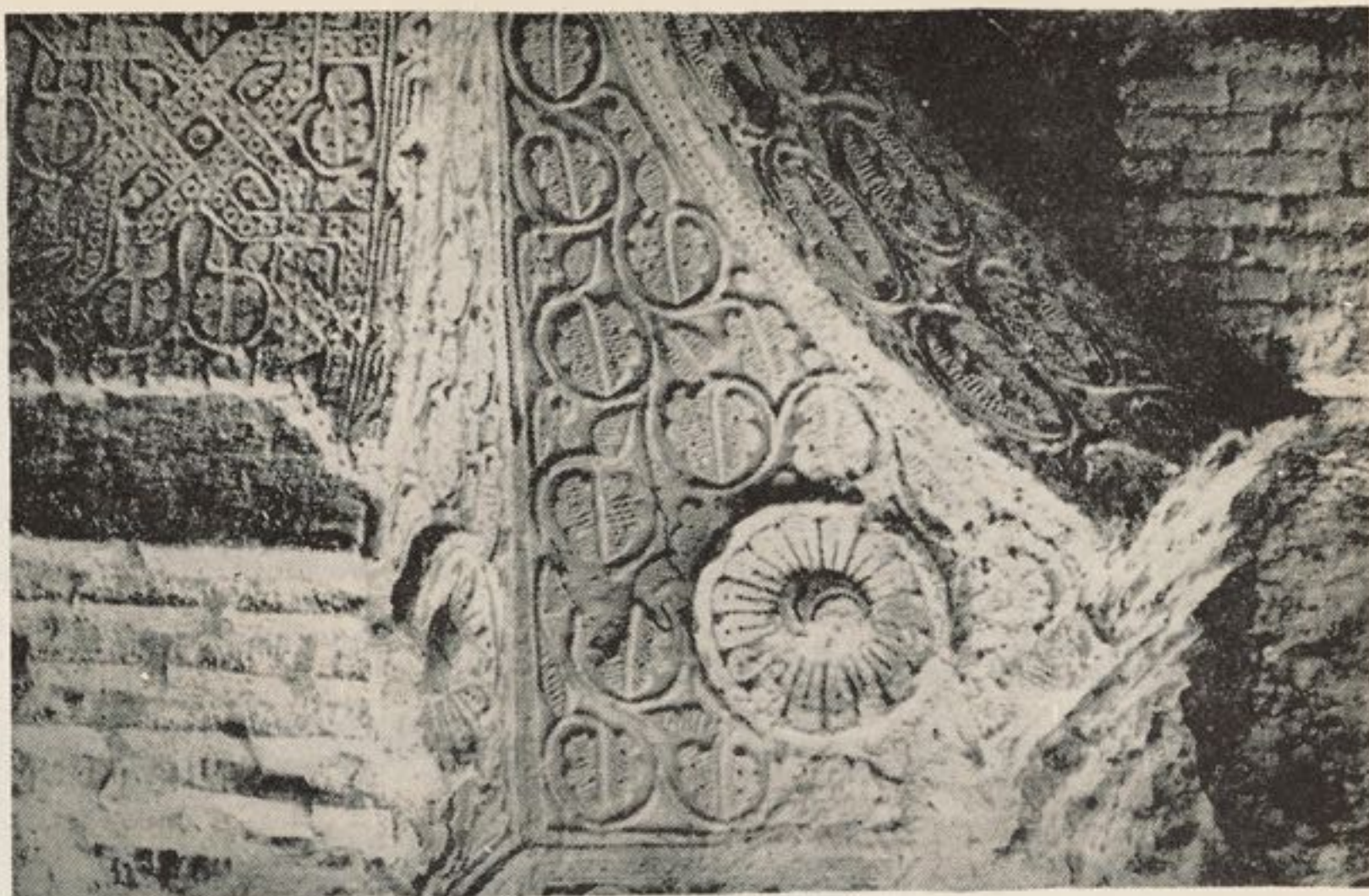


گوشه از بقایای مسجد حج پیاده



دکتور شیروانی: این نظر من است و هیچ اصراری هم ندارم

مسجد حج پیاده که از اولین ساختمانهای اسلامی در این بخش از جهان است، از نظر معماری شکوهند بوده است و تزئین و گچ بری داخلی آن بوسیله استادان هنرمندی صورت گرفته است که این عبادتگاه اسلامی را اگرچه که امروز بصورت ویرانه ای درآمده است از نگاه تزئین و هنر تزئینی بی نظیر ساخته است .



تجربه ای در دلیلیخ

ژوندون:

آیا تغییراتی از این نوع که در سبک معماری صورت می گیرد از نظر علمی چه ضروری دارد؟

شیروانی:

مشکلترین کار در جهان تر میم آثار تاریخی است، زیرا این کار کوشش و دقت فراوانی میخواهد، باز هم با چنین کوششی مانمی توانیم خود ما را با اندیشه و طرز دید گذشتگان که قرنها با ما فاصله دارند مطابقت دهیم، بهمین جهت من عقیده دارم که با دست زدن به ترکیب آثار تاریخی بعنوان تر میم مرتکب ضایعه ای میشویم که نباید بشویم. اهمیت تاریخی مسجد حج پیاده هم امروز از آن سبب است که سبک تزئین بقایای آن دست نخورده است! صحبت با دکتور شیروانی به پایان میرسد و من احساس میکنم ناچارم این توضیح را اینجا بیارم که:

شیروانی- در بقایای مسجد حج پیاده بلازم شکستگی های بوجود آمده که بهتر است بدون ترمیم از فرو ریختن آن جلوگیری کرد .

تاریخ بنای مسجد جامع شهر هرات از زمان ابو الفتح محمد بن سام غوری بالاتر میرود، زیرا در کتاب حدود العالم که سال ۳۷۲ در جوزجان نوشته شده راجع به شهر هرات و مسجد جامع آن این عبارت آمده است:

«هری شهر بزرگ و شهر ستان وی سخت استوار است و مزگت جامع این شهر آبادان ترمزگت هاست» و بطوریکه از بعضی تواریخ بر می آید، مسجد جامع هرات قبل از زمان محمد بن سام یاد همان عصر او بر اثر سیل ویران و بعلت حریق سوخته بود و نظر به یکی از کتیبه های موجوده مسجد مذکور آبادی آن به امر سلطان غوری در سال ۵۹۷ هجری تمام شده است و شکل و هیات حالیه مسجد یادگار همان عصر و عصر تیموریان است چنانکه شرق شناس فرانسوی بدان اشاره نموده است .

ژوندون



د زلفی سلسلی

خیال ته د زلفو سلسلی ښکاري
 څه مېر بانه غو تڼی شیبی ښکاري
 ستا انتظار شو د ما پنامه سره
 سترگی ز ما بلی د یوی ښکاري
 ر قیب چه زلفی د آشنا یادوی
 چوپ په قسمت کښی بی تیاری ښکاري
 ستا دینو غشی په زړه کښی زما
 څه تخمو نکسی پلو شی ښکاري
 نن د واعظ خبری کیف راوکی
 زبه تنی سترگی یسی سوی ښکاري
 تاته آسانه بی لندی ده وی دی
 راته خو گرانی شو گیری ښکاري
 لوی خپری کړی مین دوصال
 داهسی خوگی ما ته ووی ښکاري
 په تر قیء می شو جنون که خدی
 بدی می پښو کی زولسی ښکاري
 اوس بی مو دام زلفی خوری وینم
 دغه څه نوری سلسلی ښکاري
 چه مخامخ شی سترگی بیاشی تیبی
 دا د کوم خیز تیسو دلی ښکاري
 پروت بی په پښو اوسه زما نظره
 پورته څه گرانی مر حلی ښکاري
 حمزه د نندی انتها یسی گنه
 سترگی د ښکلو چه مری ښکاري

د کورنی

حافظ

دوخت ساقی ته

ساقی ! زاهه شراب په نوی پیمانگی راگره
 مطربه! کیف دی در باب په ترانه کښی راگره
 په سر می واپولی ډیری دستم زمانی
 صله درحم لږ په دغه زمانه کښی راگره
 دتورو شیو په بو میندلی شاتنه زړه کښی ماته
 زبوی دنوی سبا وون په شکرانه کښی راگره
 ډیر د طلسم ښا مارانو ویرولسی یه
 دخودی گنج راته په خپله ویرانه کښی راگره
 چه می په سر کښی دمیلی وحدت خمار را وینی کړی
 خای داستوگنی راته هسی میخانه کښی راگره
 راته بلا دچا دتورو زلفو دام چه نه شی
 لوی قناعت راته دخال وږه دانه کښی راگره
 دجام جم خبری لاری زیاتی هیری شولی
 هغه قدرت راته د فکر زنگا نه کښی راگره
 چه بی دچا د درله خاورو چاته تیب نه بی
 داسو لوی می د محبوب په آستانه کی راگره
 د محبت مزی چه نور هم پسی گلک وغم
 نبات دین دوطن په یا رانه کښی راگره
 چه می دساز په آواز نور زړونه ناساز نه شی
 سوز دقفس راته په خپله آستانه کښی راگره
 چه زړه پری وسوخم بی واره ورنه وگرخه
 دژوندون شمع په اغوش د پروانه کی راگره
 چه دنړی د آسمان نهر شم او دنیارڼا کرم
 دتیر عظمت قدرت په نوی سامانه کښی راگره

شاعرانه هایه

کاشکی زه خاوری ابری دستاد دوری
 چه قسم دی همیشه زما په سروی
 تمام تن می درنچو په شان وپوشوی
 خوپه ما دتورو سترگو یو نظروی
 په زبیر رنگ په ترمو او ښکویه مایا موند
 که دترکو ملاقات په سیم وزدوی
 ملامت به په ماڅه لره وایه شو
 که دستا له دلبری نه خولا خپروی
 مرتبه که ستا دعشق کرم وور خرگنده
 ملایک به واره وایی که بشر وی
 تماشی به زما هله ور ښکاره شوی
 که ته مالغوندی بیدل وی زه دلبروی
 په خونبار به زما سترگو غوندی بهوی
 که په مخ بی دتیرو تورو پر سروی
 یا نسیم دصبحتم یا عشقیب شوی
 چه دستا په گلشنو زما مسزوی
 ستا په در کښی طیب وایی ورخمن ته
 لابه ښه وی که دی حال تر دابتروی

احساس

چه احساس می زړه کی شته دی خله غم کرم
 وړان کارونه به په خپله مینه سم کرم
 لامبو زن یه دمینی سمندر کښی
 که می یار کوی ستم زه به کرم کرم
 که خولا یو قسم تر مارا وړاندی کښی
 زه به لس خله سبقت په هغه م کرم
 له سو دونه می دا پته تمنا ده
 حمدونو نه چه پاک دزړه حرم کرم
 خوڅه وکرم دی سینو کی دومه زهر
 امید نشته چه یو گوټ به وانه کم کرم
 کله کله می امید زړه کی پیدا شی
 بیا امید مراوی شی زه ورته ماتم کرم
 صاحب زاده محمد ادریس

برکت الله کمین

توری زلفی

چه را پریوته زندی می په غری دتورو زلفو
 ساه می راغله شوه ایساره په کړی دتورو زلفو
 پر پشانی او سترو مانی می دسفر مشاهده وه
 چه خاطر می مسا فر شو په لری دتورو زلفو
 دهوشیار مرغه په دودی زړه دسرو پښونه ونبت
 چه را ښکته شو دانی ته په جری دتورو زلفو
 سپین سحر هلته ما ښام شو ددیدن په مشتاقانو
 چه نسیم خوری یرمخ یسی کړی لری دتورو زلفو
 عمر تیر شو او تیر پری ای کمینه ایجا خوندی کی
 آسوده نه شوم له غمه یوگړی دتورو زلفو

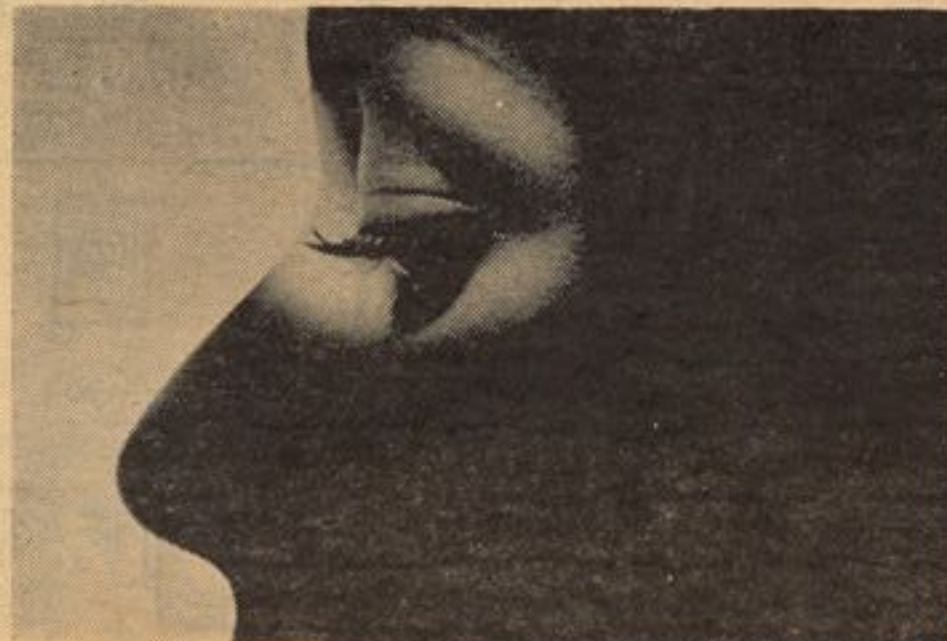
غنی

غوښتنه

ای دحسن او نور دریا په اماله یو ټکی دنور را
 سترگی ډکی دخندا را شونوی ډکی دسرور را
 زه دی خیل وړکی زړه ته یوه ښه دیار غواړم
 ای دحسن اونور دریا به ماله یو ټکی دنور را
 دی تک تور دغم محفل ته یو شجره درقا را
 سترگی ډکی دخندا را شونوی دسرور را
 دی مستر اودی ارمان له یو تصویر دجانان راگره
 سرتا په مینه نازیدل را ستا په ښکلی مخ غرور را
 دی دخور سوی باغچی له یوو وعده دپیار غواړم
 زه درته وایم چه خبیت را زه دانه وایم چه طور را

غوته جبین

دنور مخ چه دی له مخه ډیر شرمیږی
 څکه هره ورځ په غرونو کی تیبیږی
 سپوږمی ښیول تر خان چاپیره کی صیغه
 چه دحسن له تاراجه دی ویر یږی
 خال په منځ دوری خوریږی زه حیران یم
 چه کارغه له سیندو څنگه ټو توریږی
 نرم زړه می ستا دمنځ له عکسه توریږی
 اویسه غرته لکه نمر حسی زلفیږی
 مخ بی اور زلفی بی څکه پر تاو تاو شوی
 چه وپښته وا ورته نیسی خو ناویږی
 یا هوا په هوایی لاله کی نه شته
 یا دغره په اور لاسونه نه تودیږی
 صاف نازک دی لکه سترگی حیران یم
 چه په دود دآدم وکاله تر میږی
 مایی لغو ته جبین پوست په زړانه کی
 ولی غوټه چه لمده شی لاکلک میږی
 خط بی وار دزلفو تیر کړ علی خانه!
 کله سار له مین تون سره چلیږی
 صفحه ۳۷



یونس

تازه تازه

یو غواړم له یاره ښه دین تازه تازه
 بل د رقیبانو شکنکن تازه تازه
 څکه بلبلان چفار کوی په تازه گلو
 نه به مو دام گل وی نه چمن تازه تازه
 یو زمان له مدح دلبرو مه ودریږه
 تل دیار له وصفه کړه سخن تازه تازه
 زړه چه در قیب زما پدید سره ښه کیږی
 مکړه په آزار زما دینم تازه تازه
 آه کوی له دله په فر یاد له زپه مگله
 واورله بلبله ښه گفتن تازه تازه
 بل فکر می نه کیږی بی ستاله کلنگو په
 شیر شکر وایه له دهن تازه تازه
 مکړه په جفا سره آزار دبلبلانو
 څه خوپه و فا کړه انجمن تازه تازه
 سترگی می خبره شوی چه ولاړیږی زه دی گورم
 وکړه په دا لوری آمدن تازه تازه
 زړه دیونس چوی ستا دحجر له سختی
 څه خوپه خپلی مېرکه غمجن تازه تازه

گنگاه تبسمه



بدون شرح

خسیس

- گفته بودم عکس های هر دو پسر خود را بیاورید ؟
- اینه . بفرمائید
- این فقط يك عکس است ، من از هر دو را میخواهم .
- قربان ، پسرانم دو گا نگی هستند و هر دو با هم شباهت دارند ، همین يك عکس را بعوض هر دو قبول کنید .



بدون شرح

چیزیکه عوض دارد کله ندارد تازه عروس با خجالت به شوهرش گفت:

عزیزم حالا که زن وشو هر شده ایم نباید چیزی را از همد یگر پنهان کنیم ، باید بتو بگویم که موهای من سا ختگی است .

شو هر با بیقیدی گفت :
- فرقی نمیکند ، آن انگشتر الماس را هم که من بتو هدیه داده بود ام تقلبی است .

.....



خاک بسر تان همراه توپ فوتبال تان

شیر آزاد

شخصی نزدیک لوحه نویس رفت و از او خواست تا شیری برایش رسم کند ، لوحه نویس پرسید !
- شیر را در قفس رسم کنم یا همینطور آزاد باشد ؟
او گفت :
- کدامش ارزا تر است ؟
لوحه نویس گفت :
- با قفس صد فرانک و بدون قفس پنجاه فرانک آن مرد گفت :
- بسیار خوب بدون قفس رسم کنید ، هما نظور آزاد .
رسم تکمیل شد ، مو قعی که آن شخص رسم را روی دو کان خود او بخت بعد از باریدن باران مختصری تابلو شسته شد و رسم از بین رفت . او به لوحه نویس شکا یت نمود و گفت :
- روی لوحه شیر وجود ندارد .
لوحه نویس جواب داد :
- بمن چه مربوط است ، خودت گفته بودی شیر آزاد رسم کن چون در قفس نبود شاید جائی رفته باشد .



هنرمند ؟!

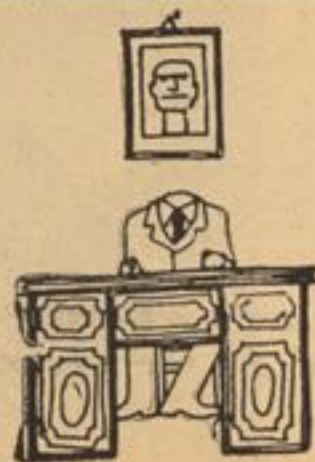


دختر فیشنی ؟!

.....

خجالت نکشی

قاضی : خجالت نکشیدی در روز روشن مقابل چشم مردم دست به دزدی زدی ؟
دزد : من نمیدانم کدام گپ شما را قبول کنم ، آخر يك بار دیگر که در شب دزدی کرده بودم گفتید ، خجالت نکشیدی در شب تاریک با استفاده از تاریکی و خواب مردم دست بندزدی زدی مرا بچس محکوم کردید حال من نمیدانم کدام شما را قبول کنیم ، آخر بمن بگوید که من چه وقت کار خود را انجام بدهم .
فرستنده : گل آشفته از لیسه رابعه بلخی



بدون شرح

وقتیکه آقای مشوش میخواهد ریشش را بتراشد

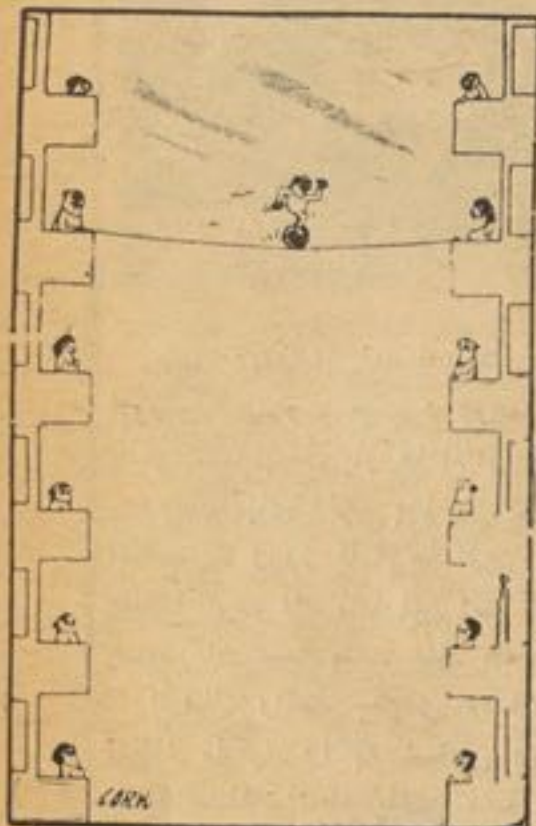
در دستوران

مشتری : او بچه ... برای من قدری کباب گوساله بیار .
پیشخدمت : با کمال میل قربان
مشتری : بدون کمال میل - به عوض کمال میل يك اندازه کچالوی بریان اگر بیاری خوش میشو م .

ضرور است قربان ضرور است

فانتیزی خارجی
نوشته: یاسن اتوف

ترجمه: غا لمقالی



از سر گرمی های میکرو ریان

اوبه تیم خود دست بشویم... تیر های موتر را ما خریده به بو سیف میدهیم تا مثل کوه در برابر تیم حریف ایستادگی کند...

حال میایم بسر «گی لی» بیسک تیم ما... این شخصی در زبان بلغاری ناکام مانده. اگر برای او یک معلمه زبان پیدا نکنیم تیم مقابل این کار را میکند و بیسک خوب ما را بد را میکند.

و اما در باره دختر ۱۹- الی ۲۱ ساله، باید بدانید که ریت اوت تیم مایک جوان فوق العاده دختر دوست است، تیم مقابل به نقطه ضعیف او پی برده است اگر پیشدستی نکنیم ریت اوت ما را از خود میسازند...

همچنان چند روز پیش سنتراف تیم ما از نداشتن اتوی برقی شکایت کرد، میترسم تیم مقابل او را با کدام اتوی لقه فریب ندهد، لذتیه یک اتو برای موفقیت تیم ما ضرور است فوق العاده ضرور است. هم چنان فارو رد تیم ما از نداشتن بقیه در صفحه ۷۵

فوتبال يك عدد دختر جوان... واه.
- آخر گوش بدهید.
- بخوان بخوان... کدام زرافه پیشنهاد نکرده ای.
- آخر یکبار بشنوید...
- گفتم: بخوان.
- چشم میخوایم... يك اپارتمان دو اتاقه.

- واه واه... ادامه بده.
- يك کار مناسب برای يك خانم سی ساله.
درین وقت آمر مقابله با سما چیف مر بی تیم ایستاده شده گفت:
- مرا نمی خوری... بگو مرا نمی خوری...؟

- چرا قربان...
- آخر عقل داری یا ندار ی.
- دارم قربان...
- یافتن کار برای يك زن سی ساله چه ربطی به تیم ما و برنده شدن آن دارد.
- رابطه دارد قربان یکبار رگوش بدهید.

- بسیار خوب بخوان.
- يك اتوی اتومات برقی...
آمر گفت...
- یا تو دیوانه هستی یا من یا تو کدام چیزی نوشیده ای یا من آخر آدم بی مغز این چیزها چه ربطی به تیم ما دارد
با سما چیف با حوصله مندی تمام گفت:

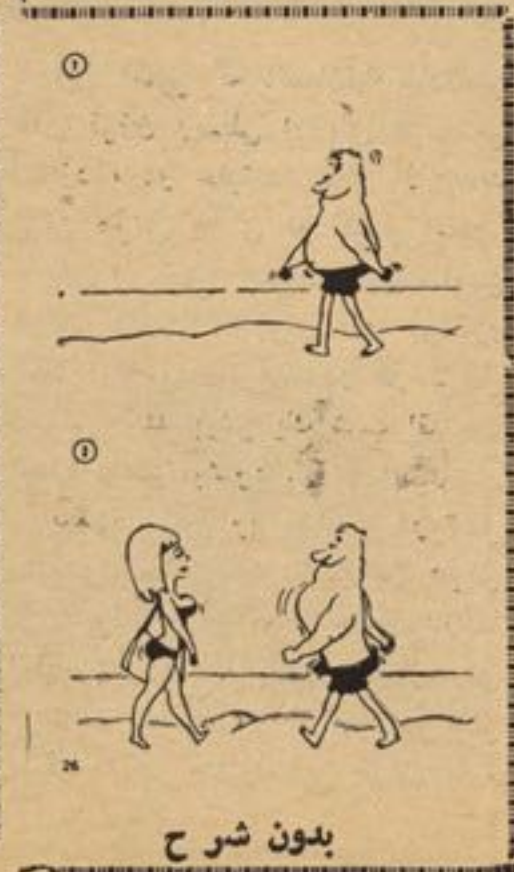
- حالا تشریح میکنم... گول کیب در تیم چقدر اهمیت دارد؟
- بسیار...
- تیم رقیب ما یعنی تیم الماسک نقطه ضعف بو سیف گولکی پرمارا یافته... در همین روزها تیرهای موتر بوسیف کفیده، اگر تیم مقابل برای بوسیف تیر موتر تهیه کند باید از بوسیف وفاداری

واضح و روشن است من کم مانده دیوانه شوم... اگر این گزارش را که میخوانی يك بار دیگر بخوانی خودت هم دیوانه میشوی...
- آخر قربان... تیم ما با این چیزها تقویه میشود اگر مواد مذکور تهیه نشود تیم فوتبال ما درین مسابقه شکست میخورد.
آمر گفت:

- حالا يك با دیگر بخوان و ببین چورر احمقانه است، من خیال کردم مسکه و مر با، سامان سپورت و غیره پیشنهاد کرده ای تا تیم ما تقویه شود، ولی ببین تو، چه چیزهایی پیشنهاد کرده ای... بخوان
- میخوایم قربان... اول چهار حلقه تیر موتر، يك معلمه زبان
آمر گفت:

- و حتما يك عدد فیل... بخوان بخوان.
- سوم يك دختر قشنگ بین سن ۱۹- الی ۲۱ ساله. آمر دستپاشی را بهم زده گفت:

- واه واه... برای تقویه تیم



بدون شرح

با سما چیف به آواز بلند نوشته های روی کاغذ را میخواند چنان با هیجان میخواند که گویی اخبار مهم جهانی را میخواند و یا اخبار مربوط به وضع جوی را قرات میکند. و تیو فیل با انگشتان خود روی میز طبله میزد، حتی با پای خود روی زمین تال آنرا گرفته بود. او دفعتا از طبله نواختن باز مانده گفت:

- با سما چیف... گوش کن چه میگویم... يك بار خوب بطرف چشمانم نگاه کن... آیا قیافه يك آدم غیرعادی را بخود نگرفته ام؟
با سما چیف او را بدقت دید. گفت:

- هیچ نوع قیافه غیر عادی ندارید آمر صاحب... فقط کمی عصبی به نظر میرسید.

- عصبی...؟ پس تو اینطور فکر میکنی... تنها عصبی و دیگر هیچ...؟ میدانی ترا خواهم خورد... با سما چیف ترا خواهم خورد
- مرا قربان؟

- بلی ترا خواهم خورد... اگر به این حماقت خود دوام بدهی می خورمت...

با سما چیف به نرمی جوا بداد:
- آقای آمر صاحب... لازم نیست مرا بخورید... باید عصبی هم نشوید. چیزهایی را که خواندم مثل دو جمع دوساوی به چهار واضح و روشن است امیدوارم مرا احمق تصور نکنید این چیزها ضرورت است در ضمن مرا به خوردن هم تهدید نکنید... گوشت سختی دارم.

درین وقت آمر از قهر بلرزه درآمده بود، چنانچه فلتر سگرت را آتش زد و بعد سگرت را دور انداخت.
این چه حماقت است کجا میشی

بزرگترین نفت کش دنیا



تا حال چنین فکر میشود که بزرگترین کشتی نفت کش دنیا کشتی گلو پتیک توکیو است که ظرفیت آن ۴۷۷ هزار تن میباشد ساختمان این کشتی در اپریل ۱۹۷۲ شروع شد و در ماه اکتوبر از طرف فابریکه کشتی سازی «نی شی کوا» ای ما هر یماء در نزد یکی هیر و شیما به آب انداخته شد.

مسابقه اسب دوانی

از یکصد و سی و هفت سال به اینطرف در انگلستان مسابقه اسب دوانی یسو به جهانی صورت میگیرد.



برای دیدن این مسابقات که در یک ساحه هفت کیلومتری در نزدیکی لیورپول صورت میگیرد دوصدهزار نفر به آن منطقه جمع میشوند. در اثنای مسابقات بارها اتفاق افتاده که انسانها و اسب هاتلف شده اند در سالهای اخیر بخاطر تلفات این مسابقات تعداد زیا دمسردم انگلستان و روزنامه ها ازین وضع انتقاد کرده قدغن کردن مسابقات را تقاضا کرده اند، اما این اتفاقا دات جایی را نگرفته است زیرا دایر کنندگان مسابقات مفاد هنگفتی از آن بدست می آورند.

امسال واقعه جدیدی اتفاق افتاده، زیرا مالک قدیم آن ساحه، منطقه مذکور را به شخص دیگری فروخته است و امکان دارد صاحب جدید منطقه انجام یافتن مسابقات را در آن حصه اجازه ندهد. درعکس صحنه ای از مسابقه را مشاهده میکنید.

عجیب ترین هتل



این تعمیر که انسان را بیادقصر های قرون وسطی اروپای غرب می اندازد، در حقیقت یکی از جدیدترین هتل های توکیو است. یکی از خصوصیات عجیب این هتل آنست که برای مسافران و کسانی که میخواهند در هتل زندگی کنند بیش از یک شب اقامت اجازه داده نمیشود.

میکورو امپرو صاحب هتل معتقد است که میتواند با این هتل ذوق پولدارترین مردم جاپان را راضی نماید بطوریکه آنها برای دیدن هتل ها و تعمیرات اروپائی بخارج سفر نمایند. هر سالون این هتل نام

مرغ ها ریکارد قایم میکنند

وزن اوسط یک تخم مرغ ۶۰ گرام است، ولی یکی از مرغ های هالندی از جنس فوق العاده حاضر شده است تخمی بدهد که ۱۶۵ گرام وزن دارد این مرغ ریکارد قایم نموده بود، ولی این عمل فوق العاده او مثل اینکه به احساسات ماکیان از قریه های ناروی بر خورده است چنانچه ماکیان مذکور با گذاشتن یک تخم ماکسی ریکارد او را شکست ماکیان ناروی تخمی بدینا آورد که ۱۸۲ گرام وزن دارد.



میدان هوایی جدید پولیند



برای رفع احتیاجات کمپنی هوای نوردی پولیند بنام «لوت» در شهر گدنسک یک میدان هوایی با ترمینال بسیار مودرن در دست ساختمان است. این میدان که از بزرگترین میدان های هوایی پولیند خواهد بود در سال ۱۹۷۴ تکمیل خواهد شد.

درعکس مدل میدان هوایی مذکور را مشاهده میکنید.

گدام های کوزه بی شکل

در جمهوری ریت چاد برای حفاظت ارزان خانه های کوچک و مخصوصی ساخته اند که شکل کوزه مانند دارد، این خانه ها ارزان را که محصول عمده آن کشور است از خطر حشرات مانند ملخ و پرنده گان و هم از خطر رطوبت که باعث خراب شدن ارزن میشود حفاظت میکند درعکس گدام ذخیره ارزن را در پایتخت چاد یعنی فورت لامی مشاهده میکنید.



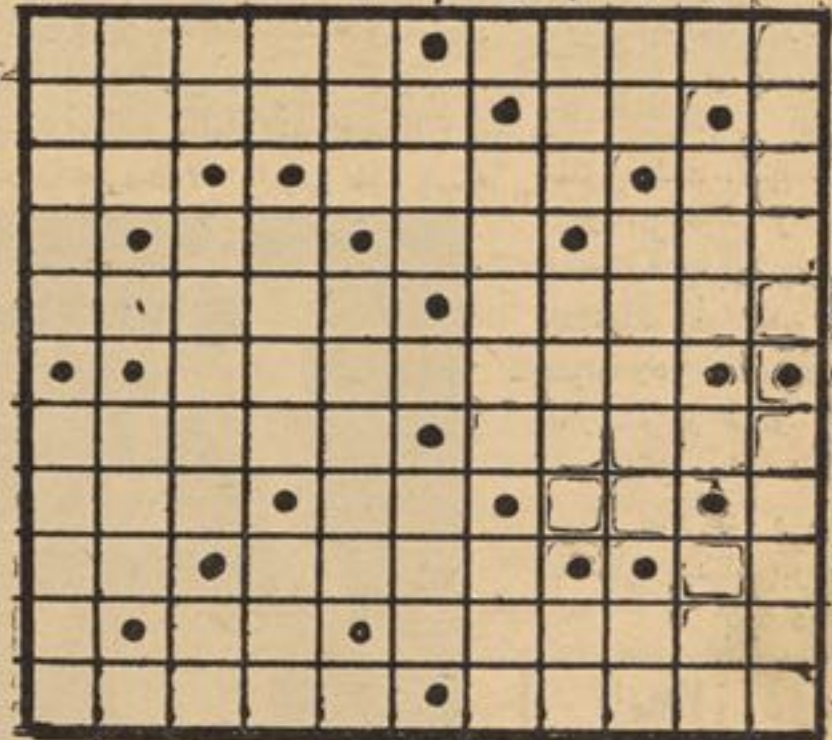
جدا گانه ای دارد. مثلا مونا کوی جاپان، تا بشگاه مهتاب، سالون بعضی از اتاق ها دستگاه هایی تعبیه شده که مسافر در بین اتاق میتواند با فشار بقیه در صفحه ۵۵

جدول کلمات متقاطع

افقی :

- ۱- کوتلی است معروف - ماهیکه برای افغانستان سعادت به همراه آورد - باطیاره میاندازند - منسوب به یک شهر اروپایی - ۳ - باز گشتاندن و اثر وی - خنده دار است - همیشه (پشتو) - ۴ - پندیدگی و آماس - صد متر مربع - خاشاک - ۵ - پوشیده - به

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱



- ۶- قدیمی و از دیر زمان - ۷ - ایکاش بدون نقطه که پایه چپه - ۸ - دولت قمر - جدید - جز بدن است -

- ۹ - چهره و صورت - نویسنده در اول کلمه میآید و نسی میسازد - ۱۰ - شهری در جنوب شرق آسیا - حیوان باربر - ۱۱ - شریک در کار - از دواج کرده - عمودی :

- ۱ - به بدن مریضان عاجل داخل میکنند - ناحیه ای از شهر - ۲ - سبق - پخته نیست - ۳ - دروازه دهن - خندان - عدد تنها - ۴ - غذا را مطبوع میسازد - از کمترین های هند - حرف تعجب - ۵ - بندریست در فرانسه - یکی از کارها - ۶ - آدم مس - غنای ابتدایی - بکس کوچک - مرده را با آن میبرند - ۸ - تکرار حرفی - قابل خواندن است اما اینطور نمیویسند - طالع - ۹ - در استنا و هم معنی بپمودن را دارد - کشوری در شمال اروپا - حرف مفعولی - ۱۰ - مقابل نیست - بلی - ۱۱ - از محصولات نفی که زیاد تر برای لباس استفاده میشود - فرق و تفاوت -

قطعاتی از همین شماره ۴

در این شماره کلیشه بریده شده‌ای از قسمت های مختلف مضامین این شماره بنظر شما میرسد ، آیا میتوانید بفهمید که هر قسمت

(۱) اوژروی سبزه حاجیری را برداشت واز بسیار نزدیکی شروع به امتحان کردن آن نمود بعد فامتش را درست کرد. در این لحظه علامه همراهی و پریشانی را می شنید در جشعانش مشاهده کرد. او دستش را بکناری کشید تا بدین ترتیب لی بتواند نس مذکور را بقوی مشاهده نماید .

(۲) با ساس يك شیوه علمی و درست آمو زشی است که شما گردان مسی توانند تا بیج مثبت از محیط مکتب بدست آورده این شیوه تعلیمی و

(۳) از این دو هنر پیشه سوالاتی کرد که چون مربوط آنها نبود از جوابش عاجز ماندند ولی چون نما یند معلم

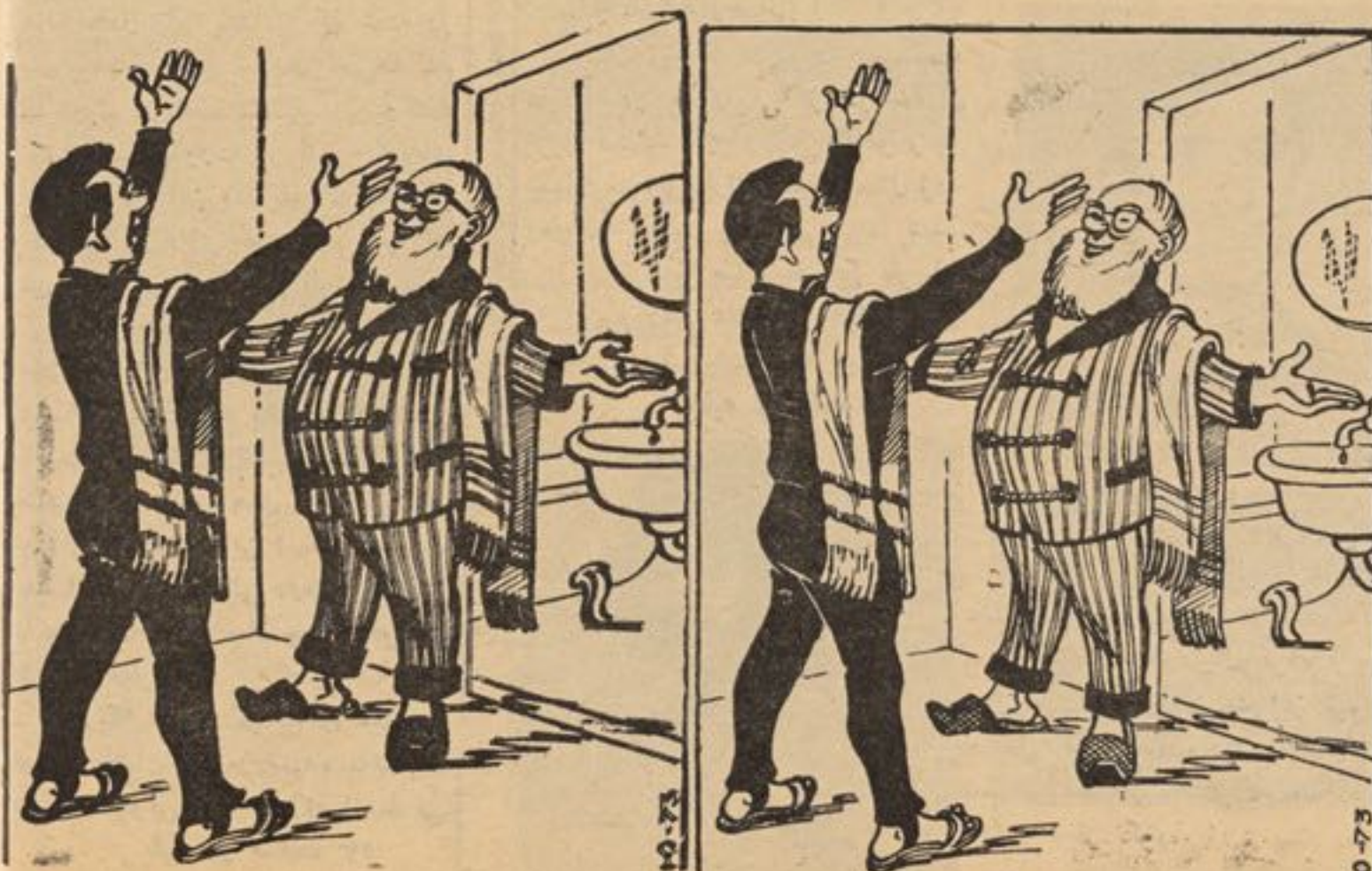
(۴) برای نخستین بار در دنیای هنر ۱ - سایه‌ها کوشیده است تاروشی غنچه‌ها مدعی را برای ابراز عقاید عمیق بشر خواهانه - در زمینه آزادی و تعالی اخلاق آسان بر روی پرده نقاشی پیاده کند .

(۵) هشتم می آید به انجمن کورسلیم میماند زیرا موسسه نسوان هر یکی از اعضای این انجمن به شمار میروند یکی دیگر از همکاری های موسسه نسوان تیره جای و محظوظی و فروشی این بقرار است و هم هر کس

(۶) خانه خورش خارج میگرد کلید هایش را گم میکند سوسو سوسو و دو ستا نشن که کلید ها را یافته

مربوط بکدام مضمون این شماره است ؟

هشت اختلاف



حتماً فکر میکنید که این دو تصویر با هم کاملاً مشابه اند ولی اینطور نیست و اگر خوب دقیق شوید خواهید دانست که در بین آنها هشت اختلاف عمده وجود دارد ، بگردید و آنها را پیدا کنید! زوندون

جدول کلمات متقاطع



HORSE BRAND SOCKS.

پا پوشیدن جو دابای زیبا و شیک اسپ نشان نه تنها به اقتصاد ملی خود کمک میکند بلکه باعث تقویه صنایع ملی خود هم میشود.

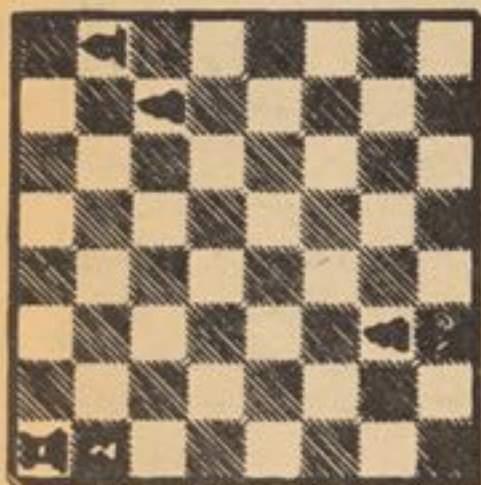
بوت پلاستیکی وطن از نگاه جنسیت، زیبایی و دوام بر بوتهای خارجی برتری کامل دارد و با خرید آن اقتصاد خود را تقویت مینمایید.



شرکت پلاستیک جوراب‌ها را می‌شوید

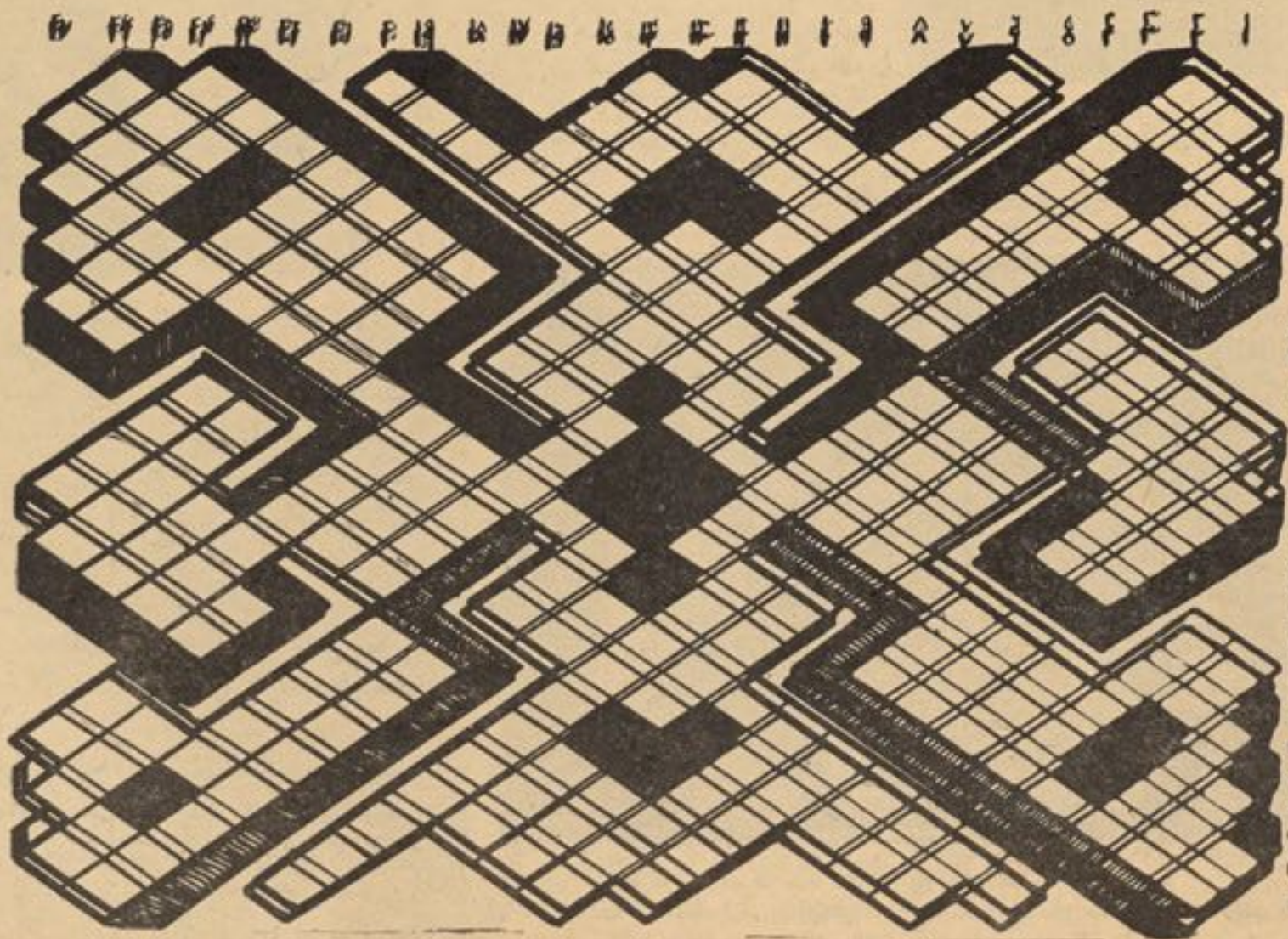
برای دو نفر کما نیکه موفق به محل نمودن قطعاتی از همین شماره و جدول میشوند بحکم قرعه یک سیت جواب اسپ نشان و پنج جوره بوت پلاستیکی وطن جایزه داده میشود.

مسأله سطرنج



اگر کلید حل این مسأله را که عبارت حرکت اول مهره سفید میباشد پیدا کردید آنرا برای ما بنویسید!
بازی را همانطور که معمول است سفید شروع میکند و باید بعد از حرکت سوم سیاه بازی نماید!

- افقی :**
- ۱- مکتب تب ندارد. از آنطرف باغ در پستو .
 - ۲- خوشبو است - تخم در عربی - کسی که نشه باشد .
 - ۳- نیمه عاجل - ولایتی در شمال کشور - لجن اما نامرتب .
 - ۴- جانور بی نور - خودم - یک در انگلیسی .
 - ۵- نصف مغلر - ادای نامرتب - دریائی در ایتالیا .
 - ۶- شاعر معروف کشور مژا - فغان و ناله .
 - ۷- راست - نصف زمین - مشوره - دهنده .
 - ۸- از آنطرف نو - بای بی سر مکرر با یک حرف زاید .
 - ۹- از آنطرف خام است - خشک نیست .
 - ۱۰- شمشیر بی شیر - قلمه .
 - ۱۱- حیوانات آنرا میخورند .
 - ۱۲- داس بی سین دم - هم خفه .
 - ۱۳- معاون با یک حرف زاید - پسر در عربی - خشک .
 - ۱۴- مام - مرده را چنین میکنند یک حرف - اشاره بدور .
 - ۱۵- نصف مغلر - ادای نامرتب - خبر رسان .
 - ۱۶- در .
 - ۱۷- عهودی :
 - ۱- آنج - جای را چنین میکنند - فناء .
 - ۲- تجلی - مکمل بی سر - محکم
 - ۳- کسی که شهادت میدهد - مادر .
 - ۴- راه بی پایان پستو - زنی که شعر میگوید .
 - ۵- رطوبت - درد .
 - ۶- ده - لحظه ای .
 - ۷- یک - درنده - خدا از شما دور داشته باشد .
 - ۸- محمود هو تک ولی یک حرف کم دارد - قلب .
 - ۹- مفکر است ولی پاندارد - مرد نیست .
 - ۱۱- بازی کردن در آنجا خطر دارد - ناقل بی پا - دو .
 - ۱۲- روی - زمان ابدالی :
 - ۱۳- باریدن آن خساره بارمی آورد - پایان زندگی - دل سحر چیه .
 - ۱۴- نصف کشور - ما - اول بی اول - مادر
 - ۱۵- ضمیمه ها - هفا - غایب - مفرد .
 - ۱۶- مادر - خواجه پارسا .
 - ۱۷- منار بی انتها .
 - ۱۸- باغ باغ - مستی می آورد .
 - ۱۹- کلمه بی معنی - نام یک فلم هندی .
 - ۲۰- جزئی از کشور ما که فعلا جدا افتاده .
 - ۲۱- نام یک فلم هندی - عضوی از صورت - کهنه نیست .
 - ۱۲- جوار - خودم - ۲۳ از آن طرف ای - او -
 - ۲۴- امروز - مربوط به مو سم آدم بی پا .



طرح کننده: صالح محمد کهسار



زنان و دختران



مترجم: محمد حکیم ناهض

طفل شما

تکلیف کودک

هرگاه ناف طفل قبل از خوب شدن مرطوب می گردد، باید از ترشیدن دائم و مسلسل توسط لته یا نفت زیاد حفظه گردیده و هر روز با الکل پاک شود. داکتر ممکن است غرض زود خشک شدن و بهبودی زخم ناف یک پودر آنتی سپتیک را توصیه نماید.

هرگاه ناف و جلد اطراف آن سرخ شود، آلودگی یا گرفتگی مکرر و رانشان می دهد که لازم است فوراً به داکتر مراجعه نمایند. اگر خشکی روی زخم ناف طفل که هنوز خوب نشده بوسیله پوشاندن یا کشیدن لباس گس شده و شاید یک یا دو قطره خون از زخم خارج شود خارج شدن این مقدار خون مهم نیست.



وقتی که طفل هنوز در رحم مادر میباشد، از راه عروق خون ناف تغذیه می گردد. به مجردیکه تولد می گردد، داکتر یا قابله آنرا بسته کرده از نزدیک جسم طفل قطع مینماید. بیخ آن که بالای می مانند خشک می شود و بالاخره می افتد که (باصطلاح افتادن ناف) معمولاً در حدود یک هفته یا دیرتر وقت می گیرد. وقتی که ناف افتاد ممکن است یک داغ برای چند روز بجا بگذارد که گاهی شاید چند هفته دوام نماید تا بهبودی کامل حاصل شود. هرگاه خوب شدن بطبی باشد، ممکن است داغ جای که ناف افتاده (زخم) شود که گرانولیشن می شود یاد می گردد مگر این موضوع آنقدر مهم نیست.

حصه ناف که زخم شده باید فقط پاک و خشک نگاه داشته شود تا مکرر بگیرد.

اگر زخم ناف خشک نگه داشته شود یک پوست (ارچق) روی آنرا می گیرند تا آنکه بهبودی یابد. در حال حاضر داکتر ها توصیه می کنند در حالیکه ناف خوب می شود زخم بندی بالای آن صورت نگیرد. باین طریق انتظار می رود که خشک تر بماند. همچنین بعضی اوقات توصیه گردیده است که طفل نباید بوسیله تب غسل داده شود تا آنکه ناف طفل کاملاً بهبود یابد مگر این قاعده در صورتیکه ناف با پنبه تعقیب شده خشک شده باشد ضرور نیست. باید گفت که کار عاقلانه است که لته طفل باین تر از ناف طفل که هنوز خوب نشده بیجانده شود تا آنکه زخم ناف مرطوب نگردد.

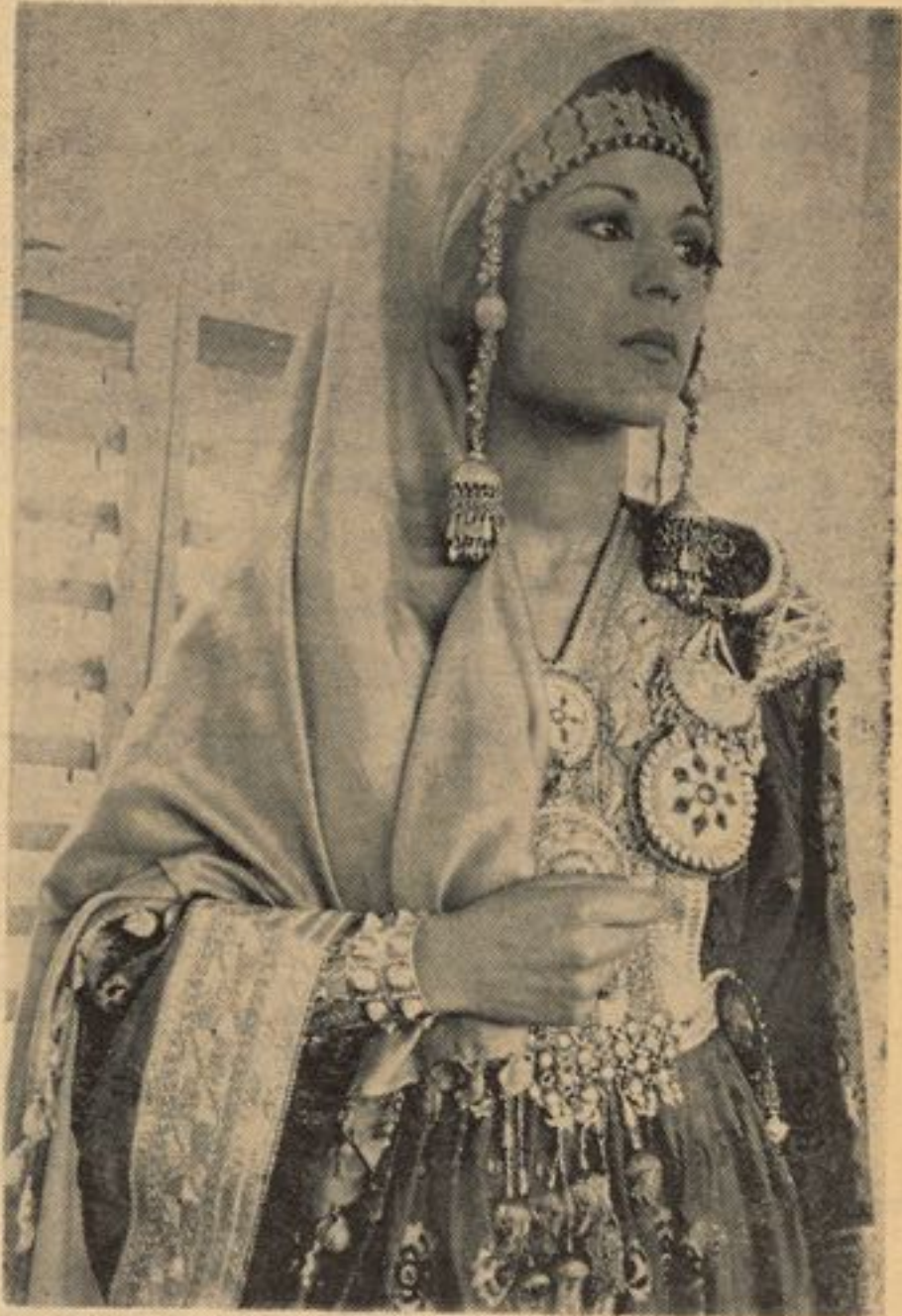
به سمر گرمی های تان توجه کنید



همانطوریکه یک مرد، با صرف چند دقیقه یا چند ساعت در اشتغالات فرعی و تفریحی، با جسم و روحی تازه و شاداب می تواند مجدداً بکار اصلی بپردازد زن می تواند، با اشتغال به سرگرمی های مفید، در واقع خستگی روزانه بدرکند و وظایف خود را از صورت بگنواخت

و خسته کننده بیرون بیاورد. کار زیاد ما را خسته نمی کند. ملالت خاطر و بگنواخت بودن کارها است که اسباب خستگی و زحمت می شود. از آنجاییکه خانمهای خانه دار لزوماً غالب بقیه در صفحه ۵۵

زن کوچی



من زن کوچی هستم. در همه زمین های حاصل خیز و در جا نیکه فصل کار و کشت با شد مسکن میگزینم. از یثرو منزلی ندارم و سا ما نیکه به آن زندگی می کنم بسیار کوچک و نا چیز است در غز و بیکه شب ها را در آن می گذرانم جای زیادی را نمیگیرد. روزها بالای زمین مشغول کار زراعتی هستیم و اکثر اوقات رمه داری می کنیم. خو را که من خو را ساده است و از آرد گندم و سبزیجات و شیر و ماست و مسکه استفاده میبرم.

من از سردی خوش نمی آید، زیرا زمستان مو سومی نیست که بالای زمین کار کرد از یین سبب فاصله های دور و درازی را می بینیم و در مناطق که وقت حاصل و مو سم کار زراعتی با شد خیمه میزنم.

من در ضمن کار های دیگر به بچه هایم رسیدگی می کنم و از آنها مانند هر ما در دیگر مرا قبت می نمایم. شب ها به کار های دیگر از قبیل دوختن لباس، بافندگی و ریسنده گی مشغولم. لباس من با آنهای که در شهر زندگی میکنند فرق دارد. پیراهنی بلندی به تن می کنم که آراسته با زیورات سنگین است. مو هایم را می باقم تا به را حتی بتوانم کار کنم.

بقیه در صفحه ۵۷



مصرف بیهوده بد است

فروش و غیره از در آمدتان نفع بردارند و بهره ای بر ندوشد شما در این میان سهمی ندارید. برعکس طرح بودجه فامیلی و خروج کردن روی نقشه معین سهم مناسبی از درآمد را برای خانواده تامین میکند.

منظور از تنظیم بودجه، بستن غل و زنجیر بدست و پا و یا بی هدف نگه داشتن حساب مخارج نیست، بلکه هدف اصلی نگه داری صورت مجملی از چگونگی خرج و دخل برای تحصیل حداکثر استفاده از درآمد فامیلی است. بودجه دخل و خرج به شما نشان میدهد که چگونه می توانید به هدف و مقاصد خود برسید و مسایلی از قبیل خرید خانه و شخصی «ادامه» زندگی بهتر، تامین توسعه ای برای دوران کهنوت و پیری و بالاخره تحقق آمال و آرزوهایتان به چه ترتیب می تواند صورت گیرد.

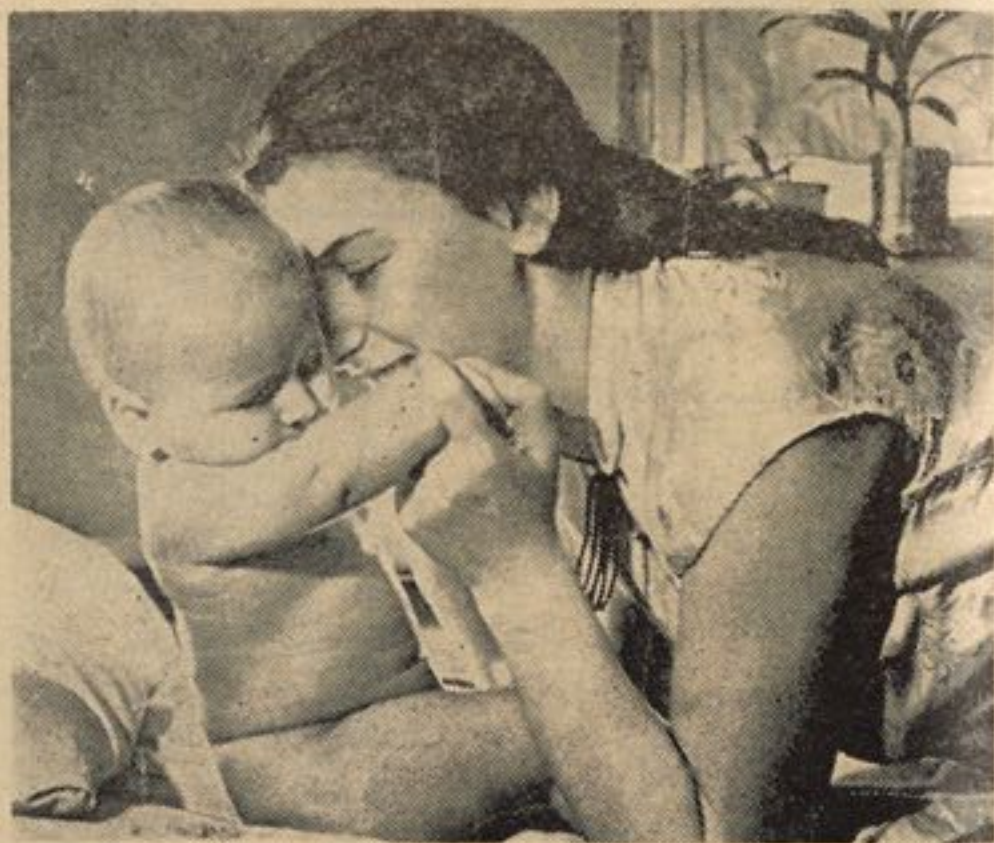
زنیکه اضافه خرجی و اسراف را پیشه ساخته و مبلغ زیادی از بودجه شوهر را بطرق مختلف بیهاد میدهد نمی تواند بر خود عنوان زن زرنگ و زیرک بگذارد. چنین خانم و پال کردن شوهر است و تیشه بر ریشه خود می زند.

وضع دنیا طوری است که روز بروز سطح زندگی افراد ترقی می کند. غالباً تصور می کنیم که هرگاه پول بیشتری تحصیل نمایم تمام مشکلات و گرفتاری های ما از بین می رود و به کمک این عامل با اصطلاح «حل مشکلات» دیگر از لحاظ مالی غم و نغمه ای نخواهیم داشت. اما متخصصین امور مالی میگویند:

وجود درآمد بیشتر لزوماً معنی برطرف شدن مشکلات مالی را نمی دهد.

خرج کردن بدون پروگرام، معنی این را میدهد که همه کسی از قصاب و نانوا و پارچه

تغذیه و نگهداری طفل



کشیدن سگرت برای مادران هنگام شیر خواری کودک مانع صحت مندی پسر و یا دختر میشوند و به سیستم عصبی تاثیر تخریب کننده وارد میکند.

در ماه اول طفل روزانه ۶-۷ مرتبه بعد از هر سه ساعت تغذیه میشود به استثنای ۶ ساعت در شب. در اواخر ماه اول کودک قویتر بوده و فقط شش مرتبه تغذیه میشود.

از ماه چارم الی آخر سال اول پنج مرتبه بعد از هر چار ساعت برای طفل شیر داده میشود به استثنای هشت ساعت در شب.

اطفال غالباً به اوقات معین شیر خوردن عادت کرده و بدان منظور بیدار میشوند اما اکثر قبل از وقت معین شروع به گنج خلقی میکنند می توانید او را ده الی پانزده وقت ترشیر بدهید و در صورتیکه در وقت معین از خواب بیدار شود چند دقیقه بعد تر شیر دادن طفل در شب به هیچوجه صلاح نیست.

اگر طفل گریه کرده و خوب نمی خوابد بگوئید که او را آرام بسازید لته هایش را تبدیل کرده و طفل را روی شکم بخوابانید تا نفع از وجودش خارج گردد.

او به صورت نور مال اکتشاف میکند. در پنج ماهگی بر علاوه شیر مادر با ید شربت میوه و سبزیجات هم به طفل داده میشود و بعد باتوجه به مقدار شیر مادر به طفل بصورت متوالی غذا داده شود ثوربا، آب سبزیجات، شوربای ترکاری و گوشت گوشت کوفته شده، چکر، ماهی و مرغ همه مغزی هستند. خودا که های فوق دارای مواد غذایی ای است که برای نمو طفل ضروری می باشد.

اگر کودک بعد از شیر خوردن دفعاتاً گریه میکند چنین معنی میدهد که که شیر کافی ندارد. برای چند روز طفل را قبل و بعد از غذا در اوقات مختلف روز وزن کنید تا بدانید که روزانه چه مقدار شیر میگیرد متخصص اطفال برای تان خواهد گفت که این مقدار شیر کافیست و یا خیر؟

اگر طفل درست تغذیه شود وزن گرفته و سریع رشد میکند و خطوط عمیق ناشی از چاقی در دست ها و پا هایش به وجود می آید و در چنین حالت قوه ذهنی و فکری

بقیه در صفحه ۵۵

مود و فیشن



پخت و پز نان بریان

سه دانه تخم مرغ را خوب بهم بزنید و نیم فاسق جای خوری نمک را بدان اضافه کنید. بعد دو سوم حصه يك پیاله شیر را طوری جدا گانه بجو شانید و به مایع مذکور بیفزایید آنگاه تابه را گرم کرده روغن را در آن بیندازید و توتوهای نان را در آن مایع فرو کرده ساندکی نگه دارید. سپس توتوهای نان را از مایع بیرون کرده در تابه باروغن سرخ کنید. وقتی که توتوهای نان سرخ گردید کمی بوره و دالچینی بروی آنها بپاشید و برای صبحانه شما بهترین خوراک است.



این طبیعت زنان است که موقعیکه دوستشان داریم، ما را دوست ندارند و زما نیکه دو ستشان نمی داریم، دوستما نمیدارند.

(سر و انت)

دخترانانو

زندون



از کتاب قدرت و اراده

چگونه میتوان میل به کوشش در خود ایجاد کرد

روانشناسان عصر حاضر همه بر این مطلب متفق اند که هر خیالی را میتوان بصورت عمل در آورد .

پس کسانی که بتکرار عاقلانه آشنا هستند برای تربیت روح خود از راه پرداختن بافکار عالی و امید بخش همچون زحمتی متحمل نمیشوند ولی کسانی که چنین استعدادی در آن نافع است و بتکرار قوای دماغی خویش قادر نیستند لازم است تا بلونی خطی از تغییراتی که مایلند در وجود شان تولید شود و قوای آنها که بر آن تغییرات مترتب است تر تیب دهند و ازین راه خود را برای پرورش اراده آماده سازند و ما مطمئن ایم که با چند مثال زیر می توانیم نمو نه خود بی در دسترس خوانندگان خود بگذاریم .
من میخواهم آرا مشن دایمی بدست آورم و مطمئن خاطر کامل و اعتماد راسخ در خود بوجود آورم .

من میخواهم قوه دراکه سرشاری در تمام مواقع در خود ذخیره کنم و بحکومت بسر خود نائل شوم و در حضور هر کس آرامش و خون سردی خود را حفظ کنم .
من میخواهم از استعداد تا آخرین درجه استفاده کنم و مقامی را اشغال نمایم که خیرگی و لیاقت فوق العاده لازم داشته باشد .

من میخواهم کاری را که در فلان لحظه پیش بینی کرده ام بوجود تمام موانع یا حوادثی که میخواهند مرا از اجرای آن باز دارند با انجام رسانم .

من میخواهم از تحریکات جسمی خود جلوگیری کنم و عواملی را که باعث برهم زدن تعادل زندگانی و مخالف مقاصد و امال من است از بین ببرم .

من میخواهم با دقت کامل در افکاری که اختیار این دست میدهم و با امور زندگانی من مربوط است یاد در موقع خواندن بمن روی آورم و بشود بخور و تدقیق کنم .

من میخواهم کوششی صادقانه ستیرونی سرشار و اعتماد زیاد در خود بوجود آورم و بدین است هر کس میتواند شمتاً مقصود بخصوص خودش را نیز بخود تلقین کند مثلا بیماری که پیش از هر چیز خواهان بهبودی خود باشد بتلقینات سابق عبارات زیر را هم بیافزاید .

من میخواهم اراده ام با اندازه نیرومند گردد که بتواند وضع مزاجی مرا تغییر دهد .
پس از اینکه چنین تا بلونی ترتیب داده شد باید از اول تا آخر چندین بار آنرا مطالعه کرد و در هر یک از مواد آن جداگانه بررسی نمود و مخصوصاً باید سعی کرد که معانی آن کاملاً بدهن سپرده شود .
بقیه در صفحه ۵۷



لا یق و فوق العاده بودم بلکه یکی از جمله شاگردان و همصنفان خود بودم و به آرزوی اینکه سال اخیر ابتدایه را تمام میکنم و شا مل متو سطه می کردم بر خود می بالیدم و برای آینده خود نقشه ها می کشیدم . در همین زمان بود که یکی از جمله همصنفانم با من رفیق شد به اصطلاح از رفیق های جان بجانی و برادر خوانده . ولی این برادر خوا نده بلای جان من شد و بارفتار و کردار که داشت آهسته آهسته مرا بطرف کار های خود متوجه گردانید و وسیب شد که آن سال را از اکام بمانم اگر چه این ضربه در روحیه ام تاثیر فوق العاده نمود و مدتی مرا سخت تحت تاثر خویش قرار داد ولیکن این رفیق باز هم در مقابل من سبز شد و با رفتن به سینما ها و گردش گاه ها و ازین قبیل کار ها فراموش نمودم که

اگر بیست و سه سال زندگی پر درد و رنج را زندگی میگوئید من بیست و سه سال زندگی کرده ام . شاید تعجب کنید که خلاف گذشته در دلها در مجله ژوندون نشر میشد در دهن مانند درد دیگر جوانان نیست که از نداشتن ، همسر - و یا ظلم پدر و یا رویه نا مناسب فامیل و خانواده و غیره و غیره شکایت میکنند بلکه این درد دوگله از شخص خودم است .

بلی باید بگویم که با وجود داشتن بیست سال تا کنون موفق نشده ام که مکتب را تمام نمایم . و این یگانه آرزوی من جامعه عمل ببوشد برای اینکه موضوع این درد بی در مان من خوبتر روشن گردد . بهتر است به ده سال عقب بر گردم . درست بیاد دارم که در صنف ششم درس میخواندم نه میگویم که شاگرد

نامه ها

واقعا مفکوره شما در قسمت تعلیم و تربیه جوانان قابل قدر است و ما هم با شما هم عقیده هستیم به امید موفقیت شما .

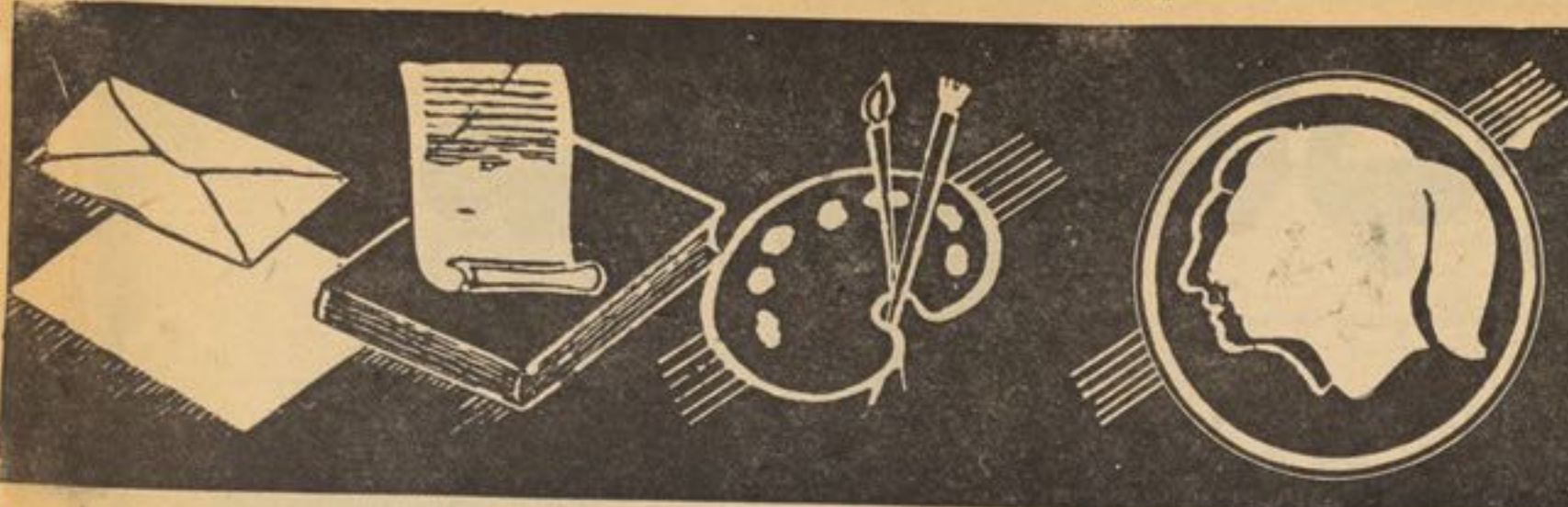
بنی غلی پیر محمد گل چین یا ر از لیسه غازی
تا مه شما به اداره مجله ژوندون رسید از همکار پتان تشکر امید وازیم با ارسالی خویش همکار پتان را بیشتر با ما ادامه دهید .

بنی غلی خلیل الله اعظمی .
مکتوب شما به ما رسید احساسات شما قابل تحسین است .

شباغلی عبدا لکریم (جلا لی) متعلم صنف یازده لیسه خان آباد مضمون شما تحت عنوان (ای جهان) به اداره مجله رسید .

این هم قسمتی از مضمون شما:
«ای جهان! ای مادر بشر ما به پیکر وجود تو اهمیت قایلیم و از هر گونه مساعی در راه آبادی تو و در راه پیشرفت هم نوع خویش که در دامن وسیع پرورده شده دست دریغ نمیدا ریم .»

بیغله فوزیه از لیسه صنایع کابل .
نامه شما به اداره مجله رسید .



ستارگان بجان هم افتیدن

دوود معروف سینما فرانسه که شاید همگان آنها را بشناهند یکی ژان بلوند و دیگری آلن دولن میباشد که اکثر از خوانندگان ما فیلم های این دو هنرمند سینمای فرانسوی را در پرده سینما دیده اند.



ژان بلوند ستاره موفق سینمای فرانسه و انسی دیپوری همبازی ژان بلوند.

در این اواخر این دو هنرمند سینما به اصطلاح ظرافت بخرچ دادند بدین معنی که هر دو بجان هم افتید و یکدیگر خود را تا که قدرت داشتند لت و گوپ نمودند و عوای آنها آنقدر بلند شد که کارشان به محکمه کشید. فهمیده نمیشود که آیا گناه از ژان بلوند است و یا از آلن دولن هر دو هم دیگر را متهم می کنند. یکی از آنها میگوید که با چاقو بر من حمله کرده کرده دیگر را متهم می کنند یکی از آنها



الان دولن ستاره معروف سینمای فرانسه قبل از آنکه داخل محکمه گردد.

سال گذشته را ناکام مانده ام سال تعلیمی آهسته آهسته به آخر می رسید. و من برای درس های خود آمادگی نداشتم و تا بالاخره امتحان سالانه رسید و من باز هم در حالیکه دو سال یک صنف را گذشتانده بودم در امتحان ناکام ماندم و از مکتب اخراج گردیدم.

پدر و مادر و فامیلم باز در باره این رفیق نااهل با من صحبت کردند و نصیحت ها نمودند ولی من آن هارون گپ شنو و پسر درس خوان و مکتب روسابق نبودم از خود دلایل می تراشیدم و می گفتم: که اصلا من استعداد درس خواندن را ندارم چرا برایم کاری پیدا نمی کنید.

کار هم پیدا شد بعد از مدتی دلسرد شدم بکار دیگر رو آوردم ولی آن هم به مذاق من برابر نبود مدتی بیکار ماندم و رفته رفته این بیکاری در من یک نوع عادت شد و سبب شد در هر کاری که رجوع می نمودم زود خسته شده و آنرا ترک میکردم امروز که در یک ورکشاپ موتر کار میکنم افسوس آینده را می خورم ولی چه سود دارد.

سایر سیده

به امید موفقیت شما.

بناغلی انور فرهاد از لیسه صنایع کابل!

نامه شما به اداره مجله رسید واقعا شما خوب درك نموده اید که وظایف طبقه جوان کشور بیشتر از همه وقت دیگر قابل اهمیت است و ما جوانان باید هر چه بیشتر به وظایف خود متوجه بوده و از هیچ گونه فداکاری در راه ترقی کشور دریغ ننماییم.

بقیه در صفحه ۵۷

در جستجوی دوست

اینجا نب محمد فاروق از ولایت ننگرهار مایلم بابر دران و خواهرانی که علاقمند مطالبه آثار نویسندگان کشور باشند مکاتبه نماید لطفاً با این آدرس مکاتبه نمایند محمد فاروق از دارا لمعلمین ولایت ننگرهار.

آرزو دارم با خواهرانی که در قسمت تاریخ افغانستان مطالعه داشته باشند مکاتبه نمایم. آدرس لیسه عالی زر غونه. اسم فوزیه متعلم صنف نهم ج.

اسم نجیب الله عسکر فرقه نمبر ۸ میخوام با برادران و خواهرانی که مایل به مکاتبه باشند و در قسمت عکاسی تا اندازه معلومات داشته باشند مکاتبه نمایم.

نام محمد هارون از کلو پشته.

میخوام با کسانیکه به موسیقی علاقه داشته باشند مکاتبه نمایم. آدرس: محمد هارون خانه نمبر ۴۱۷۲۱

اینجا نب عبدا لمنان از ولایت کندز.

آرزو دارم با خواهران و برادرانی که با مطالعه سرو کار داشته باشند مکاتبه نمایم لطفاً به این آدرس: نامه بنویسد.

آدرس: عبدا لمنان ولایت کندز لیسه شیرخان.

آرزو دارم با خواهرانی که در مورد آشپزی معلومات داشته باشند مکاتبه نمایم.

آدرس: نادیه از لیسه صنایع کابل.

مردی با نقاب بقیه

تاینگای داستان :

گنتر هامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقیه ها زندگی اش را از کف داد. الگ معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردون به تعقیب مایتلند پیر که مرد موزی است میباید. رای بنت جوان که نزد مایتلند کار میکند، به اثر تشویق لولا بسا نسوا پارتمان لوکس به کرایه گرفته می خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیر خاتمه دهد و تلاش خواهرش برای ادامه کار او نزد مایتلند به کدام نتیجه نمی رسد و او را ترک میکند. دیک از طرف وزارت خارجه انگلیس هامور حفاظت یک سند میشود. اما اسناد از سیف منزل لارد فار میلی بطرز اسرار آمیزی به سرقت میرود.

را بخاطر نجات جان او بعمل می آورد هرگز در زندگی خود اشتباهی به این بزرگی نکرده است. الگ بصورت آن مرد خوب دقیق شده دید او را می شناسد! - شما، برودا -

امریکا بی انگشتش را تر کرده چاپ بقیه را از بازوی خود پاک نمود و اظهار داشت: «من پسا نتر بشما توضیح میدهم آقای الگ، اما اکنون مشوره خوب یک دو ست رابشنوید و همین الان به واندوس و ات تیلفون کنید.»

وقتی الگ به دفتر خود رسید، تیلفون او پیهم صدا میداد. قرارگاه واندوس وات با او تماس گرفتند. گزارش داد: «موتور پو لیس شمارا در وسط چمنها متوقف ساخته، دو تن از ما موران آنان را زخمی کرده اند و محبوبس هم در اثر فیر کشته شده است.»

دیک گاردون و معا و نش پس از ده دقیقه از دریا فت گزارش به واندوس وات بودند. بدنه خراب شده موتور پو لیس را دیدند که عده دور آن جمع بودند و پولیس ها اطراف موتور و مردم تماشاچی را حلقه کردند.

جسد لینوف به زندان نقل داده شد و در آنجا یکی از جمله حمله کنندگان بالای لینوف، پس از گرفتاری مجبوس شده بود.

این مرد توسط چند تن از محافظان زندان بر حسب تصادف در بازگشت از تفریح و سطح چاشت او را گرفتار کردند. پس از یک معاینه کوتاهی معلوم شد که مر می قلب لیتنوف را سوراخ کرده و فوراً باعث هلاکت او شده است.

زندانی تازه در حدود سه سال داشت و نسبت به اکثریت نوکران سازمان بقیه ها زرنکتر و کارکشته تر بنظر می آمد. هیچنوع سلاحی نزدش پیدا نشد و او ادعا کرد که دریک دسیسه بهیچوجه اشتراک نداشته است. او مدعی شد که یک روابط برا درانه اینهمه تلاش وسیع ما مور بیکار است و درست در لحظه

دیک به مجرد رسیدن به سیکا - تلند یارد هدایت داد تا بقیه ها را در دو قطار پشت هم نزدش بیاورند تمام اینها یکی بعد از دیگری معاینه گردیدند در صاعد چپ همه شان نقش یک بقیه خالکوبی شده بود یکی از ما موران پولیس آمد خبر داد! «آقای انسپکترا! یکی از همین اشخاص گرفتار شده میخواهد با شما حرف بزند.»

الگ نگاهی با آمرش رد و بدل کرد. دیک به الگ گفت: «نباید از هیچکونه اطلاعی که ممکن است بدست آید اهمال کنیم. شما با او حرف بزنید.»

پولیس همان بقیه را پیش آورد. یک مرد قوی هیکل که از یک هفته به این طرف ریشش را نتراشیده و لباس کهنه به تن داشت کلاه درون رفته اش را تا به سر او و او را فرود آورده بود و از آستین های کتبی اش که احتمالا به کدام مرد متوسل القامت تعلق داشته، مشت های قوی او بخوبی پیدا بود.

الگ نگاهی بصورت آن مرد افکنده بر سید: «خوب بقیه! برای قرقر کردن چه داری؟»

بقیه در جواب گفت: «شما آقای هامور پولیس آیا بطور قطع مطمئن هستید که موتور او لی شما سالم به واندوس وات رسیده باشد؟»

الگ با تعجب سر تا قدم آن مرد به واندوس وات رسیده باشد؟ بقیه جواب داد: «یک تعداد اشخاص در صدد اند لینوف را از چنگ شما بر بیاورند و سر به نیستش کنند. اگر این دیوانه بینوا قیاس میکند که بقیه بزرگ نظر به روابط برا درانه اینهمه تلاش وسیع ما مور بیکار است و درست در لحظه

شد. در پسین راه یک لاری بسا آن تصادم کرده یک طرف موتور پولیس را بکلی تخریب نمود و یک عرابه آن را از بیخ برکنند. اشخاص مجهول الحال و مشکوک در یک چشم بهم زدن از هر طرف پیدا شده بالای موتور پولیس ریختند.

در واژه موتور را باز کرده محافظ زندان را فرود آوردند. هنوز حتی به تار موی او صدمه نرسیده بود که یک موتور حامل بیست نفر پولیس به محل واقعه رسید و از کویچه مجاور نیز تقریبا به عین تعداد پولیسان یونیفورم دار در حالیکه دنده چوب های مخصوص پولیس را بدست داشتند، پیدا شدند. جنگ بین پولیس و مردم بیشتر از سه دقیقه طول نکشید. بعضی از آنها از چنگ پولیس موفق به فرار شده و ما بقی در حالیکه دستبند به دستهای شان زدند، دو دوتور در وسط اسکوت پولیس بحال شکست خورده به اداره پولیس منتقل گردیدند.

دیک گاردون که از فعالیت تشکیل جدید خود مغرور بود، جریان زد و خورد را از بالای بام یک موتور پولیس تماشا می کرد. وقتی غوغا فرونشست به الگ نزدیک شده بر سید: «کدام شخص مهم را گرفتار کرده اید؟»

هنوز زود است که چنین قضاوتی کنیم. همه اینها به نظرم از یک قماش می آیند. لینوف غایب در واندوس وات می باشد من او را در یک موتور سر پوشیده پیش از بروز این حادثه و تصادم با موتور لاری فرستاده ام.»

الگ گفت: یکی از رفقای تو نزد من آمده میخواهد شما کلید زغال خانه را به او بدید بگو بید که در کجا گذاشته اید.

یک درخشش خفیف در چشمهای مرد کوچک اندام پدید آمد. اما این درخشش از نظر تیز بین الگ پنهان نماند.

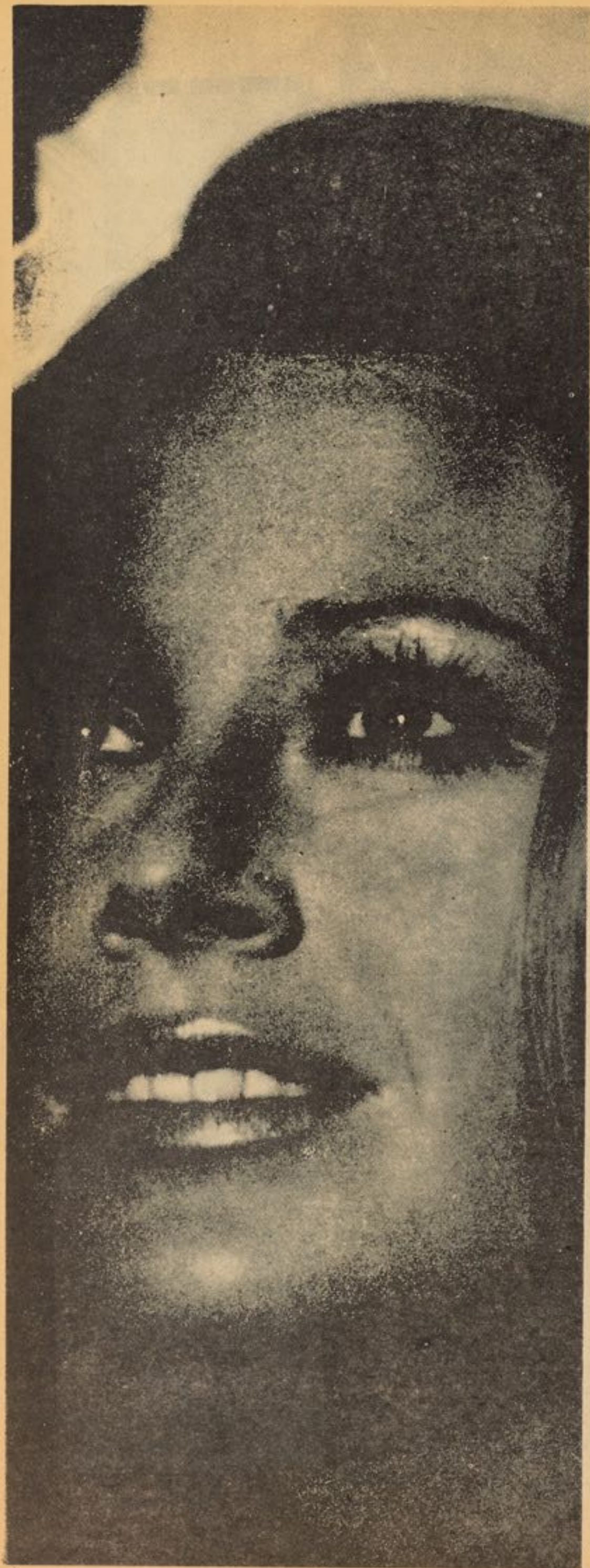
او جواب داد: به دو ستم بگوید که تصور میکنم که کلید را در واندوس وات گذاشته ام. الگ پس از «هوم» گفتن نزد ها گن برگشت و به او گفت: «کلید را در خیابان بتن ویل گذاشته است.» البته این حرف حقیقت نداشت. اما ها گن با رضایت خاطر خدا حافظی کرده رفت. الگ دوباره حیاط را پیموده به طرف سلول زندانی ها رفت و محافظ زندان را صدا زده پرسید: «شما به این آدم گفتید که به کجا منتقل می شود؟»

ما مور پو لیس جواب داد: «بلی آقای انسپکترا! من به او گفتم که به واندوس وات منتقل میشود. ما معمولاً به زندانیان از محل زندان شان اطلاع میدهم تا آنها به اقوام و خویشان خود از محل زندان خبر بدهند.»

الگ از عمل مو فقیهت آمیز خود خوشحال شد. به مار یلن که بقیه همدستان کتنوف هنوز در آنجا پرسیده و با تعجب اطلاع یافت که یک خانم به احتمال قوی خانم یکی از بازداشت شده گان نزد آنها مراجعه کرده، طلب کلید زغال خانه شده است و جوابی که به خانم داده اند این بوده که کلید نزد یک نفر در بریکستون می باشد.

الگ امر کرد: «انها را به زندان سکرپ بفرستید و کسی اجازه ندارد محل زندان را قبلاً به اطلاع آنها برساند.»

عصر همان روز موتور مخصوص زندانی ها از کانون او عازم وایتندال



.....
 که از وسط چمنسپا می گذشت بر مو تو یو لیس حمله شد در حالیکه به تعقیب قاتل قدام کرده میخواست او را دستگیر کند، پیوسته تو قیف گردید.

الک به او گفت: «بقه، تو یک مرده بیش نیستی!» و آنکاه از پشت عینک سفید خود نگاه میقیافه آن مرد فکند و به حرفش ادامه داد: «وقتی زنده بودی در کجا زندگی میکردی؟»

محبوس اعتراف کرد که در شمال لندن در خانه زندگي میکند. الک در جواب گفت: «کسانی که در قسمت شمال شهر لندن زندگی دارند برای گردش به روی چمنسپای واندس وات نمی آیند.»

الک با نگران عمومی زندان صحبت مختصری کرده، سپس از زینه ها فرود آمده وارد حیاط مربع شکل عقب عمارت زندان شد. الک نگاهی به اطرافش فکند.

چهار سمت حیاط را که زمینش از سنگ پارچه، دیوارهای بلند کشیده بودند، در یک گوشه این حویلی مربع شکل یک اتاق کسه شباهت به ورکشاپی داشت جلب نظر میکرد. دروازه آن به روی خط آهن پس و پیش کشیده میشد.

الک به آن مرد خطاب کرد: بیایه اینجا داخل شو! کلید را که از نگران عمومی زندان گرفته بود به داخل قفل چرخانده دروازه را باز کرد. یک چهار دیواری سرد که رنگ سفید داشت دو دستک قوی بصورت چلیپا در سقف روی هم قرار گرفته و سه دانه گادرآهنی بین این دو دستک نصب شده بود. وقتی الک به طرف یکی از دسته های آهنی رفت، پیشانی محبوس برافز چین شد.

الک به آن مرد گفت: «بقه، توجه داشته باشی!» و آن گاه پسته را با بین کشید. با کشیدن پسته آهنی وسط صحن اتاق با صدای مهیبی باز شده زیر پای شان یک گودال عمیق پیدا شد که از خشت پخته کار شده بود. الک به صحبتش ادامه داد: «این دروازه را که زیر پای آدم باز میشود به دقت ببین. آن آهن گادرت زد که روی آن با نباشید علامتگذاری شده می بینی؟ محکوم باید با های خود را بین آن قرار دهد تا جلا دهد و پایش را در

زنجیر بکشد و در یسمان هم از آن آهن گارد که در سقف نصب شده پایین می آید.»
 رنگ از صورت آن مرد پسر واز کرد و با وحشت فراوان اظهار داشت:

شما نمی توانید مرا بیا و بزیید. من هیچ کاری نکرده ام!»
 الک در جوابش گفت: شما یک انسان را کشته اید. شما یگانه کسی هستید که در چنگ، افتیده اید و حالا موقع آنست که کفاره گناهان سائر اعضای باند را بدهید.»

الک در ختم کلامش از اتاق خارج شده دروازه را پشت سرش بست.
 مرد محبوس دست لرزان را بالا برده به لبها نزدیک کرده گفت: «صبر کنید. من حاضرم هر چه را میدانم بشما بگویم.»

یک ساعت بعد دیک گاردون با اطلاعات سودمند و قابل توجه به دفتر پولیس بازگشت. نخستین کاری که کرد این بود: جوشا یو را نزد خود خواست. این مرد ولگرد و ماجراجو باقیافه خوش و خندان نزدیک آمد.

دیک به او گفت: خوب آقای برادر حال قصه کنید. بفر ما بیسند بنشینید.»
 برادر پاسخ داد: چیز مهمی برای گفتن ندارم. از یک هفته به اینطرف بابقه ها آشنا می نژدیک بهم رسانیده ام.

این برای من خیلی عجب آمد که آنها نباید همدگر شنا تراشناستند و از همین جهت با اولین عضو این سازمان که بر خوردم نتوانستم برای شنا سازی دیگران بیشتر فتنی کنم. من در یک هو تل سر را هی در دیت فورد با او تماس گرفتم. و امروز شنیدم که یک فرق العاده عاجل برای یک شرکت بزرگت واصل شده است و من تصمیم گرفتم در راه سکا تلند یارد بمن خبر دادند که یک گروه مر بوط به سازمان بقه ها مامور شده اند لیتنوف را بیشتر از آنکه به وندس وات برسد، از سر راه شان بردارند.

«شما کدام یک از سرکردگان بقه ها را دیده اید؟» برادر سرش را بعنوان نفی تکان داد.
 «آمنها همه یک رقم معلوم می شوند. اما بطور قطع دو تا سه نفر بقیه در صفحه ۵۷

خزانه هنر روس



پودرت شچلیابین

و مصا بیی که برای مراد در قبال خود دارد، نقاشی کرد. او یکی از مخالفین سر سخت جنگ به لیبو و نظر خود را درین باره در نقاشی عصر اش «تخلیل جنگ» آشکار ساخته است که در این اثر هنری از کاسیه سر انسان ها سدرحالی که دسته ای از کلانمان آنها احاطه کرده و در دور نمای آن شهر ویران شده و درختان ذغال شده قرار دارد، مجسم میخورد در کتیبه چوکات شده آیکه از وریچاگین بیاد کار مانده است چنین خوانده میشود.

« اهداء به تمام قسائین گذشته، جای وایند ».

این کتیبه نشان میدهد که وور شچاگین از جنگ و تجاوز نفرت داشته و عقاید وی به نظریات مان نزدیک بوده است.

آثار قرن بیست بنوبه خود درین گالری به درخشندگی خاصی نمایان است و پورترت های ولانتین سیروف در پدیده های هنری رومانسک میچائیل و کرونل در بین این آثار درخشندگی خاصی دارند. سیروف در پورترت های خود خصوصیت وقت اجتماعی و استعداد برانزده اش را ترکیب نموده است در پورترت دختر با شفتالو ها جوانی و زیبایی و دم تازه



پودرت دوزنگو دایرکتور کاراف موخینا

شباب که سه یازده و پر جبینش است درحالی که پور توت کامل و مولو هنریشبه تراژیک بالباس دراز سیاهش، عالی است.

ورویل تجصیلات رومانسک نشاء آوری را در آثارش جان بخشیده است در کارهای

ورویل یک انسان تنها مغرور سرکش با خصوصیت بی همکایش بزرگترین انگیزه

آثارش بشمار عیاید وروبل شرح عالی و کامل از دومن و کارهای دیگر لسر ماتوف داده

است.

نمایشگاه بزرگ اتحاد شوروی آنرا به نوع بی پایان خصلت هاستک ها و خصوصیات

فردی هنر میدان مدرن که هر یک تلاش خود را برای نو آوری و درعین حال وفاداری خود

را به بهترین نعمتات ریالستیک گذشته محفوظ داشته اند، میتوان مشاهده کرد.

هنر مندان اتحاد شوروی زمان مارا و زندگی اتحاد شوروی را به شیوه های متعدد و گوناگون

وروش های مردمی شان تشریح نموده و هر جمهوریت سهیم ارزنده ملی خود را در زمینه

هنر مردم اتحاد شوروی ایفاء میکنند همچنان

فد موخینا و اسر کولیو نوکوب سای -

بر یوزوفو) وادری آثار - وقایع زندگی مردمان روسیه را در گذشته های دور حیات مجدد بخشیده و جنبش های معروف و مبارزات و کارنامه های عظیم مردم باریخها و ایثار و قربانی و ایزاز قهرمانی آنها انعکاس داده است.

کارهای ویکتور وسنت سوف و واسیلی ورشچاگین نمایانگر پرافتخاری نمایشگاه در نیمه دوم شده نوزدهم شمرده میشود.

وسنت سوف از زندگی فولکلور روسی در آثارش الهام گرفته است. وی در نقاشی

هایش که نشان دهنده سلك خاص خودش میباشد قهرمانان فولکلوریک روسی و داستان های ایشانرا ترسیم کرده است.

« اثرشاعرا نه



پودرت زن پارتیزان کاراف موخینا

ودل انگیز (الیونوشکا) و صحنه (بعد از جنگ

ایگور سوف یا توستا لایوچ با پلوتونسی) با اساس

قصه (نوطه میزبان ایگور) و در زندگان در

باره مدافعین روسیه بوجود آمده و نمونه های

تیک هنری بشمار میایند.

در نقد نامه آیکه و - سنل سوف در باره

(رزمندگان) نوشته - میگوید که (این اثر

یک قوه منظر آرمی که هیچکس را نمی ترساند -

ورشچاگین یک سلسله نقاشی های متعدد

دارد که ناشی از مسافرت های طولانی وی می باشد فی المثل سلسله ای نقاشی های

هندوستان سلسله ای نقاشی های ترکستان

و بالقان اما ورشچاگین در واقع به مشابه یک

نقاش بر جسته صحنه های جنگی بشمار

میاید. بحیث یکتا از شرکت کنندگان سه جنگ، و حقایق شوم جنگ را بارتجسها

نقاشان مانند اف - واسیلیوف - ای ساواز اسوف سای - شیشکین - ف پولنیوف و ای لیونیان در آثار خویش سرزمین مادری خویش را منعکس ساخته و حیات شاعرانه و زیبای آنرا نمودار ساخته اند.

کارهای هنری نقاشان بزرگ روسیه الییا

زین و واسیلی سوریکوف - نگر معراج هنر

پردووزنیکی میباشد نقاشی های زین دودو

تالار بزرگ گالری به نمایش گذاشته است

آثار مردمی خارق العاده او. پورترت ها و

نقاشی های تاریخی وی خصوصیت کارش

را به منزله یک هنرمند توانا و مستعد که

آثار گوناگون از خود بجا گذاشته است

آشکار میسازد. (نقاشی مشطاهرین مذهب

در کرسک گوانیا) یکی از بهترین آثار مردمی

زین محسوب میشود - درحالی که وی درین

اثریک واقعه مخصوص را مجسم میسازد،

توانسته است یکی از وقایع تیک زندگی

کرد.

روسی را نیز تشریح نماید آثار تاریخی

خیلی معروف هنری زین عارشد از (ایوان

مخوف و پسرش ایوان) و (قراغان زاپوروزه).

در تالاریکه به سوریکوف اختصاص یافته

است میتوان سه اثر بزرگ تاریخی او را

مشاهده کرد. (صبح اعدام ستر کسسی)

(پویادزمیتیا مروزه) و (منشکوف در

پودرت آی - شیشکین

صحنه های جنگی بشمار

میاید. بحیث یکتا از شرکت کنندگان سه

جنگ، و حقایق شوم جنگ را بارتجسها

نقاش بر جسته صحنه های جنگی بشمار

میاید. بحیث یکتا از شرکت کنندگان سه

جنگ، و حقایق شوم جنگ را بارتجسها

نقاش بر جسته صحنه های جنگی بشمار

میاید. بحیث یکتا از شرکت کنندگان سه

جنگ، و حقایق شوم جنگ را بارتجسها

نقاش بر جسته صحنه های جنگی بشمار

میاید. بحیث یکتا از شرکت کنندگان سه

جنگ، و حقایق شوم جنگ را بارتجسها

نقاش بر جسته صحنه های جنگی بشمار

میاید. بحیث یکتا از شرکت کنندگان سه

جنگ، و حقایق شوم جنگ را بارتجسها

نقاش بر جسته صحنه های جنگی بشمار

میاید. بحیث یکتا از شرکت کنندگان سه

جنگ، و حقایق شوم جنگ را بارتجسها

نقاش بر جسته صحنه های جنگی بشمار

میاید. بحیث یکتا از شرکت کنندگان سه

جنگ، و حقایق شوم جنگ را بارتجسها

نقاش بر جسته صحنه های جنگی بشمار

میاید. بحیث یکتا از شرکت کنندگان سه

جنگ، و حقایق شوم جنگ را بارتجسها

نقاش بر جسته صحنه های جنگی بشمار

میاید. بحیث یکتا از شرکت کنندگان سه

جنگ، و حقایق شوم جنگ را بارتجسها

نقاش بر جسته صحنه های جنگی بشمار

میاید. بحیث یکتا از شرکت کنندگان سه

جنگ، و حقایق شوم جنگ را بارتجسها

نقاش بر جسته صحنه های جنگی بشمار

میاید. بحیث یکتا از شرکت کنندگان سه

جنگ، و حقایق شوم جنگ را بارتجسها

نقاش بر جسته صحنه های جنگی بشمار

میاید. بحیث یکتا از شرکت کنندگان سه

جنگ، و حقایق شوم جنگ را بارتجسها

نقاش بر جسته صحنه های جنگی بشمار

میاید. بحیث یکتا از شرکت کنندگان سه

جنگ، و حقایق شوم جنگ را بارتجسها

نقاش بر جسته صحنه های جنگی بشمار

میاید. بحیث یکتا از شرکت کنندگان سه

جنگ، و حقایق شوم جنگ را بارتجسها

نقاش بر جسته صحنه های جنگی بشمار

میاید. بحیث یکتا از شرکت کنندگان سه

جنگ، و حقایق شوم جنگ را بارتجسها

نقاش بر جسته صحنه های جنگی بشمار

میاید. بحیث یکتا از شرکت کنندگان سه

جنگ، و حقایق شوم جنگ را بارتجسها

نقاش بر جسته صحنه های جنگی بشمار

میاید. بحیث یکتا از شرکت کنندگان سه

جنگ، و حقایق شوم جنگ را بارتجسها

نقاش بر جسته صحنه های جنگی بشمار

میاید. بحیث یکتا از شرکت کنندگان سه

جنگ، و حقایق شوم جنگ را بارتجسها

نقاش بر جسته صحنه های جنگی بشمار

میاید. بحیث یکتا از شرکت کنندگان سه

جنگ، و حقایق شوم جنگ را بارتجسها

نقاش بر جسته صحنه های جنگی بشمار

میاید. بحیث یکتا از شرکت کنندگان سه

جنگ، و حقایق شوم جنگ را بارتجسها

نقاش بر جسته صحنه های جنگی بشمار

میاید. بحیث یکتا از شرکت کنندگان سه

جنگ، و حقایق شوم جنگ را بارتجسها

نقاش بر جسته صحنه های جنگی بشمار

میاید. بحیث یکتا از شرکت کنندگان سه

جنگ، و حقایق شوم جنگ را بارتجسها

نقاش بر جسته صحنه های جنگی بشمار

میاید. بحیث یکتا از شرکت کنندگان سه

جنگ، و حقایق شوم جنگ را بارتجسها

نقاش بر جسته صحنه های جنگی بشمار

میاید. بحیث یکتا از شرکت کنندگان سه

جنگ، و حقایق شوم جنگ را بارتجسها

نقاش بر جسته صحنه های جنگی بشمار

میاید. بحیث یکتا از شرکت کنندگان سه

جنگ، و حقایق شوم جنگ را بارتجسها

نقاش بر جسته صحنه های جنگی بشمار

میاید. بحیث یکتا از شرکت کنندگان سه

جنگ، و حقایق شوم جنگ را بارتجسها

نقاش بر جسته صحنه های جنگی بشمار

میاید. بحیث یکتا از شرکت کنندگان سه

جنگ، و حقایق شوم جنگ را بارتجسها

نقاش بر جسته صحنه های جنگی بشمار

میاید. بحیث یکتا از شرکت کنندگان سه

جنگ، و حقایق شوم جنگ را بارتجسها

نقاش بر جسته صحنه های جنگی بشمار

میاید. بحیث یکتا از شرکت کنندگان سه

جنگ، و حقایق شوم جنگ را بارتجسها

نقاش بر جسته صحنه های جنگی بشمار

میاید. بحیث یکتا از شرکت کنندگان سه

جنگ، و حقایق شوم جنگ را بارتجسها

نقاش بر جسته صحنه های جنگی بشمار

میاید. بحیث یکتا از شرکت کنندگان سه

جنگ، و حقایق شوم جنگ را بارتجسها

نقاش بر جسته صحنه های جنگی بشمار

میاید. بحیث یکتا از شرکت کنندگان سه

جنگ، و حقایق شوم جنگ را بارتجسها

نقاش بر جسته صحنه های جنگی بشمار

میاید. بحیث یکتا از شرکت کنندگان سه

جنگ، و حقایق شوم جنگ را بارتجسها

نقاش بر جسته صحنه های جنگی بشمار

میاید. بحیث یکتا از شرکت کنندگان سه

جنگ، و حقایق شوم جنگ را بارتجسها

نقاش بر جسته صحنه های جنگی بشمار

میاید. بحیث یکتا از شرکت کنندگان سه

جنگ، و حقایق شوم جنگ را بارتجسها

نقاش بر جسته صحنه های جنگی بشمار

میاید. بحیث یکتا از شرکت کنندگان سه

جنگ، و حقایق شوم جنگ را بارتجسها

نقاش بر جسته صحنه های جنگی بشمار

میاید. بحیث یکتا از شرکت کنندگان سه

جنگ، و حقایق شوم جنگ را بارتجسها

نقاش بر جسته صحنه های جنگی بشمار

میاید. بحیث یکتا از شرکت کنندگان سه

جنگ، و حقایق شوم جنگ را بارتجسها

نقاش بر جسته صحنه های جنگی بشمار

میاید. بحیث یکتا از شرکت کنندگان سه

جنگ، و حقایق شوم جنگ را بارتجسها

نقاش بر جسته صحنه های جنگی بشمار

میاید. بحیث یکتا از شرکت کنندگان سه

جنگ، و حقایق شوم جنگ را بارتجسها

نقاش بر جسته صحنه های جنگی بشمار

میاید. بحیث یکتا از شرکت کنندگان سه

جنگ، و حقایق شوم جنگ را بارتجسها

نقاش بر جسته صحنه های جنگی بشمار

میاید. بحیث یکتا از شرکت کنندگان سه

جنگ، و حقایق شوم جنگ را بارتجسها

نقاش بر جسته صحنه های جنگی بشمار

میاید. بحیث یکتا از شرکت کنندگان سه

جنگ، و حقایق شوم جنگ را بارتجسها

نقاش بر جسته صحنه های جنگی بشمار

میاید. بحیث یکتا از شرکت کنندگان سه

جنگ، و حقایق شوم جنگ را بارتجسها

نقاش بر جسته صحنه های جنگی بشمار

میاید. بحیث یکتا از شرکت کنندگان سه

جنگ، و حقایق شوم جنگ را بارتجسها

نقاش بر جسته صحنه های جنگی بشمار

میاید. بحیث یکتا از شرکت کنندگان سه

جنگ، و حقایق شوم جنگ را بارتجسها

نقاش بر جسته صحنه های جنگی بشمار

میاید. بحیث یکتا از شرکت کنندگان سه

جنگ، و حقایق شوم جنگ را بارتجسها

نقاش بر جسته صحنه های جنگی بشمار

میاید. بحیث یکتا از شرکت کنندگان سه

جنگ، و حقایق شوم جنگ را بارتجسها

نقاش بر جسته صحنه های جنگی بشمار

میاید. بحیث یکتا از شرکت کنندگان سه

جنگ، و حقایق شوم جنگ را بارتجسها

نقاش بر جسته صحنه های جنگی بشمار

میاید. بحیث یکتا از شرکت کنندگان سه

جنگ، و حقایق شوم جنگ را بارتجسها

نقاش بر جسته صحنه های جنگی بشمار

میاید. بحیث یکتا از شرکت کنندگان سه

جنگ، و حقایق شوم جنگ را بارتجسها

نقاش بر جسته صحنه های جنگی بشمار

میاید. بحیث یکتا از شرکت کنندگان سه

جنگ، و حقایق شوم جنگ را بارتجسها

نقاش بر جسته صحنه های جنگی بشمار

میاید. بحیث یکتا از شرکت کنندگان سه

جنگ، و حقایق شوم جنگ را بارتجسها

نقاش بر جسته صحنه های جنگی بشمار

میاید. بحیث یکتا از شرکت کنندگان سه

در گرداب حوادث



در یکی از روزها ساعت ۵ بجه عصر از منزل بیرون شدم و برای پدر و مادرم گفتم که من بظانه همشیرهام به چهلستون میروم وقتی به جاده پشتونستان رسیدم نصراله با موتور تکسی من را به کارته پروان برد در کارته پروان در یکی از کافه ها بعد از صرف نان دوباره به تکسی نشستم

اول نصراله با موتوروان میخواست که

دختری در جدال زندگی

من را به جلال آباد ببرد قبول نکردم بعد از آن به طرف شمالی رفتم در بین موتور درپور و ماشراب خورده بودیم. طبق جریان شریفه از شدت افراط در شراب نوشیدن مو هایش را می کند چون وضع اش خراب بوده موتور را استاده کردند که در اینوقت پولیس کابل آنها را دستگیر کرده و به ولایت کابل سپرده است .

حالا گفتار نصراله را طبق جریان پولیس در این مورد بشنوید :

مدت تقریبا پانزده روز میشود که با شریفه رفیق بوده که این دوستی و رفاقت در موتور های لین پل چرخ شروع شد و چندروز پیش از واقعه شریفه برایم وقت داده بود که به تاریخ ۲۶ رازار ۵۲ ساعت ۴ بجه روز در حصه جاده پشتونستان وعده داده بودم و همراهی محمد شفیع نام درپور تکسی موتوروالگه که یکی از رفقای من می باشد یکجا شده به موتور آن سوار شدیم که خودم به همراه محمد شفیع در سیت پیشروی و شریفه به عقب سیت موتور نشسته بودیم . میخواستیم بطرف شمالی هواخوری برویم چون شریفه حالش

قایق سرسام آور زندگی در میان امواج خروشان سر نوشت شکست از هم یا شید پرزده آنرا تند باد هوس در ساحل ناکامی ها و بدبختی هانیست و باشان ساخت . دخترک رفت و با مردی پیوند دوستی بست رفت و به سوی نابودی هاگام نهاد بازیچه سر نوشت گردید و نگاهی محبت آمیز پدر و چهره معصومانه مادر دل سنگ آنرا سخت تر گردانید رفت دامن عفت خویش را لکه دار گردانید و با شرافت خویش بازی کرد .

اکنون مانند پرنده بی آشیان از شاخچه بشاخچه دیگر بر میزند آغوشی میخواهد تا او را جای دهد و ماوای میخواهد تا بستر بگستراند و دلش میخواهد تا او را نوازش دهد و اشک هایش را بستر د .

ای وای نمی دانم چرا این طور جوانان خود را در کام شعله ها و نابودی می کشانند و بی مهیا خود را بدست طوفان یغماگر هوس میسپارند. شریفه دختریکه ۱۸ سال از سن اش گذشته و تحصیلاتش را تا صنف هشتم مکتب ادامه داده است قهرمان این سر نوشت شوم است سرگذشتی که او را خرد کرد در گرداب گناه غرق نمود .

اودر جریان تحقیق میگوید : زمانیست که بانصراله آشنا شدم ملاقات کردم پدر و مادرم از موضوع بی اطلاع بودند تا بالاخره روزی با نصراله به طرف جلال آباد رفتم و نصراله من را به یکی از هتل آن شهر بنام هتل خاکسار برد وقتی که از نصراله پرسیدم این هتل از کیست گفت هتل مخصوص خودم میباشد پدر و مادرم با زهم بی اطلاع بودند و در منزل دوستان و خویشاوندان در بی من می گشتند در غیاب من مادرم چون از یافتن من نا امید شد به پولیس مراجعه کرد و عکسم را به اختیار پولیس گذاشته بود بعد از ۱۵ روز دوباره به خانه مراجعه کردم رابطه من و نصراله با زهم ادامه داشت .

بطرف شهر در حرکت بودم در راه کارته پروان آمدم همین دختر و پسر به موتر من دست دادند و به طرف باغ بالا رفتند و بعد از آن به جانب شمالی رفتم نصراله را می شناختم اما دختر را نمی شناختم شراب به نزد خودشان بود شراب را در بین موتر نوشیدند اما من نخوردم تا قسمت سرای خواجه رسیدیم و از آن جا دو باره بطرف کابل روان شدیم در حصه حسین کوت موتور را استاده کردم که والی صاحب کابل ما را دستگیر کرد . مادر شریفه میگوید: در سال ۱۳۵۱ شریفه صبیهام به عزم مکتب از خانه برآمده بود و ساعت ۴ بجه عصر دو باره به خانه نیامد به خانه های دوستان و غیره اقارب جستجو کردم شریفه را نیافتم بالاخره مجبور شدم به شعبه تعقیب بایک قطعه فوتو آن مراجعه کنم بعد از مدت ۱۵ روز شریفه در حصه دروازه خانه واقع تایمنی وات آمده بود خودم به خاطر این که قوم دارمی باشم به کسی چیزی نگفتم بعد آنرا در خانه قید کردم و نیمی اندم

که بیرون شود. بعد از چند روز او را به مکتب شاه شهید داخل کردم يك روز ناوقت به خانه آمد برادرش دیگر نگذاشت که مکتب برود اما فردای آنروز برایم عذر کرد که دیگر ناوقت به خانه نمی آیم از همان تاریخ دیگر اثری از وی ندیدم تقریبا سه ماه میشود که گم شده در مرحله اول وقتی مفقود شده بود اعتراف کرد پاکسی همبستر شده اما شخص مذکور را برایم نگفت اما حالا که دستگیر شده از حکومت محترم خواهش میکنم که با همین پسریکه دستگیر شده او را نکاح کنید . و بالاخره اکنون نتیجه اوراق و پولیس را بخوانید :

روی این دلایل معلوم می شود که شریفه يك دختر هوس جو بوده که سر نوشت مشوش آنرا به چنگ مردهای بی عاقبت و بی منطق میدهد .

بناء ارتباط دوستی بین شریفه و نصراله ثابت بوده و رفتن شان به طرف شمالی به منظور سیسل و ساعت تیری این رابطه نامشروع را ثابت می سازد اما چون نشه میشود پریشان حال گردیده موتور را متوقف می سازد. بالاخره مراجع به دو کتوران موظف از عدم باکره بودن آن اطلاع میدهند ولی شریفه بانصراله نزد پولیس مسئولیت شد ید داشته مستوجب مجازات سنگین میباشد.

سفر خوش

در شماره های گذشته خواندید:

«واندا» دختر بیست که در شرکت عطساروشی یک وکیل دعوی بنام (زیو) کار میکند. یکی از همکارهای دوره شاگردی اشراست می رود، و تصادفا در آنجا یک همکار سابق دیگرش را که «موریس» نام دارد و را که یک بچه دلپسند است نیز ملاقات میکند. (موریس) و «واندا» متقابلا به یکدیگر یگسار از دوستی نهوده و بعد از چندی باهم ازدواج میکنند. یک روز «واندا» میگوید که انتظار طفلی را دارد و دیگر نمیتواند کار کند. اما «موریس» بخاطر معیشت خود دو مسرتس در پهلوی درس، بعد از چاشست کار میکند چند روز بعد طفل تولد میشود. اما (ایرین) همیشه میشود «موریس» بعد از چاشست کار میکند، متاثر میگردد. و اینسکابقه داستان:





خواهزاده عزیزم، از اینکه خانه تو بهم خود را بچسب
من می‌سپارم...
و تو به واندانا؟

۲۱۱



بزرگوار، هر شب از دین این دو عالم در منزلت خوش می‌شود.
بزرگوار، کس معلوم می‌شود، حتی چیزی نماند.

کدام چیزم نیست، من بنظر عادت دارم.



تصور بکنم بماند آوردن عیب داری...
آیا وقت این زندگی خوش می‌آید؟

۲۱۳



برای من همه چیز زیباست.

خوب... و همیشه، من مردم خوبم این بهیم.



واندا شرت تمام با عشق تو سنجی می‌شود البته در صورتیکه
لذت داشته شده خود را انتخاب کنی.

۲۱۵

باقی دارد



۱۴ واندانا اگر بخواستی، حتی چنین زندگی می‌دهی.

34

من این چیزها دوست ندارم، بودم. من به عشق نظر نمی‌کنم.
در حالت عشق وجود ندارد.

تا اینجا جای داستان

لی عادت داشت که رخصتی های تابستانی اش را نزد عمه اش آنتی بگذراند . در قصر دیوالی حوادث اسرار آمیزی در حال جریان بود . جوزف باغبان او را زیر نظر داشت . برید فوراً که از دیر زمانی او را می شناسد با او ابراز علاقه کرد . اما رابطه او با برید فوراً زیر نظر جوزف بود . دوشیزه ایزابل با برید فوراً رابطه مخفی داشت . بالاخره سرفتی در قصر صورت گرفت که فکرمی شد در قسم اول جوزف . ویسون و دیو نیورت در آن دست داشتند شواهد علیه لسی بود و دیگران می خواستند که او را ناپود کنند . این هم بقیه داستان .

حادثه در نیمه شب

لی گفت :

- بلی . خوشبختانه او دیل همراه من بود و به کمک یکدیگر توانستیم که آنتی را به اطاق خوابش ببریم .
برید فوراً طوری معلوم می گردید که اصلاً گفتار لی را نشنیده است . بعد گفت :
- اما چرا؟ شما چرا به برج شمالی رفتید تا نمونه قطار آهن را مشاهده نمائید؟
لی گفت :

- مادربین چمن قدم می زدیم . نزدیک میدان تینس . در آن لحظه می خواستم که راجع به پیشنهاد تو با آنتی صحبت نمایم . در این وقت آنتی چرخ کوچک فلزی را از روی سبزه ها برداشت و گفت چرخ مذکور متعلق به نمونه قطار آهن شاهدخت سرخ بوستان است .

برید فوراً گفت :
- مادربین سبزه ها؟ روی سبزه ها افتیده بود؟ چرخ از نمونه قطار آهن شاهدخت سرخ بوستان؟

او بیجان قدرت و محکمی صحبت میکرد که لی متوحشانه سرش را بلند کرد و سوی او قطار انداخت و گفت :
- بلی . او بمن گفت که رفته و او دیل را پیدا کنم و دسته کلید ها را بردارم و مایکدیگر را در یکی از اطاق های برج شمالی ملاقات کردیم . وقتی که دروازه را باز کرد و دریافت که نمونه قطار آهن سرفتی شده به این حالت افتید .
لی دوباره دست بگریه زد .

برید فوراً گفت :
- آه خدای من . این چه وضعیت وحشت آور است . یک چرخ در بین سبزه ها . من باید فوراً ویلسون و املاقات نمایم .
لی گفت :

- آه برید . حالانی . من میدانم که نمونه قطار آهن ارزش فوق العاده برای آنتی دارد . اما آنقدر که تو فکر کنی برای من ارزش ندارد . ترجیح میدهم که تو بمن و آنتی با این حالت تاسف آور در این جا باشی .

برید فوراً دستش را روی چهره اش فشار داده و این کار را به آهستگی و به تانی انجام داد . بدن سخت شده اش قدری سست گردید و این سستی طوری معلوم می گردید که او هم در این آرامش بی میل نبوده است .
برید فوراً گفت :
- بسیار خوب .

او با زوی لی را گرفت و آنها سوی دروازه مقابل حرکت کردند . همینکه پیش رفتند آواز مورتراکتر سن دیباخ را شنیدند . در پهلوی مورتش امبولانس مرکز صحتی شهر در حرکت بود .

وقت کمی برای پرس و جو باقی مانده بود . دکتر سن دیباخ دستور داد که آنتی را فوراً به شفاخانه نقل بدهند و او را تحت مراقبت شدید قرار بدهند ساعت در حوالی بعد از ظهر بود که دکتر سن دیباخ آنتی را به یکی از اطاق های مخصوص بانرس های ماهرو با تجربه منتقل ساخت . ساعات در داور به کندی می گذشت . به هیچکس اجازه داده نشده بود که داخل اطاق شده و از آنتی دیدن نماید .

بدین ترتیب لی این ساعات را به مشکل و زحمت فوق العاده زیاد سپری می کرد .

جلی بود و چشمانش روی چشمان برید فوراً میخکوب گردیده بود . هنگامی که لی را مشاهده کرد گوشتی که لبخند ساختگی تحویل او بدهد . بعد سوی لی دیده و در حالیکه از سر پایش تا نیمی بارید بدون ابراز کلمه آرام باقی ماند .

لی همینکه ایزابل را مشاهده کرد تحت تاثیر قوه آنتی گفتار بدون مقدمه آمده و گفت :
- آیا بهتر نیست که به قصر آمده و در همین جا باشی؟ من خیلی دلم میخواهد که تودر اینجا بمانی ایزابل؟ و از امور قصر و ارسای و مواظبت نمایی .

ایزابل به عجله سوی برید فوراً دید . این دیدن خیلی طبیعی بود و با اینکه لسی این طور استدلال کرد . لی اکثراً آندو راسر گرم صحبت دیده می بود . بدون شك ایزابل برای گرفتن جواب و یا موافقه برید فوراً سوی او نظر دوخته بود . برید فوراً خندیده و ایزابل رویش را سوی لی چرخ داده و گفت :

- البته لی . من از بودن در این جا خوش می شوم . تا هر وقتی که شما بخواهید و اگر بودم باعث اذیت شما نشود .
لی گفت :

- بودن تو هرگز باعث اذیت من نمیشود . من میروم و به ایلامی گویم که اطاقی را برای تو آماده نماید .

لی این کار را انجام داده و بعد به همراهی برید فوراً سوی شفاخانه حرکت کرد . در جریان

برگشت آنها سوی شفاخانه بود که لی فهمید تاجه اندازه از دست دادن و یا مفقود شدن نمونه قطار آهن برای صحت و از دست دادن سلامتی آنتی خطرناک و زهر آگین بوده است . دیونبورت به کمک ویلسون آنرا برداشته

بود تا پاکش کرده و در محل مناسبی بگذاردش . البته از وقتی که نمونه مذکور را در سالون بزرگ گذاشته بودند سالیان زیادی را در بر گرفته بود که کسی به فکرش نیامده و آنرا پاک نکرده بود . و مطمئناً توجه بودن و علاقه داشتن شدید به آن از دیدن آن چرخ کوچک

در بالای سبزه های چمن بخوبی حدس زده می شد . آقای دیونبورت نمونه قطار آهن را از محل نگهداری بطور مخفیانه برداشته بود تا وقتی که دوباره برگردانیده می شود آنتی را متعجب نگه داشته باشد .

لی با خودش فکر کرد :
زیرا آنتی مریض است و من تنها هستم . - خیلی خوب . او آنتی را متعجب ساخت . امالی در حالیکه آنتی به شدت مریض بود اصلاحات و دلچسبی به این نمونه قطار آهن در خود سراغ کرده نمی توانست . اوحتسی نمی خواست به برید فوراً بگوید که او دیده که جوزف چرخ نمونه قطار آهن را که در بالای سبزه ها افتیده بود برداشته است او نمیخواست بقیه در صفحه ۵۵



حادثه در نیمه شب

که بریدفورد ازین نقطه نظریه در دستریافتند. حال برای اوچه فرقی میکرد که از این دایره بردارد؟ وقتی که آنها به شفاخانه رسیدند دکتر سندبیاخ به آنها گفت که در آن بعد از ظهر آنتی را شاید بتواند ملاقات نمایند.

دکتر سندبیاخ گفت: - حالا او به هوش آمده است و میدانند که چه چیزهای در اطراف در حال جریان است. اما آنقدرها زیاد امیدوار نیستیم.

و به عجله اضافه نمود:

- این ضربه یکی از ضربات شدیدی بود که بر او وارد گردیده است و احتمال دارد که هر لحظه دوباره در عالم فراموشی غرق گردد. بالاخره وقتی که به آندوا اجازه ورود داده شد بریدفورد ولی هر دو داخل اطاق گردیدند.

ساعات سختی را که لی و بریدفورد در کنار هم گذرانیدند بودند باعث نزدیکی فوق العاده زیاد آن دو گردیده بود. آنها آنقدر زیاد با هم صحبت نکرده بودند اما فوق العاده در تماس بودند. وقتی که اشک سیل آساز چشمان لی سرازیر گردید دستش را سوی وی دراز کرد بریدفورد آنرا به محکمگی فشرد و اشک هایش بی محابا تالقه زدنش سرازیر شد. آنها طوری معلوم می گردیدند که از روییدن یک بدن ساخته و در همه امور با هم شریک باشند. و این یک وجود آنها را به اندازه نزدیک بهم گردانیده بود که در دو مشقت را از روی خاموشی و سکوت به اندازه مساوی تحمل می کردند و میکوشیدند که زیاد تر با هم صحبت نکنند. و حالا آندو در کنار بستر آنتی انتظار می کشیدند.

آنتی چشمانش را باز کرده و با تبسم رنگ پریده گفت: - نزدیک تری باید عزیزانم. لی برید فورد زیاد تر خود را به بستر آنتی نزدیک کردند. آنتی دست دیگری را که آزاد بود بدست گرفت ولی اجازه داد که دستش در دست آنتی بماند.

آنتی گفت: فکر میکنم که برای مدت زیاد با شما نخواهم بود. لی تا سر حد اعظمی کوشید که از فرو ریختن اشک جلو گیری نماید. لبش را با دندان کزیده و سرش را پائین انداخت.

آنتی با آواز زمزمه مانند و بی رمق اش دنباله سخنانش را گرفته و ادامه داد: - من زندگی خوب و پرجمع و جوشی داشتم. بسیاری مردم با من مهربان بودند و در بین آنها کسانی بودند که مرادوست داشتند و بسیاری کسانی که من آنها را دوست داشتم. من بدون درد و تازیر می میرم. لی و برید فورد در خاموشی گشوده بسر می بردند. برای آنها کلمات و جود نداشت تا ابرازش دارند.

آنتی گفت: - تنها یک آرزوی آخری دارم که متوقع هستم بر آورده شوند. از آنجای که دست کمی برای ابرازش دارم باید آنرا به عجله بگویم. این یکی از بهترین آرزو های من است لی که تو و برید فورد روزی با هم زن و شوهر شوید. برید فورد گلویش را صاف کرده و با ناظر عمیق گفت: - سائتی من قبل از لی خواسته ام که با من ازدواج کند. آنتی گفت: - آه خدا وندا تر اسپاسگدارم.

تغذیه و نگهداری

غذای که بر علاوه شیر به طفل داده می شود باید ایلیک گردد که به آسانی بلعیده شود.

تدریجا غذای نو مخصوصا گوشت و سبزی غدوات هضمی را تحریر میکند و طفل را برای گرفتن شوربای غلیظ و شوربای ترکاری ایلیک نشده آماده میسازد.

اگر مادر شیرگافی نداشته باشد چه باید کرد؟ اول بداکتر اطفال مراجعه کنید تا علت آنرا یافته و در قسمت رژیم روزانه شان ششوره خوبی به شما بدهد شاید به بکفدار و یتامین ضرورت داشته و یا کدام مرص مزمن داشته باشید که باید معالجه شود اگر تمام گوشه های آن بکدام نتیجه نرسید، از شیر زن دیگری و یا از غذای مصنوعی استفاده کنید. همیشه طفل را ابتدا از پستان شیر داده و تغذیه را با میکسچر مصنوعی کونداخته دهید. طفل را در صورت امکان با قاشق و الوی چونک شیر بد هید چوشک سر بوتل باید قایم بسته شده و یک سوواخ خورد داشته باشد.

برای تغذیه مصنوعی اطفال شیر خشک بسیار معمول است. شیر پودری مخصوص اطفال باید برای کودکان بالاتر از یکماه تا یکساله داده شود. برای اطفال تازه هنگام و کمتر از یک ماهه غذای مخصوص طفل که به آسانی هضم و بمواد مورد احتیاج تبدیل میگردد سازشی میشود. غذای مذکور را رای کاربوس هایدروت های مخصوص است که میکروارگانیزم مفید را در روده های طفل جا میدهد.

اطفالیکه به غذای مصنوعی بزرگ می شوند نسبت به آنالیکه با شیر مادر بزرگ می گردند صحتمند تر به نظر می رسند لکن ایشان برای قبول امراض بیشتر آماده مستعد بوده و بیشتر به مشکلات هضمی مواجه میشوند که برای صحت مضر است بناء صرف در صورتی که به طفل غذای مصنوعی داده شود که راه دیگری موجود نباشد و هم داکتر اطفال موافقه کنند کمترین مقدار شیر مادر هم طفل را صحتمند و قوی بار می آورد. در قسمت اشتباهی طفل محتاط بوده و بسرا مجبور به خوردن نماند.

ماده غذای مخصوص طفل که به آسانی هضم و بمواد مورد احتیاج تبدیل میگردد سازشی میشود. غذای مذکور را رای کاربوس هایدروت های مخصوص است که میکروارگانیزم مفید را در روده های طفل جا میدهد.

اطفالیکه به غذای مصنوعی بزرگ می شوند نسبت به آنالیکه با شیر مادر بزرگ می گردند صحتمند تر به نظر می رسند لکن ایشان برای قبول امراض بیشتر آماده مستعد بوده و بیشتر به مشکلات هضمی مواجه میشوند که برای صحت مضر است بناء صرف در صورتی که به طفل غذای مصنوعی داده شود که راه دیگری موجود نباشد و هم داکتر اطفال موافقه کنند کمترین مقدار شیر مادر هم طفل را صحتمند و قوی بار می آورد. در قسمت اشتباهی طفل محتاط بوده و بسرا مجبور به خوردن نماند.

اطفالیکه به غذای مصنوعی بزرگ می شوند نسبت به آنالیکه با شیر مادر بزرگ می گردند صحتمند تر به نظر می رسند لکن ایشان برای قبول امراض بیشتر آماده مستعد بوده و بیشتر به مشکلات هضمی مواجه میشوند که برای صحت مضر است بناء صرف در صورتی که به طفل غذای مصنوعی داده شود که راه دیگری موجود نباشد و هم داکتر اطفال موافقه کنند کمترین مقدار شیر مادر هم طفل را صحتمند و قوی بار می آورد. در قسمت اشتباهی طفل محتاط بوده و بسرا مجبور به خوردن نماند.

به سر گرمی های ...

اوقات در منزل تنها بسر می برند، شرکت در بعضی کار های عام المنفعه از قبیل عفویست در انجمن های زنان، و جمعیت های از همین قبیل، همچنین مطالعه در رشته های هنری، بافتندگی، و کار های دستی برای شان بسیار مفید بوده و تلطیف روح آنان کاملا موثر است.

اینکه چه نوع سرگرمی و مشغولیتی برای تان مفید و مناسب است بستگی به سلیقه و ذوق و استعداد و محیط اجتماعی شما دارد. به خزانه فکر خود رجوع کنید، ببینید چه چیزهای را دوست دارید، به کدام فن و هنر علاقه مندید و چه استعداد های در شما وجود دارد.

برای همه این کار ها پول لازم نیست، به اطراف خود نگاه کنید. شما می توانید بسا شرکت در انجمنها و موسسات خیریه مصدر خدمات مهمی شوید. به سرگرمی ها و مشغولیات خود توجه کنید و در صورت لزوم تفسیری در روش خود دهید. سعی نمائید آن تغییر در چپتی باشد که مصاحبت و رفاقت با شوهر را به نحو درستی برای تان فراهم سازد.

بدتر از مرگ

- امید و ارم در این تصور نبوده باشی که من فقط بحرف تو میتوانم اعتماد کنم؟

- یعنی اگر پیر مرد را اینجا رها کنم و خود را غیب بزنم، امکان ندارد؟

- کمی دشوار است از چشمانت معلوم است که چقدر او را دوست داری؟

- بگو به بینم چرا اینقدر به او علاقه مند هستی. مگر پدرت است؟

- آری.

- پس خیلی بهتر شد. تو ناگزیر برای خاطر او مراجعت خواهی کرد، ولو دوستش داشته باشی یا نداشته باشی. دختر را بیاد آور و او را با خود ببر.

وقتی دید کریج ازجا نمی جنبید، دایتون با لحن آهرا نه خطاب به او گفت:

- گفتم، حرکت کن. همین اکنون و دختر را به محلی که نشانی کرده ام بساو. تا دو ساعت دیگر باید این کار تمام شود. دو ساعت و وقت داری، فراموش نکن. من از انتظار کشیدن زیاد متنفرم.

کریج، آرام آرام بلند شد. از یکسو با گوشه چشم قدرت بدنی دایتون را تخمین میزد و از جانبی ضعف خود و دردی را که زخم بازویش داشت، بیم مقایسه میکرد. راه نجات بسته بود باید هرچه دایتون بلیزمیگوید، چشم بسته انجام دهد.

دایتون دوباره غرید.

- بچه زود باش. این راهم بفهم که خاک این جزیره و جان کسا نیکه در آن زندگی میکنند، همه ملکیت من است.

کریج تگاهی به چار گوشه قهوه خانه الکرد و تشخیص داد حد اقل نیم درجن آم کس در پناه سایه ها آماده حمله و اطاعت از دایتون بلیزمی استند. ناچار طریق حل دومی را که مسالمت بود برگزید و راه خروج از قهوه خانه را در پیش گرفت. قدرت آنرا در خود نمی دید که به روی سرافینو نگاه کند.

در بیرون قهوه خانه یک مرسدس ای-اس ۲۲۲، شکاری منظر بود. چوکی های پیش روی آنقدر عقب رفته بود که دیگر جای نشستن بزمخت پیدا می شد. طبعاً برای مرد غول پیکر چون دایتون بلیزمی جز این راهی برای نشستن در چوکی پیش دو سراغ نمی شد.

کریج شتا بان بساحل فرود آمد و همینکه سوار قایق خود شد، موتور های آنرا بکار انداخت. لحظه بی فکر کرد به پسران درون پیرمرد و سلینا که اینک در قایق دیگر منتظر احوال او بودند. بایک مقایسه عاجل بین انتخاب پیرمرد یا دختر، یقین کرده که هرگز نمیتواند سلینا را بر پدر خوانده اش ترجیح دهد.

قایق دوباره داخل آبنما حرکت میکرد ولی اینبار مسافر زیبا و لرو تمند نیز بر عرشه آن دیده می شد. کریج خطاب به سلینا زیبایی های ساحل جزیره را نشان داده گفت: - سلینا نگاه کن. مثل بهشت است. سلینا تگاهی به دور و بر الکنده از کریج پرسید: - مگر به نظر تو چنین نمی آید؟ - آه واقعا زیباست. ولی نگاهش در افق پیش رو دو قایق جنگی را تشخیص داد که بسرعت به سوی آنها نزدیک می شود. سلینا پرسید: - خیلی گرفته نظر می آید، در حالیکه باید خوشحال باشی زیرا اینک به محل مقصود نزدیک شده ایم و گارت مو ففانه پایان می یابد. چنین نیست؟ - چرا؟ .. چرا؟ همینطور است ولی خستگی و گرفتگی من بدلیل وقایعی است که که بعداً آگاه خواهی شد.

و با حرارت غیر قابل وصفی ادامه داد:

- پس به این ترتیب من در عقیده ام که شماروزی سوی یکدیگر جذب می شوید به اشتباه نبوده ام.

آنتی دست برید فورد را گرفته و دوباره شروع به صحبت با او نمود. در حالیکه مادرانه سوی او نظرمی انداخت گفت:

من در این تابستان ترا مانند پسر خودم فکرمی کردم. تو تا اندازه زیاد مهربان و مودت گار برای من بوده ای. تو مانند خزانه برای بلژن سال خورده هستی. می فهمی چه می گویم؟

و در حالیکه دست بریدفورد را می فشرد ادامه داد:

من ترا ورثه قانونی ام گردانیده ام. این کلمات ضربه شدیدی به لی وارد کرد. تاثرات او را، علاقه و دلچسپی او را جریحه دار نمود. لی به سخنان آنتی گوش میداد چهره او را به سخنان آنتی گوش میداد. چهره او را مشاهده می کرد که گاهی سوی او و گاهی سوی بریدفورد متمایل می گردید. بریدفورد کنار بستر آنتی ایستاده و در حالیکه سرش را پائین انداخته بود تبسم خفیفی در گوشه لبانش نقش بسته بود.

بریدفورد با آرامی و تقریباً بایک جهسان خوش ابراز داشت:

شما خیلی سخاوت مند هستید. در این لحظه لبخند روی چهره اش زیاد تر عمیق گردید. این خندیدن طوری معلوم می گردید که او به چیزهای گوش میداد که اصلا اعتماد ندارد و بابه اصطلاح همه این هارا در خواب می بیند.

ادامه داد: - این یک اشاره زیبا بود. من آنرا همان طوری قبول می کنم لی وارت شما است. من این را می دانم.

آنتی تقریباً عیوسانه گفت: - اما اگر چیزی باید سرلی باید کمال عدم مؤلثت مرا نشان خواهد داد که منابع ضروری را برای او قلا آماده نساخته باشم تا بتواند در صورت بروز آن برایش مفید واقع گردد. همین طور نیست؟ آقایی دیو نبوت مرابه این نکته ملکت ساخت.

آواز آنتی در این لحظه اضطراب آلود می نمود. او ادامه داد: - من دیگر وارث ندارم. چه پسر پول های پدرم آمده است که عین تعامل روی لی تکرار شود؟

تکرار شود؟

(ناهام)

بقیه صفحه ۴۰

عجیب ترین هوتل

به اثر تر کیدن دیگر بخار . .

ولف گن مار گن تبعه آلمان

که در رشته لابراتواری تخصص داشت در قسمت تقطیر چرس مایع باماهکار بود.

چرس مورد ضرورت را در هر فرصتی که میخواستیم از دستوران ۲۵ ساعت واقع شهر نو به پول نقد بدست می آوردیم.

برای اینکه اسرار ما کشف نشود، یکتعداد قا لینه و قا لین های افغانی را بمنظور تجارت خریداری میکردیم تا مورد توجه و سوظن قرار نگیریم.

اتاق اپارتمان مربوط به دبرار سیموس بوده و ما به صفت مهمان در اتاق اوزندگی مینمودیم.

پیغله لین کمپبل که قسرا از اظهار خودش ۲۰ سال داشت و از یک خانواده سرشنا س نیو یارک است گفت: مستریخ ترین زندگی

خانواده را ترک گفته برای چشیدن لذت زحمت و مشقت زندگی با یک عده جوان همسفر گردیدم و بالاخره

به همراهی چارلس برسن وارد کابل شده و با همیپی های دیگر و در محافل چرس کشی شان اشتراک مینمودم.

ریچارد هارنی جوان ۲۴ ساله امریکایی گفت: پدرم در کنسالت تجارت میکند و مادرم در موسسه کلانسالان عضویت دارد. زندگی

یک نواخت عیش و نوش و تفریح و خوش گذرانی های اشرافی خسته ام ساخته بود، فرصتی که اطلاع گرفتم

یکعده رفقای من به عزم سیاحت جهان برآمده اند، من نیز با آنها رفیق شده به راه افتادم، پیغله

سوسن بکلن به صفت معشوقه با من همراه گردید و سر انجام بعد از سپری کردن صد ها محفل چرس کشی وارد کابل شدیم.

برای اینکه جرم لابراتواری چرس رامخفی کرده و اسرار دسته جمعی خویش را پو شیده نگه داریم

به خریداری قالبین زیورات آنتیک و سایر تولیدات افغانی مبادرت ورزیدیم.

ولف گن مار گن رهنمای لابراتوار مابود و دبرار سیموس از جمله همکاران ما محسوب می شد.

سوسن، دوشیزه طناز و قشنگ امریکایی که ۱۹ سال داشت گفته های ریچارد هاتی را تا پید نمود.

محمد کریم ولد ابوالخیر ساکن پنجشیر مستخدم اپارتمان گفت:

این اشخاص از مدتی به اینطرف درین اتاق زندگی می نمودند و مرا برای تهیه غذای روزانه در مقابل پرداخت ماهانه ۱۲۰۰ افغانسی

استخدام نموده بودند. از طرف شب عمو ما به منزل خود می رفتیم و از طرف روز در خدمت آنها

بودم. نسبت اینکه بوی چرس و شراب درین محل زیاد بود، تصمیم گرفته بودم علایق خود را به آنها قطع بسازم.

پولیس بعد از یک سلسله تحقیق و تدقیق به این نتیجه رسید که

ولف گن مارگن شخصی نام نهادی می باشد که اشخاص مذکور برای فریب دادن پولیس آنرا طرح و به

میان آورده اند چون آدرس و هویت و لف گن مارگن توسط اشخاص متذکره معلوم شده،

پولیس دوسیه را به مسوولیت همین اشخاص بسته کرده چنین نظر به داد:

اگر به واقع بینی به این جریان نظر اندازیم، معلوم میشود که این اشخاص جهت نیل به آمال و آرزو

های شوم خود، بدون هیچگونه شک و تردیدی، بحیات و شخصیت

انسانها بازی می نمایند. چرم ارتکابیه آنها که عبارت از تقطیر چرس مایع می باشد، مستند به فقره دوم ماده ۲۵ قانون اجرا آت جزایی

یک جرم مشهود می باشد. چرس یکی از مواد خطیر و مضر بوده در اثر استعمال آن اختلال عصبی و

روحی به شخص استعمال کننده پیدا میشود، در حقیقت امر چنین معتادین باز دوش جامعه شده و صد ها جرم و جنایت دیگر از آنها سر میزند

بی بند و باری و بی لگامی این اشخاص از سببی واضح و هویدا است که آنها طرف به منظور منفعت شخصی، ماده مخدره شدید و مضر را برای مردم عرضه میکنند و هزاران جوان بی گناه را به آن معتاد می سازند.

متهمین محاکمه علنی شدند
جلسه محاکمه علنی متهمین تحت ریاست بناغلی محمد نعیم رییس دیوان جزا و امنیت عامه که در عین حال رئیس دیوان اختصاصی مواد مخدره هم می باشد در سالن محاکمه آغاز شد.

میر من علیا نظری عابد، بناغلی عنایت الله وفا و بناغلی عبدالواسع حاجی قضا محکمه در موضع معینه تالار جلسه اخذ موقع کرده و بناغلی محمد ظاهر مرادی مساعد خانونال موظف ضمن قرائت متهمین ایستاده شد.

خانونال موظف ضمن قرائت صورت دعوی مرتبه خود به تأیید خواهش نمود تا چارلس برسن و ریچارد هانی راشش شش سال حبس کرده و هر یک را چهار لک افغانی جریمه نقدی نماید.

همچنان پیغله سوسن و پیغله کمپ بل را که همکار و رفیق آنها بودند پنج، پنج سال حبس نمود و هر یک از آنها را چهار صد هزار افغانی جریمه کند.

هیات قضایی دیوان بر روی مواد مخدره بعد از استماع صورت دعوی خانونال و دفاعیه های جداگانه متهمین نخست جریان فوت دبرار سیموس را از نگاه ما هیات حقوقی تدقیق کرده معلوم نمود که خانم مذکور یکی از مربوطین اشخاص متذکره بوده است.

رئیس محکمه گفت: اگر خانم مذکور با متهمین ارتباط نمیداشت جریان قتل مذکور از نگاه تنازع صلاحیت به اتهام جرم قتل در محکمه جنایات رسیدگی میشود.

از جریان قضیه معلوم میشود که متهمین به شکل یک باند سه

منظور حمل مواد مخدره وارد افغانستان شده و به اشتراک هم دریک اتاق کار میکردند.

چون متهمین در جریان تحقیق و جریان محاکمه با گفتار ضد نقیض خود را بی گناه میدانند و از جانبی و لفظ گن مارگن را معرفی کرده نمی توانند و در عین حال بعد از حدوث واقعه انفلاق دیگر بخار، از خارج اتاق دستگیر شده اند، محکمه بادر نظر داشت مراتب اربعه تعزیری ریچارد هارنی و چارلس برسن را یک، یک سال حبس کرده و به تادیه دو صد دویست هزار افغانی جریمه نقدی محکوم میسازد.

سوسن و کمپ بل علاوه از توقیف گذشته هر کدام مبلغ یکصد و پنجاه هزار افغانی را طور جریمه نقدی به خزانه دولت تحویل نمایند. فرصتی که حکم محکمه بر سر ای محکومین ابلاغ شد، یکی جانب دیگر با تاثر نظاره کرده متفقا مرافعه طلب شدند.

بقیه صفحه ۴۵

مرد با نقاب بقیه

از همین سرگردگان هم در حمله بالای مو تر پولیس و قتل لیستوف شرکت داشته اند. من هیچگاه باور نمی کردم که کسی برای نجات لتینوف جانش را بمخاطره اندازد. بقیه ها فهمیده بودند که او تمام جریان را به پولیس افشا کرده است و باید کفاره این اعترافات خود را پس بدهد. یعنی آنها تصمیم گرفتند لینو فرا از بین ببرند؟

دیگر سر حرقش را تأیید کرد: «بلی بمن بگو بید که شما به بقیه ها و سازمان شان چه دلچسپی دارید؟»

سه حض به ما چرا جو یی عادت کرده ام. من مرد ثروتمندی هستم. از طرفی کار و کسبی ندارم. و از جانب دیگر به مسایل جنایی سخت علاقمندم. چند سال پیش برای

نخستین بار در باره بقیه ها مطالبی شنیدم و آنها برای من تخیلاتی بوجود آوردند و همان زمان تصمیم گرفتم بدنبال آنها برای ورود پای شانرا پیدا کنم.

(باقی دارد)

نامه های رسیده

بنا غلی عبد الخلیل (خطیر) مامور در وزارت مخا برات مضمون شما به اداره مجله رسید از همکاری تان تشکر .

پیغله هاجره زمانی

نامه شما به اداره مجله رسید از همکاری تان تشکر امید واریم همکاری تان را هر چه بیشتر با ما ادامه دهید .

بنا غلی حمید اله از نادر شاه مینه مکتوب شما به اداره مجله رسید موضوع انتخاب بی شما واقعا دلچسپ و خواندنی بود . ولی برای مجله ژوندون و مخصوصا برای خوانندگان ژوندون جالب نخواهد بود . امید واریم که با فرستادن مضامین دلچسپتر و خواندنی تر همکاری تان را با ما ادامه دهید .

درد دل جوانان

عمرم گذشت بی تعلیم ماندم و مدتها است که از آن رفیق نا اهل خبری نیست به آینده خود فکر میکنم که چه خواهم شد . با این سواد و تعلیم ناقص که من دارم آیا بدرد اجتماع خود خواهم خورد ؟ در حالیکه اجتماع پاک ما بیشتر از همه به تعلیم و تربیه جوانان ما احتیاج دارد . این چند سطر را برای آن نوشتم تا جوانان ما بفهمند و بدانند و در انتخاب رفیق و دوست دقت بیشتر نمایند تا خدا نا خواسته به سر نوشت من دچار نشوید . با احترام هارون

ستارگان بجان هم اکتیدن

ادعا میکنند که با توپ که از مواد سخت تهیه شده بربری می کوبیده است . دیده شود که گناه از کدام طرف است .

آیا زان بلوند مقصر است یا الن دولن ، و شاید گناه از هیچ کدام نباشد و صحنه ای از یک فلم باشد و ممکن است مسئله بر سره موضوع دیگر باشد که ما و شما نمیدانیم .

بهر صورت ما این دو هنرمند را به شما معرفی نمودیم . و باید بگویم که صحنه ای از یک فلم است و نام فلم شرح عکس «دومرد در مرتز» است .

بدتر از سرگ

- تومی خواستی چه بشود؟ تا اینجا که هرچه کرده بی دلخواه خودت بوده است . - اینجا مردمان خطر ناکی استند . - هرچه باشد . من میدانم چگونه خودم را محافظت کنم . این را بتو قول میدهم . پدر و برادرانم بمن بغویی آموخته اند در موقع بروز خطر چه کنم . تو نگران نباش .

گریج متوجه دوقایق جنگی شد که ازهم جدا شده در دوسوی قایق او موضع گرفتند . دیگر کمترین شانس هم باقی نمانده بود . هر یک از دوقایق مسلح به دو تفنگت دورین دار و اتو ماتیک بود و در یک لحظه هرچار تفنگ ماشیندار متوجه گریج گردید . برای اینکه نشان بدهند مسلح نیستند او و سلینا پهلو به پهلو هم روی عرشه ایستاده منتظر ماندند .

گریج سرافینو و دایتون بلیز را در میان راکبین دوقایق جنگی ندید . شاید سرافینو راکشته بودند و شاید خود او نیز سر نوشتی بهتر از سرافینو نداشت . یکی از قایق ها به ایشان نزدیک آمد .

دو پرتو آفتاب مثل برق میدرخشید . همیکه به قایق گریج وصل شد دونفر از آن به اینسو پریدند جلالا ، دقیق ولی بدون عجله بنظر می آمدند . حق هم این بود در حالیکه تفنگهای ما شیندار شان گریج و سلینا را هدف گرفته بود . دیگر موردی برای تگرانی و عجله باقی نمی ماند . گریج بدقت آنها را می تگرست . معلوم بود اهل کار استند . یکی از آنان بزبان انگلیسی خطاب به سلینا گفت .

چگونه میتوان میل به کوشش در خود ایجاد کرد

نویسندگان دیگر دستور میدهند که از یک نوشته درشت و خشن رونوشتی برداشته و در هر یک از جملاتش مدت چند دقیقه بانگهای خیره دقت کنید . این اقدام مخصوص صابرای اشخاص آشفته و مضطرب بسیار سودمند است زیرا در صورتیکه چشم نقطه انگانی داشته باشد حواس و دقت شخص کمی پراکنده میشود . اشخاص تنبل و کسانی که همیشه در یکجا ثابت هستند ، با قدم دوم میتوانند مغز خویش را با فعالیت وادار کنند و در زمانی که تلقینات فوق رانزد خود تکرار میکند باید بانجام آن پردازد پس درستی و بی حرکتی - تحریکات دماغی آرام میگردد و در فعالیت و حرکت قوی فکری تحریک میشود . چنانکه بسیاری از اشخاص که برای حل مسئله بغرنجی بی اراده طول اطاق کار خود رامی پیمایند در تحت این بندار که آن کودک ناتوان در زندگی خود همین تأثیر واقع میشوند .

زن کوچی

کار بین زن و مرد کوچی تقسیم شده است . بغیر از کار بچه داری و دوخت و ساختن لپنیات بامردان همکاری زراعتی دارم و در این صورت گفته می توانم که در این تقسیم بندی ، من نسبت به مرد کوچی کار بیشتر را انجام میدهم . از گر می هراسی ندارم و در آفتاب های تموز تا بستانا کثرا بیرون از غزدی مینماید جدا دم نیز مانند من کوچی بوده اند و من به این شیوه از زندگی عادت کرده ام من زیبا نی رادر طبیعت در کوه ها و دشت و زمین ها پیشتر می بینم و خوش دارم که همینطور طبعی و ساده زندگی کنم .

ضرورت است قربان

اپارتمان رنج میبرد و دایما مغموم بنظر میرسد . اگر تیم مقابل فهمید کار مازار میشود باید پیشدستی کرد ...

زن سی ساله فول بیک ما بیکار است و در بدر دنبال کار میگردد ، درین زمینه اگر ما اقدامی نکنیم تیم الماسک فوراً کاری برای آن زن پیدا کرده تو وسط اوبالای شوهرش فشار وارد میکنند که در میدان بضرر ما و به نفع تیم آنها سستی کند حال بگوئید کجای این پیشنها دات احمقانه است و چه کسی دیوانه است .

آمر درآ تا ق اینطرف و آنطرف قدم زد ، دید که برنده شدن تیم فوتبال آنها یک ضرورت حیاتی است و با آبرو و حیثیت آنها بستگی دارد . چشمکی بطرف با سما چیف زده گفت :

بیار پیشنها راتا امضاء کنم . پایان

برویم آیا جامه دان باخود دارید . همیکه سلینا با سر خود بسوی بسترش اشاره کرد مرد دومی رفته آنرا برداشت و به قایق خود شان برتاب کرد . بعد گفت :

- خوب ، تمام شد . حرکت کنیم . گریج به رومی پرسید : - پس پدر من چه میشود ؟ - کمی بعد او را خواهی دید . منتظر باش بعد متوجه سلینا شده گفت : - خانم ، مایاید حرکت کنیم . وقت می گذرد . سلینا نگاهی بروی گریج افکنده گفت : - چیزها لبراکه گفتیم فراموش نکن . مرد خوب و مباح رزی استید . ناتمام

اخبار ورزشی

و بطرول اعلام داشته که بعد ازین تیم های فوتبال تنها در روز های یکشنبه میتوانند مسابقه دهند و پس و وقت آن به عوض ساعت هشت شام ساعت دو نیم بعد از ظهر تعیین شده است .

ولی داملی که تا هنوز سمت ریاست کمیته اولمپیک ملی آلمان را به عهده دارد مکرراً از طرف اعضای آن انتخاب گردید . بوکس :

در مسابقه سنگین و زن بوکس که میان گیوری گوری و پیرالتسا بوکسر ار جنتاین و را نیل بوکسر سیاه پوست امریکائی دراستند یوم سر بو شیده فرا تکفورت صورت گرفت طرفین با پنت های مساوی بدست آوردند ، یک تن از جوانان با استعداد آلمان حرف انگلیسی خود را بنام (بدیا نجویک) در دقیقه دوم از پا در آورد مو صوف باشندد برلین میباید شد .

چهره های ورزشی

پیغله فهیمه

اشترک و زیده از تور نمند اخیر با سکتیبال که در جمنا زیوم پوهنتون کابل بر گزار شده بود قدرت و لیاقت خود را به اثبات رسانیده و در خسش چشمگیری نمود .

پیغله فهیمه عقیده دارد که تشویق بهترین و سیله پیشرفت ورزش بوده و یک ورزشکار باید به صفات و روحیه ورزشی مجهز باشد ، او میگوید که نه تنها به باسکتیبال علاقمند است بلکه همه ورزشها را می پسندم مخصوصا بنگ بانگ ، والیبال ، بتمنتن ، سکی و فوتبال را خیلی دوست دارم .

بنا غلی عبدالستار

بناغلی عبدالستار عقیده دارد که عوامل که مانع انکشاف سپورت در افغان نستان شده بود علم علاقمندی عمومی در ورزش و موجودیت تعصبات و شخصیت برستی میتوان حساب کرد که با بوجود آمدن رژیم جدید امیدوار هستیم که دیگر همجو اعمال تکرار نشود .

نظری به ورزش و...

ندرت شادی و شوق خود را بروز میدهند موجب انتقاد های حسد آلود رقیبای شکست خورده امریکائی آنان میشود که با عناوین زشت و طعنه آمیز از آنها یاد میکردند، بی شک آلمان شرقی مانند رقیبای «ابر قدرت» ورزشی خود از تمام امکانات طبی و فنی پیشرفته استفاده میکند تا از میان ورزشکاران سرگزیده خود بهترین را انتخاب کند. آلمان شرقی احتمالا تنها کشور جهان است که در قانون اساسی آن آشکارا به «حقوق هر آلمانی در مورد ورزش» اشاره شده است. سالها بود که اشکالات سیاسی ناشی از عدم شناسائی آن کشور مانع بروز و درخشش استعداد های شگفت آور جوانان آلمان در میدان های ورزش بین المللی میشد تا این که سال گذشته سرانجام جوانان ورزشکار این کشور ورود خود را با اولین المپیک تاریخ کشور شان با افتخار به جهان نیان اعلام کردند.

آلمان شرقی در بازی های المپیک میونخ ۲۰ مدال طلا گرفت که در مجموع فقط شوروی و امریکا جلوتر از آن قرار داشتند و باین علت شنیدن سرود ملی و دیدن پرچم در حال اهتزاز از این کشور برای تماشاگران بازیهای المپیک بصورت یک موضوع عادی و معمولی در آمده بود!

پیروزی در المپیک و پیروزی های دیگر آلمان شرقی در دیدار های ورزشی بین المللی در سرا سر جهان نشان دهنده ثمره شیرین دقیق ترین روش انتخاب و آموزش در آن کشور است.

اجرای روش فوق تقریبا از آوان کودکی آغاز میشود بطوریکه در بسیاری از کودکان کستان ها ورزش و بازی برای کودکان حایز اهمیت فراوان است.

اخیرا ۷۴ هزار رکورد در سنین قبل از مکاتب ابتدائی بعنوان اعضای انجمن ملی جمناستیک و ورزش ها ثبت نام کرده اند.

این وضع در مکاتب با شدت و علاقه بیشتری دنبال میشود و در مکاتب به ورزش همانقدر اهمیت داده میشود که فی المثل به دروس ریاضی و فزیک. و با برگزاری مسابقات منظم هفتگی در رشته های

شنا و جمناستیک و ورزش شهابی دیگر کودکان را به اصل درست رفاقت های ورزشی آشنا میسازند درین سنین کودکانی را که استعداد بیشتری دارند و امید ی بیشتری نسبت به آینده ورزشی آنان وجود دارد با رضایت والدینشان انتخاب میکنند و به کلب ها و «مکاتب ورزشی» کودکان و نوجوانان «که در شهر های عمده این کشور زیاد است منتقل می نمایند. باین نحو این قهرمان آینده المپیک قبل از اینکه به سنین ۱۴-۱۵ سالگی برسند به همراه سایر همسالان خود به پرورش عضلات و بهبود وضع تنفس خود می پردازد.

جشنواره (رسمی) (تاکید) بهترین محل نمایش مسابقات نوجوانان ورزشکار آلمان شرقی است که هر دو سال یکبار در کشور برگزار میشود و در مراحل مقدماتی در حدود سه میلیون کودک بزرگتر از سن شش سالگی در آن شرکت میکنند مدال طلای اسپار تاکیاد بخاطر ورزش و اعتبار فراوانی که در آلمان شرقی برای آن قایل هستند، همپایه مدال طلای المپیک به حساب میاید.

با همه این سازنده واقعی موفقیت های ورزش آلمان در میدان های بین المللی «پوهنتون تربیت بدنی» این کشور واقع در شهر لپزیک است که سالانه ۴۰۰ معلم کارآموده تربیت میکنند این انبوه قهرمانان المپیک و جهان مانند (رولاند ماتس) قهرمان شنا و غیره بازی دوره دشوار این پوهنتون را که بطور تمام وقت چهار سال و بطور آزاد پنج سال طول میکشد گذرانند.

در آلمان ورزش برای همه است زیرا کودکان از ۸ سالگی عضو «انجمن ملی جمناستیک و ورزش ها» میشوند و از تسهیلات در حدود ۷۵۰۰ کلب ورزشی این کشور استفاده مینمایند درین کشور ورزشکاران در مسابقات بین المللی تحت مراقبت مخصوص دولت قرار گرفته و چنانچه در امور تحصیلی با اشکالاتی دست به گریبان باشد از کمکهای مکتب برخوردار میشود و در صورت عدم موفقیت حتی تا سه بار اجازه شرکت در یک امتحان

را باو میدهند در صورت تمایل می تواند در کاری در اردو و پو لیس بگیرد که با دریافت مقرری کافی و داشتن اوقات بیکاری فراوان بتوانند فعالیت های ورزشی خود را دنبال کنند.

شرکت در مسابقات جهانی نیز انسان برخوردار از سفرهای خارجی را که برای طبقه متوسط آلمانی تفریح شادی بخش اما دور از دسترس است فراهم میسازد و توفیق در این مسابقات شهرت و اعتبار اجتماعی زیادی به بار می آورد.

گاهی اوقات برای یک قهرمان که سالها با پیروزی و افتخار در مسابقات شرکت کرده و همیشه محبوب مردم بوده کنار گیری از مسابقات بصورت یک امر دشوار جلوه گر میشود.

«رولاند ماتس» که در دو المپیک ۴ مدال طلا گرفته و در طول پیش از ۶ سالگی که طی آن ۱۸ ریکارد جدید جهانی بپا کرده همچنان شکست ناپذیر باقی مانده است ازین گروه است انتظار میرفت این قهرمان کهنه کار ۲۲ ساله که به «مرد آهنین» معروف است پس از مسابقات جهانی شنا در بلگراد کنار رود دوستانش میگویند که مسئولان ورزش علاقه ای به کنار گیری او ندارند و خواهان ادامه کارش هستند.

اینطور که پیداست آلمان شرقی برای کسب و حفظ برتری های ورزشی شتهای سیری ناپذیر دارد یک مقام مهم ورزشی این کشور اخیرا در مصاحبه اعلام کرد:

تعداد قابل توجهی از شاگردان مکاتب هنوز فاقد تجهیزات لازم ورزش هستند و به پیروی از این اصل که همه کودکان باید امکان لذت بردن از احساس پیروزی را پیدا کنند لازم است مسابقات بیشتری در صنف و مکتب ترتیب داده شود.

شاید این رقابت شدید که از سنین کودکی ایجاد و تلقین میشود محکمترین قسمت در زنجیر پیوسته باشد که موجب پیروزی های شگفت انگیز ورزش آلمان شرقی شده است.

فدراسیون بازی ها

مردم چین، هانگانگ، هندوستان، اندونیزیا، ایران، اسرائیل، جاپان، کمبودیا، کوریای جنوبی، کویت، لاوس، مالیزیا، نیپال، پاکستان، فلپین، سنگاپور، سیرلانکا، تایلند و جمهوری ویتنام میباشد.

مسابقات آسیائی مانند اولمپیک جهانی قوانین و مقرراتی دارد، چنانچه در مسابقات بنکاک جدید ترین روش و قوانین سپورتی پیشنهاد شده بود که در مونشن کشور های جهان آنرا قبول و تصویب کردند و در جلسه که در تهران انعقاد یافته بود آن موضوعات مطرح شده و کشورهای اشتراک کننده آنرا تصویب کردند.

موضوعات اجندای مورد بحث این مجلس فوق العاده که پتا ریخ ۱۶۱۵ نوامبر در تهران صورت گرفته بود عبارت بود از باز دید عملی از استادیوم جدید صد هزار نفری و جمنازیوم و میدانهای مرکزی اداری، مطبوعات و جایزهای ورزشکاران، و نیز انعقاد ولیمپیا آسیائی ۱۹۶۸ که باید در سنگاپور صورت بگیرد اما نماینده کشور سنگاپور درین جلسه معذرت خود را نسبت مشکلات مالی پیشنهاد کرده که تصویب آن در جلسه آینده موکول گردید.

موضوع دیگر، شمولیت جمهوری مردم چین به عوض تایوان بود که پس از بحث و مذاکرات اخیر با ۳۸ رأی موافق ۱۳ رأی مخالف و پنج رأی ممتنع فیصله صورت گرفت که چین ملی از بازی های

بقیه در صفحه ۵۹

بقیه صفحه ۴۱

نامه وارده

بلی در رژیم ضد مردمی شما میگذرد خارجی ها بدون آنکه معلومات مسلکی در رشته تربیت بدنی و سپورت داشته باشند منتهی پلیس پاسکیتال بوده و در بعضی از لیسه های نسوان معلم تربیت بدنی بوده و پاسکیتال را تمرین میدادند که شرايط کار سامان و لوازم برای شان تهیه میکردید و بنام (مستتر) نزد همه محترم بوده و هر گونه پیشنهادات شان قبول میکردید.

اما بر عکس آن معلمین و متخصصین تربیت بدنی بنام معلم سپورت با وجود فعالیت و جانفشانی زیاد (حد اکثر از ششس بجه صبح تا ششس بجه عصر کار) تو همین و تهدید شده و عرضه کار برای شان تنگتر شده به پیشنهادها و نظریات شان بنظر حقارت دیده میشود.

«ناتام»

ماه‌های بریان

در آنجا قرار داشت . او در مقابل اسواریم ایستاده به یکنانه ماهی داخل آن خیره شده زنده کرد : « ماهی مناسبانه باید ترا بکنم . » یک هفته بعد ، هاردینگ همکساران و دوستان گلوب آسپزی خود را دعوت کرد ، نان سبب را با او بخوردند . بعد از چاشت همان روز رانده مطبخ گذاشتند . او هر نوع کمکی را برای پیشدستی و پیشکاره‌گی رد کرد و همه کارها را به تنهایی به عهده گرفت .

درست سر ساعت معین مهمانها آمدند . نورما به آنها مشروب تعارف کرد . او در آن روز سر حال بود و بسیار خوشحال می نمود .

داکتر تینور پرسید : « هی بل ، اینبار چه سعری کردی ؟ »

هاردینگ پاسخ داد : « یک غذای مخصوص جاپانی تهیه کرده‌ام . این نسخه کاملا جدید است و تا حال ازین غذا نخورده‌ای . » هاردینگ در ختم کلامش نگاه موزیانه به نورما انگذد .

هفت نفر مهمان دور میز غذا نشستند . هاردینگ ظرف غذای جاپانی را که بسوی مطبوع و مستطبی ازان بهوا بلند میگردد در دست داشت و به مهمانان نزدیک شد .

نورما کمی بینی اشرا جمع کرده تکان داد : « ماهی ؟ »

هاردینگ پاسخ داد : « بلی خانم ، شبیه ماهی است . اما این یک ماهی فوق العاده است . »

مهمانها ذوق واستعداد هاردینگ را ستوده به سلامتی اش جامهای خود را سر کشیدند .

زلفا همه نگاهها متوجه نورما شد .

او از جایش برخاسته ، به روی دست راست در گوشه میز تکیه داده بود . و با دست چپ گلوبش را می فشرد . رنگ صورتش مثل گچ سفید شده بود .

داکتر تینور از جایی که نشسته بود به یک جست خودش را به نورما رساند . داکتر

بقیه صفحه ۵۰

حزانه هنر روس

رانی با کایا از هندوستان می نگارد . به ساعتی راکه در تریت پاکوف کالری گذرانیم رهنمایی کننده والهام بخش بود . جمعیت های مردم راکه امروز درین کالری دریم برای یک بازدید کننده خارجی غیر عادی میباشد . در بسیاری از کشورها موزیم های آنها هنری توسط متخصصین و شریفگان آثار هنری بازدید میشوند . در حالیکه در اتحاد شوروی تمام مردم به هنر علاقه دارند .

شماره تماشاگران این کالری واقعا خیلی زیاد است . قبل از انقلاب تعداد این گروه تماشاگر در سال به دوسه و پنجاه هزار نفر بالغ میشد در حالیکه تعداد کنونی تماشاگران به یک میلیون و پنجاه هزار نفر میرسد .

گذشت تفریحی در کالری که از طرف دولت تنظیم میگردد سالانه به یک هزار و پنجاه نفر میرسد و این امر بذات خود نمایانگر شهرت بزرگ کالری تریت پاکوف را و عشق مردم اتحاد شوروی را به کشور شان است .



قسمتی از اثر معروف (ایوان منخوف)

شماره ۳۷

نظری ورزشی به پیشرفت های آن

انجام میدهند و تمام ورزشکاران که درین مسابقات اشتراک میورزند جوانان ورزشکار اما تور میباشد که

در اشتراک این بازی میتوانند ورزش را در کشور ارتقاء داده و در مسابقات جهانی موفقیت های نصیب شوند برای استند یوم ورزشی

صد هزار نفری تهران که جهت مسابقات آسیائی میبا شد مبلغ یکصد و پنجاه الی دو صد میلیون

دالر مصرف خواهد کردید . که البته یک حصه کار آن تمام شده و باقی آن تا سه ماه قبل از افتتاح اولمپیا آسیائی تمام خواهد شد که البته در آن تمام جا های رها یش ورزشکاران و غیره جاها در نظر گرفته شده است .

آسیائی خارج گردیده و در عوض جمهوریت مردم چین شامل گردید .

هیئت مذکور از فاکولته تربیت بدنی و یک قسمت از موسسات ورزشی تهران دیدن نموده بامستولان امور تبادل افکار نموده در دعوتی که از طرف رئیس کمیته اجرائیه بازی های آسیائی تر تیب داده بود اشتراک کردند .

باید علاوه گردد که مسابقات آسیائی برای پیشبرد و ضح سیورت وار تقاء آن میبا شد و در مسابقاتی که در المپیا آسیائی صورت میگیرد موضوع برد و باخت آن قدر مهم نبوده و تنها برای تشویق و پیشرفت ورزش مسابقات

باید علاوه گردد که مسابقات آسیائی برای پیشبرد و ضح سیورت وار تقاء آن میبا شد و در مسابقاتی که در المپیا آسیائی صورت میگیرد موضوع برد و باخت آن قدر مهم نبوده و تنها برای تشویق و پیشرفت ورزش مسابقات

بقیه دو صفحه ۲۶

ولسی ژوند

تیر شی او دخپگان او یوا خیتوب احساس ونکری .

داتولی هغهولسی بنیگنی دی چه زمون په و طنوا لو کی پی عمده عنا صر لاشته او نه پرین دی چه د زمان

راغلی به پیرونه هغه له خانه سره دنشت کیدو خوا ته بوخی .

او که حد لری کول دهر تو لنین تحول پر شرایطو کی به هم دارو حیه اودا بنیگنه یو نوی زمانه ته په

خلیدلی او صیقل شوی تو گه دسو غات په دودخی او زمون له وطنوا لو سره به دنوی ژوندانه په شرایطو کی هم دلاری ملگری وی .

خکه مرسته او په غم او بنا دی کی دخوا خو پی او گپون رو حیه تر مون دوولسی ژوند یو خلا نه اړخ دی .

دبی وز لو سره پی و زلی ملگری او دوستان مرسته کوی ، خکه هغوی دغم او بنیادی په وخت کی پرته له خپلو نه بل چا سره نه ایشی .

هو کی ، دا زمون دوولسی ژوندانه یوه په زړه رو حیه ده چه دغم او مصیبت اړتیا او احتیاج په وخت کی له یو بل سره لاس نیولی لری .

او هغی خبره تر دی رسی چه دیوه لری خپلوان او وطنوال په دود مرسته ورسره کوی او یواخی پی نه پرین دی . په تیره چه هری سیمی ته مسا پرور شی نویسی

دیر پالی عزت کوی او دخپل ولس او توان سره هغه لازم شرایط ورته برابر وی چه د هغه وخت پی بنه

صفحه ۵۹

پروین صنعتگر...

اگر از این بخواهند و مرا برای ایفای نقشی در نظر بگیرند با کمال میل در فلم حصه میگیرم. می پرسم :

شما بکلی تنها هستید ، بعد از آن فاجعه یعنی تصادم موترکه در نتیجه آن مادر و شوهر تا سرا از دست دادید .

شما بکلی تنها شده اید ، آیا این تنهایی خسته کننده نیست ؟ در جواب سوالم آهسی میکشد و

چهره اش مکرر میشود ، من از اینکه چنین سوالی مطرح کرده ام پشیمان میشوم ، پروین آهسته و غم آلود می گوید :

آری تنها نی خیلی خسته کننده است فعلا من خود را با دو پسر فرهاد و بهزاد مشغول میسازم خواهرم قمر هم با من زندگی میکند .

میگویم : شما یک زن جوان و زیبای ۲۷ صحبتتم را باوی پایان می بخشم .



روزهای امتحان

کساد شده ، هما نظور یکه جلو رشوت خوا ران در دوایر گرفته شده ، در امتحان امسال شا گردان تبیل هم جرات و واسطه بازی و دعوت دادن رانمی کنند .

والدین باید در چنین حالاتی ، با فرزندانشان طوری رفتار کنند ، تا عوض کم کردن آن ها ، ایشان را بیشتر متاثر نسازند . سال های قبل ، شب های امتحان برای عده یی معلمین شب های خوبی بشمار می رفت . واسطه ها ، دعوت ها ، یکی یی دیگری ... یکی از معلمین لیسه نجات که خود را حیات الله معلم صنف دوازدهم معرفی می کرد ، گفت : امسال بازار واسطه با زن

حضرت سعد بن معاذ

ای پیغمبر (ص) ! گروهی از اقوام درین امیر از تو تلفظ ورزیدند و مادرحبت تو از ایشان شدید تریم اگر آنها گمان کنند که تو جنگی را در پیش می اندازی مغالفتی از تو نخواهند کرد .

پیغمبر خدا (ص) او را تمجید نموده در حقش دعای خیر نمودند ، سپس به پیغمبر اسلام گفتم گاه و ترصد خانه ساختند و رسول خدا (ص) در آن متمکن بودند .

سعد (رض) به دروازه کمین گاه موفق گرفته باشمشیریکه در دست داشت پیغمبر خدا را حراست میکرد .

نظریه سعد (رض) در قسمت اسرای جنگی این بود که باید آنها عوضی اینکه زنده باشند بقتل رسانیده شوند چه خداوند (ج) آنها را در جنگ بدر به شکست مواجه ساخته بود گروه گمان نداشتند در باره رسول خدا (ص) گفت : این نخستین بار است که خداوند شکست را نصیب مشرکین ساخته کشتن اسرای شان بنظر من نسبت به زنده ماندن شان محبوبتر است .

عزت نفس و اعتماد سعد (رض) بغداد در غزوه خندق به اثبات رسید . چنانچه در جنگ خندق وقتیکه محاصره مسلمانان در مدینه طول کشید زعماء مشرکین با اخذ حصه میوه های مدینه اجازه بازگشت نمودند پیغمبر اسلام (ص) این پیشنهاد را به سعد بن معاذ و سعد بن عباد (رض) سردار او و خزرج جهت استشاره و ابرار نقل کرده بودند .

آن دو گفتند : آیا این پیشنهاد درین است که موجب رضایت رسول خدا شده و یا خداوند به آن امر کرده است و یا چیزی است که ما آنرا بسازیم ؟

سعد بن معاذ به رسول خدا (ص) گفت : ای رسول خدا (ص) ما و این قوم در سابق مصروف شکر خدا و عبادت بتان بودیم . خدا را عبادت نمی کردیم و او را نمی شناختیم .

انها زمانیکه وارد مدینه می شدند این میوه ها را در بدل مال را از ما می خریدند و یا اگر مہمان ما می بودند احتراماً برای شان تقدیم می کردیم ، حالا که خداوند ما را به اسلام عزت و حرمت عنایت نموده و بوسیله شما ما را هدایت کرده است ، اموال خود را برایشان بدهیم ؟ قسم بخدا ما به این کار هیچگونه نیازمندی ای نداریم قسم به خدا که به آنها بدون شمشیر نمیدهیم در زمینه حکمت را میان ما و آنها خداوند نماید . پیغمبر خدا (ص) ازین صراحت سعد (رض) ابراز خرسندی نموده گفتارش را تا بید کردند .

غایه سعد (رض) دانستن حق بود چنانچه بسا اوقات حکم خداوند (ج) را در بعضی از اشیا از یهودی می پرسید ولی آنها حق را چنانکه میدانستند می پوشیدند ، در باره این قول خداوند (ج) نازل شد که : هر آینه کسانی که بنیات و هدایتیکه ما نازل کردیم می پوشانند بعد از آنکه در کتاب خویش آنرا بوردیم بیان نمودیم ، اگر و در لغت می کنند خدا و لغت میکند لغت کنندگان .

این شخصیت اسلام در ابراز حق و حقیقت از کس اندیشه و پروایی نداشت چنانچه در مورد قبیله بنی قریظه حکمی را ابراز کرد که آنها مستحق آن سزا بودند

چه آنها به پیغمبر اسلام (ص) خیانت نموده پیمان خود را شکستند و در دفاع از مدینه مقابل لشون دشمن عقب نشینی نمودند و باعث هجوم و محاصره مدینه گردید . قبیله بنی قریظه ازینکه سعد بن معاذ (رض) در سابق هم همپیمانشان بودند ابراز خرسندی نموده گمان کردند که با آنها از در محامله و گذشت پیشی آمد خواهد کرد . ولی سعد (رض) خلاف توقعات و خواسته های شان به قتل و تبعیه شان حکم نمود و پیغمبر اسلام (ص) از قبیله سعد (رض) ابراز رضایت نمودند بالاخره این شخصیت مبارز اسلامی بعد از مبارزات دامنه دار در جنگ خندق در اثر تیری که بجانش اصابت نمود بعد از طی یکماه سال پنج هجری بعمر ۳۷ سالگی در سن جوانی چشم از جهان پوشید و بدین وسیله سر مشق بزرگی به سایر اقوام و قبیله اش گذاشت .

د ۱۵ مخ پاتی

الماس پالش غوا پری

تاسیسی شوی دی مثلا دمویک نخا ، نطاقی ، رنگ آمیزی ، مجسما سازی اودیو کوریشن له پاره به بنه چول روزل کپیری ، البته په هر ه خانکه کی هغه شا گردان مثل کپیری چه پوره استعداد ، ذوق اودموفقیقیت امکانات ولری یوازی استعداد خه نشی کولی ، لکه خانکه چه الماس او لاجورد پالش او توپل غوا پی استعداد هم روزنی او پالنی تسه اپتیا لری .

دیونی انستیتوت چه په دیلی کلکته مدارس او بمبئی کی خانکی لری ، استعداد لرونکی شا گردان دتمشیل ، لارینود «پارکت» ایدیونیک یادفلم اصلاحی بر خه ، د متن لیکو ، سناریو جوړو لو او ایدیت کولو ، سینما تو گرافی او دآوا زد

انجنیری په خانکو داسی روزی چه هم علمی پانکه یی زیاته شی او په عین زمان کی په عملی او تجربی چول هم کار وکری خو چه په عملی ساحه کی نیمگر تیا ونلری . له تو لو نه مهمه داده چه دتیرو کارو نو

نیمگر تیا او نواقصو ته په ژوره توگه کتنه کپیری او په بی رحمانه چول ور باندی انتقادی نظر اچوی او د هغه عوا مل او علل خیرل کپیری

خو چه په راتلونکی وخت کی ددوی کارو نه هم په بنه او صحیح چول مخ په وړاندی لاری شی او په عین زمان کی د نیمگر تیاو شخه په امان وی .

اساسهای عمومی

تأمین اجتماعی اسلام محل تطبیق و اجرا گذارده میشود . نخست در حالتیکه خطر جسمانی از قبیل مرض ، ناتوانی کپولت و بیری ، فردی را مورد تهدید قرار داده او را از فعالیت و کار باز دارد .

دوم موقعی که کار گران و وظیفه داران در هنگام اجرای وظیفه خطری متوجه شده منجر به معطل ماندن و بیکار شدن آنان بمضایا کمال گردد .

فشار زندگی بعلم درآمد اندک و بزرگی فامیل و کثرت اعضای خانواده و غیره نامسایمتی ناشی از نارسایی های وضع اقتصادی افراد اجتماع را تهدید نماید .

سوم در صورتیکه مخاطرات فامیلی از قبیل اکنون برای رو شدن شدن هر چه بیشتر موضوع نکاتی را از نامه خلیفه چهارم اسلام عنوانی یکی از اعمال وی در مصر ، مطالعه مینماییم : « دربار طایفه مائین اجتماع از خدا

بترس حقوق ایشان را با مواظبت کامل حفظ نما و از دارایی بیت المال و غله های جمع آوری شده حصه ای به آنها تخصیص بده و اهالی نقاط دور و نزدیک را یکسان مورد توجه عمیق قرار داده حق دور ترین نقطه را مانند حقوق پانصدگان نزدیکترین محل ، برسان و در برابر یتیم داران و آنها نیکه به کبر سن و مرحله عجز رسیده اند با تأمین اسباب زندگی ایشان تعهد نما . . .

حال محاسبه باید کرد که آیا این نامه فقط یک نامه بود ؟ خیر ، یکنامه نبود ، بلکه عبارت از قانونی تنظیم یافته و قابل تقوید بود که حکمروای اسلام ، جهت تطبیق عنوانی یکی از والی های خویش اصدار فرمود تا بالوسيله شالوده بهترین نظام تأمین اجتماعی ، عمیق تر و اساسی تر گذارده شود .

حضرت خلیفه دوم اسلام ، زمانی شخصی مسین و نا بینایی را دیده که مسیر مردم قرار گرفته از این و آن چیزی سوال میکند ، چون عمیق نظر انداخت دریافت که آن شخص از افراد یتیمی است ، نزدیکی رفت و دستش

را گرفت و بیخانه برد و از آنچه در حدود کفایت بود برایش داد سپس او را با این پیام نزد وظیفه دار بیت المال فرستاد « ازین شخص در حالیکه بیچارگی و کپولت او را

تهدید میکند جزیه میگیریم ، متوجه حال این شخص و امثال وی باش ، قسم بخدا از انصاف بدور است که ما در هنگام جوانی از وی نفع ببریم و در موقع پیری و نا توانی او را از یاد برده زندگی اش را بخودش بگذاریم ، امداد

های اسلامی برای مستمندان و مساکین است و این شخص نیز از مساکین اهل کتاب است . « بدین طریق این خلیفه اسلام افراد مرضی و بیری و ناتوان را از پرداخت جزیه معاف قرار داده و زندگی ایشان را از بیت المال تأمین مینمود .

این نظر وسیع و انسانی اسلام تنها همین یک مثال ندارد ، بلکه نمونه هایی از یتیمونه بسیارند که قید و حصر آن از حوصله این مقال بیرون است ، چنانچه همین خلیفه اسلام موقعی که رهسپار شام گردیده ، در عرض راه بگروهی از نصاری برخورد که مبتلا

بمرض جذام بودند ، این خلیفه با پیروی از فلسفه بشری اسلام امر فرمود تا از مواد امدادی اسلامی بایشان پرداخته شود . برنامه تأمین اسلامی حتی اطفال خورده را فراموش نمیکرد و برای ایشان حتی قسایل

میکردید چنانچه موضوع زنان بیوه و اطفال یتیم آنان از مهمترین موضوعات طرف توجه تأمین و تکفل اجتماعی اسلام بشمار می آید و برای روشن شدن موضوع ، اینک به تقدیم مثالی می پردازیم .

خلیفه دوم اسلام وقتی وقتی بهزنی برخورد که میخواست فرزند شیر خوارش را قبل از فرا رسیدن فرست معین ، از شیر جدا سازد ، فرزند کوچکش بخاطر اینکه جدا شدن او از شیر مادرش بی موقع و قبل از وقت بود ، گریه سر میداد و فر یاد میزد ، خلیفه چون باری از در ملامت و سرکوشش پیش آمد ، آن زن در حالیکه خلیفه اسلام را تمسئ شباخت ، در پاسخ گفت :

« بیچارگی و احتیاج برای من قابل تحمل نیست و خلیفه اسلام نیز برای اطفال شیر خوار سهم امدادی مقرر نکرده است و فقط بمنظور اینکه فرزندم نیز مستحق سهمیه امدادی گردد باین عمل عجولانه دست میزنم . »

حضرت خلیفه از شنیدن اظهارات غم انگیز وی ، نهایت متاثر گردیده بخانه سرکشت و پس از ادای نماز فرض گفت : « تا سلف بحال عمر که اولاد مردم از شدت فقر نابود شوند ، سپس منادی مقرر فرمود تا این نداد از جانب خلیفه بگوش همگان برسانند :

« ای مردم ! اولاد شیر خوار خویش را قبل از وقت از شیر جدا نسازید و من برای همه اولاد شما سهم و حقی تعیین خواهم نمود . »

این واقعه دیگر نیز بخاطر رسیدگی همین خلیفه اسلام هنگامی که میخواست از حال زنی اطلاع بگیرد ، او را در وضعی یافت که اولاد گرسنه اش بدور وی حلقه زده اند و او تنها بخاطر اینکه آنها مشغول

شده گرسنگی را فراموش کنند و بخواب روند ، سنگی را با مقداری آب در دست انداخته بپوی آتش گذاشته بود و فرزندان کوچک و گرسنه خویش را بنام غذا و خوردنی متوجه آن دیک مساخت ، حضرت خلیفه

اسلام با تاسر او را تترك گفت و مقداری از مواد ازتراقی از بیت المال آورد و بدست خویش آن را ریخته کرد و نا وقتی با ایشان نشست که همه بخوبی از آن غذای تهیه شده شکم های شان را سیر کردند .

این برنامه وسیع و بشر خواهانه اسلام يك مثال وده مثال ندارد ، بلکه ما تاریخ اسلام را منصفانه مورد غور و بررسی قرار بدیم و واقعیت هارا يك بيك مرور کنیم ،

پیوسته باینگونه اعمال انسانی بر میخوریم که بدست پیشا هنگام و در همیان راستین و واقعی اسلام با پیروی از فلسفه جهان شمول و دستورانی که روی پایه های متین آسمانی بنا یافته ، بمنصه تطبیق و عمل گذارده شده است .

دنگرهار دنگرهار

دنگرهار میاشتنی مجله چه په نوی قطع او بنگلی صحافت د علمی تحقیقی ذوقی او هنری مطالبو په خپرولو سره تاسی ساعتونه خو ین او مشغولو له ساتی نوی له چاپه راوتلی ده .

دنگرهار میاشتنی مجله چه د اطلاعاتو او کلتور دوزارت د نوی تشکیل او پریکړی په اساس په مرکز کبلی خپریزی په لوبه قطع او مختلفو مطالبوسره دکابل او جلال آباد دمجلو خړخولو ټولو کړکیو څخه لاس ته درولی شی .

د دنگرهار میاشتنی مجله چه د اشتراک بیه یی هم ډیره کمه ده ۱۳۵۲ کال د دوهمی نیمایی د پاره مشترکین منی .

پته :

دهیواد دنشراتی موسسه

دنگرهار مجلی مدیریت

دگبون بیه یی

کلنی ۵۲-افغانی

شپږ میاشتنی ۲۶۶-افغانی

دیوهنی شاگردانو ته نیمه بیه

شرایط صلح عرب ها بعد از ...

قطع رابطه با اسرائیل بصورت اصرار دارند حاکم میان اسرانیل تحمیلی ذکر نشد و در اعلامیه این موضوع با عبارات نرم تر گنجانیده شد اما دول عربی حاکم لا جدا اصرار دارند که همه کشورهای جهان سوم باید روابط خود را با اسرائیل قطع کنند .

با در نظر داشت اعلامیه کشور های غیر منسلک در بحبوحه جنگ اکتوبر در اسامبله عمومی ملل متحد و جانبداری آن ها از عرب ها این زمینه را فراهم آورده است که آن ها روابط خود را با اسرانیل قطع کنند .

نتایج شمر کنفرانس الجزیره : اعلامیه قاطع سران کشور های عربی نه تنها لطمه بزرگی بر اسرائیل وارد می آورد بلکه تأثیر بزرگی در کشورهای طرفدار اسرائیل نیز دارد زیرا امر و ز سلاح نفت خیلی از سلاح گرم مفید تر واقع شده است و وقتی صا حبان نفت بر تخلیه سر زمین های عربی و احقاق حقوق عرب ها



مسؤول مدير :

نجيب الله رحیق

معاون روستا باختری

دفتر تيلفون : ۲۶۸۴۹

دکور تيلفون ۳۲۷۹۸

مهتم علی محمد عثمان زاده

پته : انصاری واپ

داشتراک بیه

په باندينیو هیوادو کبلی ۲۴ دالر

دیوی گنی بیه ۱۲ افغانی

په کابل کبلی ۴۵۰ افغانی

دولتی مطبعه

آل ابوداؤد

بلخ که در پهنای جهان هستی، در چشم انداز طویل تاریخ، در مسیر پر خم و پیچ قسرون منوالی و در گذشت اوراق زمان، فراز و نشیب زیاد رانیده و گرم و سرد بسیاری را چشیده است. نخستین شهر است که در شمال هندوکش بنیان گذاری گردیده و برای اولین بار نسل آریین بنای تشکل سیاسی و اجتماعی خود را در آن پیروزی کرده اند. اهمیت اقتصادی این ناحیه اسباب تمرکز شدن آریین ها فراهم کرده و بعد ها همین اهمیت چشم گیری بود که توجه آریینان سود پرست، دژ خیمان غریب منش و مهاجمین ویرانگر و خونخوار را بجانب آن جلب کرد و در خلال همین تاخت و تاز های سود جو یانه و گریز دار های خونخوارانه بود که این شهر باستانی و شکوهمند، بارها هستی خود را از دست داده و بیضاعت آن دستخوش غارتگران بی عاطفه قرار گرفت و باز دوباره در اثر نیرو و پشت کار پاشندگان خود رونق یافته و ویرانی خود را جبران کرده است. که این حالت از آوان باستان تا مصله بر یاد کن - تانار بکرات و بارها تکرار گردیده و شهر پر افتخار بلخ را به آتش و خون نشایده است.

بعد از اسلام بلخ نسبت موقوف بر ازنده ای که در خراسان داشت، نظر فاتحین عرب را متوجه خود گردانید و سر انجام اعراب فائق به فتح آن در سال ۳۱ هـ گردیدند. و حکام عرب زمانی بلخ را مرکز فرمانروایی خود در ساحات شمال هندوکش قرار دادند و گاهی از مرکز دیگری وضع این شهر را کنترل نمودند و این وضع تا تاسیس حکومت نیسه مستقل طای در خراسان ادامه داشت اما با تاسیس دولت طا هری دست چساول گر اعراب ظاهراً ازین خطه کوتاه گردید و مردم خراسان خود بر مقدرات خویش مسلط شده و در تعیین سرنوشت خویش نقش خود را دخیل کردند. در زمان فرمانروایی اعراب روی عواملیکه در مقاله گذشته تذکار داده شد. در نواحی مختلف حکامی مسلط بودند که زمینه را برای فقدان وحدت سیاسی مساعد گردانیده و شیوازه مرکزیت اداری را از هم متلاشی کرده بودند. که علت عمده این حالت همانا ایجاد نظام فیودالی و رشد یافتن اریستوکراسی ارضی بود. که بصورت مشروح پیرامون آن صحبت کردیم. و حکومت طاهری نیز بنابه تمایل همبستگی به حکومت بغداد و متکی نبودن به توده های مردم پیروزی را در خاتمه دادن به فیودالیزم غیر مرکزی، نصیب نگردیده بر عکس به آندونق بیشتری بخشید.

روی همین علل بود که حکام محلی به همان شیوه و اسلوب عثمانوی خود، نظام استعماری خویش را در نواحی مختلف بصورت مسلط حفظ کردند.

زیرا از یک طرف سیاست خلفا ایجاب وحدت سیاسی را نمی کرد و از جانب دیگر وضع ناچیز اقتصادی نسبت برداختن خراج به خزینه بغداد از نیرومندی حکومت های مرکزی می کاهید. از آنجائیکه کثرت سپاه و پیچ کردن لشکری متعرض و نیرومند و ایسته به ثروت سرشار بود تا بتواند از خریدن برده های هندی و ترسکی که بازار گرمی در بلخ و مرو و نیشاپور و هرات برای فروش آنها وجود داشت، به عده لشکریان خود بافزاید. که در حکومت طاهری این امکان وجود نداشت. و از جانب دیگر حکامیکه حاضر به پرداختن خراج و ضرب سکه

بنام سلطان یا خلیفه و خواندن خطبه می شدند خود را از تعرض مصئون کرده و فارغ الیال به استعمار مردمان تحت سلطه خود بجهت پادشاه ادامه میدادند. که همین عوامل سبب شده بود تا حکام محلی در ولایات خود باقی مانده که اکثر پژوهندگان و مستشرقین این نوع فرمانروایان را بنام تبولدار دولت های نیرومند و توسعه طلب خراسان معرفی کرده اند. گرچه از دیدگاه پالیسی های استعماری که احیاناً نقش تعیین کننده در پرنسپ اقتصاد اینها همین شیوه دار بود. لیکن از نظر همبستگی های اجتماعی این وضع لطفه بزرگی بود بر دیگر پیوندهای قبیله وی و منطقه وی وارد کرده و مستقیماً منحن شیونستی و سکرستی را در نهاد کلیه افراد تحت سلطه، سلطنت های محلی علیه یک دیگر رشد داده و سر انجام فاصله بعدی را در بین آنها ایجاد کرده و منجر به تیرد های خونین و کشمکش های خصومت انگیزی می شد. که لکه سیاه آن سالها در امان جوامع بی شیرازه باقی میماند. روی همین حقایق تلخ است که وجود این نوع پراکنده گی هادریک جامعه واحد که وجوه اختلاف بسین آنها در زمینه های مختلف حیاتی کم تر تبارز کرده میتواند. عواقب وخیم داشته و از نقطه نظر قیامت های خود نازیب و ناخوش آیند جلوه مینماید. و از جانب دیگر هر قدر یک کل به اجزای خود تزیه شود. به همان اندازه از توان و مقاومت آن کاسته شده و سر انجام موجودیت و هستی خود را از دست میدهد و یا اینکه نمیتواند در برابر حوادث طبیعی و سیاسی اجتماعی. ثبات قدم ورزیده. پایه داری و متانت از خود نشاندهد. روی همین علت بود که در قرون اول و دوم و حتی سوم هجری خراسان نتوانست که جلوی مهاجمین را گرفته و در برابر مهاجرین و اجانب استاده گی نماید. گرچه نهضت های آزادی خواهی پیگیرانه تحت قیادت رجال معروف و آزادی خواهی جنبشهای ابراه انداختند. اما نسبت فقدان وحدت اجتماعی و سیاسی نایل به هدف غائی نشده و پیروزی قاطع را بدست آورده نتوانستند و فرمانروایان عرب گاهی در برابر آنها نیروهای تعیین شده خود را گسیل کردند و زمانی هم بوسیله مردمان این مرز و بوم آنها را ور شکست نمودند. که جنبشهای قارن هراتی، استادسیس و حمزه سیستانی نمونه های میرز و روشن این رویدار های اسف انگیز تاریخی در خطه خراسان شده میتواند. و روی همین عوامل بود که مدتها اعراب حاکمیت خود را بر شتون و شعایر مردم مابصورت مستقیم و غیر مستقیم حراست کرده و ثروت های سرشار مادی آنرا بلعیدند. تا اینکه حمله خاندان سوز مغول باین وضع خاتمه داده و چهره آبادی های خراسان را یک قلم بدست نابودی سپرد.

ابوداؤدیان که ذیلا پیرامون حکومت آنها بحث میکنیم. سلاله ای کوچکی است که به تبعیت از اصولیکه در دستور بالاندکار یافت، شالوده حکومت محلی را در بلخ پیروزی کرده و مدتی امور آنرا از نظر سیاسی صیانت نمودند. زمانی که ایشان در بلخ فرمان میراندند. فریفتیان در گوزگانان سلاله شیران در بامیان شازها در غرجهستان، سامانیان در بخارا، طاهریان در نیشاپور، صفاریان در سیستان کابل شاهان در کابل و زمین داور لویک هادر غزنین و گردیز، در خوارزم مامونیان و غیره حکام

در نواحی دیگر حکومت میکردند. که اکثر این دو دهانهای فرمانروا بنا بقول (استاد بار تولد) به حکومت مرکزی خراج نمیدادند تنها به ارسال تحف و هدایا اکتفا میکردند (ص ۱۰۴ تاریخ سیاسی و اجتماعی آسیای مرکزی تا قرن دوازده ترجمه زهماطبع کابل سال ۱۳۴۴). مورخان راجع باین دو دهان کم تر تماس گرفته اند و شهرت شان بیشتر از همه در قبال عمران نوشاد که شهری بوده است در خارج از شهر معروف بلخ بالا رفته است. و از همین سبب است که (بار تولد) این سلاله را فرمانروایان کم اهمیت قلمداد کرده است. (ص ۱۰۴ تاریخ سیاسی و اجتماعی آسیای مرکزی تا قرن دوازده) و چند الریکه تعداد آنها حتی به شمار انگشتان دست هم بالغ نمی شود. بر سبیل ایجاد از سلاله ابوداؤدیان در بلخ یاد آور شده و حتی پیرامون چگونگی حکومت شان نیز چیزی نه نگاشته اند. از آنرو مشکل است که بتوان کلیه وقایع دوران فرمانروایی آنها را روشن کرد.

راجع به وجهه تسمیه این دو دهان به (ابوداؤد). باید اظهار کرد که از خلال نبشته مورخان و مستشرقین چنین استنباط میشود. که این نام بایست منسوب به «داؤد بن عباس» که یکی از فرمانروایان این سلاله است. باشد. اما بار تولد در تذکره جغرافیای تاریخی ایران (ص ۶۷ ترجمه حمزه سر داد و در طبع تهران سال ۱۳۳۸) معتقد است که در وجهه تسمیه نام ابوداؤد محمد بن احمد بوده که در او اواخر قرن نهم میلادی در بلخ سلطنت میکرد. و بلخ درین دوره مرکز انبارمالالتجاره برای تجارت به هندوستان بود. اما در دیگریکه مطمح نظر ماست. از شخصی بنام محمد بن احمد منسوب بایسن خاندان ذکری نشده است. و شاید این مستشرق معروف این نام را از خلال استادی که منحصر به تحقیقات خودش میباشد و یا از سکه های که این خاندان ضرب کرده است. بدست آورده باشد که ما عجالتاً به آن مؤخذ دسترس نداریم.

در کتاب فضایل بلخ (ص ۳۹ طبع حبیبی چاپ تهران سال) تاسیس حکومت ابوداؤدیان را در بلخ بعد از طلحه بن طاهر، سال ۲۱۹ هـ می نویسد. که اگر اساس این حکومت را بعد از مرگ طلحه طاهروانمود سببیم. بایست. سال تاسیس حکومت ابوداؤدیان را در بلخ ۲۱۳ هـ قرار دهیم. زیرا طلحه بن طاهر در همین سال داعی اجل را لبیک گفته و بجای آن برادرش عبدالله بن طاهر فرمان حکومت خراسان را از نزد مامون عباسی نصیب شده است. اما در کتاب مزبور تصریح گردیده است که عباس بن هاشم در سنه ۲۱۹ در بلخ والی شد و مدت ۱۴ سال حکومت کرد و بعد از آن پسرش داؤد در سال ۲۳۳ هـ براریکه فرمانروایی جلوس کرده و مدت بیست سال بناء نوشاد اشتغال ورزید بعد از آن وفات یافت و بکول عبدالعلی دفن گردید.

اما قول یعقوبی در البلدان (ص ۳۳ ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی طبع تهران سال ۱۳۴۷) با نظر دیگر مورخان اختلاف دارد و اگر به نظر این جغرافیه نویسی اصنفهای اذعان نمائیم. باید مومس این خاندان را - هاشم بن ابینجور بقرار دهیم زیرا موصوف در اکثر جغرافیای معروف خود (البلدان) می نویسد که چون معتصم خلیفه در سرمن رانی شهر نوینی را

بنیان گذاری کرد. بنام فرماندهان خراسان نیز قطعه زمین های را معین نمود که از آن جمله قطعه زمینی بنام هاشم بن ابینجور نیز تعیین گردید. که ازین نوشته روشن میگردد که هاشم بن ابینجور در زمان فرماندهان خراسان بوده است و از جانب دیگر همین جغرافیه نویسی در جای دیگر اثر خود (ص ۶۸ البلدان) مملکت هاشم بن ابینجور را «وخش» و «هلاورد» و نام می کند و آنرا شسب شکو همنده و مستحکم می خواند. در حالیکه شهر «وخش» و «هلال» رده بنا بقول این حوقل (صورت الارض ص ۱۸۲-۱۸۱) ترجمه دکتر جعفر شعار طبع تهران سال ۱۳۴۵ از توابع «ختل» اندوختل میان رود و خشاب و رود بدخشان موقعیت دارد. در صورتیکه (لسترنج) در اثر معروف خود (جغرافیای تاریخی، سر زمین های خلافت شرقی (ص ۴۶۳-۴۶۴) ترجمه محمود عرفان طبع تهران سال ۱۳۳۷) و نقشه ای که طرح کرده است (مقابل ص ۴۶۰ کتاب مزبور) توضیح داده است. و خش را منطقه ای در شمال جیحون دو خشاب را یکی از معاونین سمت شمالی جیحون، نشان میدهد که باین ترتیب مملکت هاشم بن ابینجور از بلخ جزا میشود. اما اگر بقول (استاد بار تولد) اعتماد کنیم ناحیه حکومت ابوداؤدیان را باید شامل بلخ و تخارستان بدانیم (ص ۶۷ جغرافیای تاریخی ایران) و چون اکثر مورخین و جغرافیه نگاران عرب ساحه ختل را در ردیف بلخ و تخارستان مطالعه کرده و آنرا از توابع بلخ میدانند. بنابراین احتمال دارد که هاشم بن ابینجور، همان هاشم پدر عباس وجد ابوداؤد باشد. زیرا ابن الیر (کامل ابن الیر ص ۱۰۷ ج ۱۲ ترجمه عباس خلیلی طبع تهران) در واقعه سال ۲۵۷ هـ که یعقوب، نوشاد بلخ را ویران میسازد، ساختمان این شهر را به «داؤد بن عباس بن ابینجور» نسبت میدهد. لذا با نظری تردید آمیز و با استناد دلایل بالا مومس خاندان ابوداؤد یان باید هاشم بن ابینجور باشد.

زیرا وسعت حکومت این دو دهان، طوریکه از قول (بار تولد) استنباط شد. ساحه بلخ و تخارستان را احتوا میکرد که سر زمین «وخش» «هلاورد» نیز ممکن است شامل ساحه فرما نروایی اوشده باشد و صحبت دیگریکه میتواند تا اندازه دریقین ما راجع به هاشم بن ابینجور و مومس بودن او در سلاله ابوداؤدیان بلخ، روشنی بافزاید. گفته (یعقوبی) است. موصوف می نگارد که «سرمن رانی» را از روزیکه بنا شده و مسکون گردیده است. تا وقتیکه این کتاب خود را نوشتم. پنجاه و پنج سال است. (البلدیان ص ۴۱) و مسلماً «یعقوبی» کتاب خود را در سال ۲۷۸ هـ نگاشته است. باین حساب مسال بنسای «سرمن رانی» ۲۲۳ هـ تصادف میکند. که درین سال نظریه قول مؤلف «فضایل بلخ» عباس بن هاشم در بلخ حکومت میکرد. و در اینصورت باعتبار قول «پوهاند حبیبی» که در جاشیه فضایل بلخ (ص ۳۹) اظهار کرده است که «عباس در زندگی پدرش هاشم حاکم بلخ بوده، ممکن است هاشم مزبور در حیات خود امور حکومت بلخ را از سال ۲۱۹ به بعد به پسرش عباس تفویض کرده باشد و خودش بعد از وفات طلحه بن طاهر سال ۲۱۳ هـ اساس حکومت خود را در بلخ نهاده باشد که در این صورت سال تاسیس حکومت ابوداؤدیان را باید سال

سال تاسیس حکومت ابوداؤدیان را باید سال

سال تاسیس حکومت ابوداؤدیان را باید سال

سال تاسیس حکومت ابوداؤدیان را باید سال

ابو داودیان بلخ

۲۱۳ هـ و نمود سازیم

اگر سال تاسیس حکومت سلاله ابوداودیان را سال ۲۱۳ هـ قرار دهیم و هاشم بن یحیی را نخستین فرمانروایی آن بشناسیم و سال اختتام حکومت شانرا بنا بقول گسر دیزی (زین الاخبار ص ۱۳۹) بکشش پوهاند عبدالحمی حبیبی طبع تبران سال (۱۳۴۷) سال ۲۵۶ هـ که یعقوب لیث صفاری نوشادرا درین سال ویران کرد و باینظر به گفته (ابن اثیر) که بروز این واقعه (ویرانی نو شاد بدست یعقوب لیث) رازسته ۲۵۷ هـ میداند، معین نمائیم. زمان حکومت این دودمان، در صورت اول مدت ۴۳ سال و در صورت دوم مدت ۴۴ سال را احتوا میکند. سه تن از پسران خاندان که عبارتند از (هاشم، عباس و داود) حکومت میکنند. و اگر سال تاسیس حکومت آنها را سال ۲۱۹ هـ و موسس این دودمانرا عباس بن هاشم و نمود سازیم، لغایت حکومت آنها در بلخ ۳۷ سال و تعداد حکام شان به دوتن بالغ میشود که عبارت از: (عباس بن هاشم و داود بن عباس) میباشد.

نظر مورخان در مورد سال ویرانی نوشاد و انجام حکومت ابوداودیان در این واقعه اختلاف دارد. (گردیزی) حمله یعقوب را به بلخ و سال ویرانی نوشاد را ۲۵۶ هـ (ابن اثیر) این حادثه را در سنه ۲۵۷ هـ و تاریخ سیستان ص ۲۱۶ بگوید که شش ملك الشعراء بهار این واقعه در سال ۲۵۸ هـ میدانند، دو مؤرخ اول الذکر معتقدند که یعقوب لیث در این حمله ویرانی خود حکومت دودمان ابوداود در بلخ پایان داد. اما تاریخ سیستان درین مورد مینویسد که «بربراه بامیان» به بلخ شد و بلخ داود بن عباس داشت، و چون خیر یعقوب پیشید بگریخت و مردمان شهر کین در حصار گرفتند یعقوب بلخ اندر شد و به نخستین وهلت بلخ بستند» که درین اظهار نظر تاریخ سیستان نه از ویرانی نو شاد و نه از انجام حکومت ابوداود مطلبی درج است. و باستناد تاریخ سیستان گفته (پوهاند حبیبی) که میگردد در ۲۵۸ هـ یعقوب لیث صفاری امارت او را در بلخ ختم کرده. (حاشیه ص ۳۹ فضایل بلخ) قابل دقت است. زیرا اشتباه «پوهاند» مزبور از فحواي «تاریخ بخارا» و «تاریخ سیستان» روشنتر تبارز میکند. زیرا در تاریخ بخارا ص ۲ و ۱۰۳ تالیف رشخی، بکشش و مدرس رضوی طبع تبران سال (۱۳۱۷) چنین نوشته ای موجود است که «در حرب عمر و لیث نامه کرد با ابوداود که امیر بلخ بود، با احمد بن فریغون که امیر گوزگانان بود و با امیر اسماعیل که امیر ماورالنهر بود و مرایشان را بطاعت خویش خواند و عهدهای سکوکرد و این ها (امیر بلخ و امیر گوزگانان)

برمان او پیش رفتند و خدمت نمودند» و همچنین در تاریخ سیستان در وقایع زمان عمر و لیث چنین مطلبی موجود است که: «و محمد بن شهبور را به مرور لرود فرستاد بطلب علی بن الحسین و علی بگریخت و بلخ شد و پسر فریغون با ویک جانجام جمع شدند تا ابوداود که عامل بلخ بود از عمروایشانرا زنده خواست و عمر زنده داده از نوشته هر دو تاریخ مذکور چنین استنباط میشود که بر خلاف نوشته «پوهاند حبیبی» حکومت ابو داودیان در بلخ با اثر ویرانی نوشاد سال ۲۵۶ یا ۲۵۷ یا ۲۵۸ پایان نیافته بلکه در زمان عمر و لیث و اوایل دوران حکومت سا مانیان در بخارا نیز پایه دار بوده است. و با نظر نزدیک به یقین میتوان اظهار نمود که ممکن است ابو داود پس از مرگ یعقوب لیث که سال ۲۶۵ هـ بعد از نبرد دیرالماقول در جندی شاپور واقع شد، از انزوا برآمده دوباره سریر آرای حکومت خود در بلخ شده باشد. بدین ترتیب نظر «پوهاند حبیبی» راجع به انجام یافتن حکومت ابو داود در بلخ در سنه ۲۵۸ هـ اشتباه آمیز بوده و با اظهار نظر «تاریخ بخارا» و «تاریخ سیستان» اختلاف فاحش دارد. زیرا «امرداد» بار توله نیز معتقد است که در زمان خلفای عباسی و سلسله های اول ایران: طاهر پسران و صفاریان و سامانیان در بلخ و تخارستان در معنی محدود این کلمه سلسله سوی مخصوص سلطنت داشت که ضرب سکه میکرد ولی مؤرخین نظر با بنگه چندان اهمیتی نداشته اسمی از آن نمی برند، سکه شناسان این سلسله را «آل ابو داؤد» مینامند. «ص ۶۷ جغرافیای تاریخی ایران» در حالیکه در سال ۲۵۶ یا ۲۵۷ هـ که یعقوب لیث بصورت سرسام آوری قوس صعودی خود را می پیسود، سامانیان هنوز وحدت سیاسی و سرکزی نداشته و شهرت بیشتری کسب نکرده بودند و شهرت سامانی ها بعد از شکست عمر و لیث و اسارت او در بلخ سال ۲۸۷ هـ بنا بقول تاریخ سیستان ص ۲۵۶ و پس از سال ۲۸۸ هـ بنا بقول تاریخ بخارا ص ۸۷-۸۹ بالا رفت، که درین وقت آل ابو داؤد در بلخ فرمان میراند.

در او پسین تحلیل باید گفت که آل ابو داؤد، دود مانی است که در بلخ از سال ۲۱۳ هـ و یا ۲۱۹ هـ تا حکومتی را برپا کرد و بعد از سال ۲۸۸ هـ تا زمان ادامه دادند و سال انقراض و انحطاط این دودمان بصورت یقین روشن نیست، و از آنها سه تن حکومت

داؤد بنام خود در بلخ سکه هم زده است زیرا نظر با اظهار «بارتوله» سکه های ازین امیر تا هنوز موجود است. در زمان داؤد واقعه شکست انگیزی که مورخان و سیاحین عرب از آن جمله ابن بطوطه «سفر نامه ج ۱ ص ۴۳۱ ترجمه علی موحد طبع تبران سال ۱۳۴۸» و مؤلف فضایل بلخ «ص ۳۹ طبع حبیبی تبران» از آن یاد آور شده اند، رویداد و این واقعه چنان بود که: از دالخلافه خراج بیشتری از مردم بلخ مطالبه شد. زن داؤد چون توان بر داخت این خراج را در مردم بلخ ندید، پیراهن مملو از زرو جواهر خود را که قیمت آن بیشتر از خراج بلخ بود، بدست عامل دارالخلافه به خلیفه فرستاد تا از قیمت آن مبلغ مطالبه شده را بدست آورد. اما خلیفه چون همت زنی را از خود بالاتر یافت، از خراج درگنشته و پیراهن را دوباره به بلخ فرستاد، لیکن زن داؤد اظهار کرد که چون من این پیراهن را وقف کرده ام دیگر آنرا باز نمی ستانم، لذا آنرا بفروشید و از قیمت آن مسجد جامع بلخ را اعمار کنید. مردم همانطور کردند و مسجد اعمار شد لیکن تریز و آستین

آن پیراهن باقی ماند که آنرا جهت اعمار آینه مسجد در زیر یکی از ستونهای مسجد دفن کردند. و قتیکه چنگیز وارد بلخ شد، بنا بقول «ابن بطوطه» ازین واقعه آگاه شده به طمع بدست آوردن از مدفون شده قسمت اعظم مسجد جامع را ویران کرد. اما از زر اثری نیافت.

آل ابو داؤد علیرغم کم اهمیتی دودمان علم پرور و آبادی خواهی بوده اند، و توجه بیشتر خود را علیرغم کشمکش های که در خراسان جریان داشت به عمران و آبادی بلخ معطوف کرده مساجد و عمارات نوینی را بنا نهادند. این سلاله مثل دیگر سلاله های قرون وسطای افغانستان به خلفای عباس و سپس به دودمان مقتدر خراسان خراج، تحف و هدیه فر ستاده به آنها اظهار تقدیر و تسلیم را کرده بودند. و اینکه چه وقت سلاله آنها از میان رفت درست معلوم نیست و ممکن است امیر اسماعیل سامانی و یا پسرش احمد و نواده اش نصر بعد از وفات داؤد بن عباس، حکومت این دودمان پایان داده باشند زیرا بلخ در زمان سلاطین مذکور سامانی تحت سلطه سیمسار خراسان بوده و مستقیما در تشکیل حکومت آل سامان داخل بود.

ژوندون

ژوندون مجله خا نوا ده ها ژوندون هر هفته با مطالب نو و خواندنی راپور تاژها و مضامین علمی و هنری منتشر میشود.
با خواندن ژوندون هر هفته بر دانش خود بیفزایید.
اشتراک ژوندون در شش ماه دوم سال بنفع شما است

مودر و فیش



دونهونه لباس از جدیدترین مودهای پائیزی

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**